

حسن بن احمد بن حسن بن احمد - عطار همدانی ، لغوی نحوی

ابوالعلاء

حافظ محدث قاری، مکنی به ابوالعلاء یا ابوعلی، از مشاهیر

نحویین و لغویین میباشد بلکه موافق آنچه از قفطی و یاقعی و دیگر ارباب سیر نقل شده در نحو و لغت و علوم قرآنی و حدیثیه و صناعت ادبیّه و زهد و نیکوئی طریقت و تمسک بستن حسنه اسلامیّه پیشوای مردمان بود ، در معرفت انساب و سیر و تواریخ و رجال بر تمامی حفاظ و رجال عصر خویش برتری داشت ، حدیث را بی وضوح نمیکرد، در موضوعات مختلفه تألیفات بسیاری بدو منسوب و از آن جمله است : زادالمسافر در پنجاه مجلد ، وفات او در پانصد و شصت و نهم یا نود و نهم هجرت واقع گردید .

(کف و ص ۲۲۲ ت و ۵ ج ۸ جم)

زهر بن عبدالملک - در باب سوم بعنوان ابن زهر خواهد آمد.

ابوالعلاء

صاعد بن حسن - در باب اول بعنوان ربیع نگارش یافته است.

ابوالعلاء

همان ابوالعلاء حسن مذکور فوق است .

ابوالعلاء

محمود - در باب اول بعنوان نظام الدین گنجوی مذکور است .

ابوالعلاء

محمد بن یحیی - یا محمد بن محمد بن یحیی بن بحر علوی ،

ابوالعلاء واسطی

فقیه نحوی شافعی ، ملقب به تاج الدین، از ادبای قرن ششم

هجرت میباشد که در نحو و شرح کلام متصدر بوده و بعد از سال پانصد و چهارم هجرت در گذشت.

(ص ۴۷ ج ۱۹ معجم الادبا)

ابوالعلاء همدانی همان ابوالعلاء حسن بن احمد مذکور فوق است .

نحوی نمیری - که در کتب تراجم بهمین کنیه ابوعلقمه مشهور است

ابوعلقمه

در استعمال الفاظ منفوره و کلمات وحشیّه عربیه متعدّد و در

این رویه متفرد میباشد . روزی حجّامی را برای حجّامت کردن دعوت کردند پس بدان

حجّام گفت : انظر امرک و ارفف قليلا المباح و شرشر الموضع الخ ، حجّام گفت اینها

که گفتی از اوصاف جنگ و محاربه است و من این حجامت را مباشرت نمیکنم این را بگفت و حجامت نکرده برگشت ، بروایت دیگر گفت که این کلمات خون را قطع میکنند دیگر حجامت لازم نیست ، یا بروایت دیگر گفت این مرد را صفرا غالب آمده و در این حال حجامت کردن مناسب نیست ، لکن ممکن است که هر سه را گفته باشد و منافاتی هم ندارند .

نیز کفش دوزی را برای کفش دوختن میگفت: *خسر نطاقها و غضف معقبها و اقب مقدمها* الخ پس آن کفش دوز اسباب کار خود را برداشته و مهبیای برگشتن شد ، در جواب استفسار از سبب آن گفت نزد ابن القریه (که از مشاهیر فصحا و بلغای خطبای عرب بوده و شرح حالش در باب سیّم خواهد آمد) میروم که کلمات ترا برای من ترجمه کند . نیز روزی در راه بصره از غلبه صفرا سرگیجه شده بود ، جمعی نزد وی گرد آمدند و چنانچه متداول است انگشتهای او را فشرده و در گوش وی اذان میگفتند پس بهوش آمد و گفت : *ما لکم تکا کاتم علی کما تکا کاون علی ذی جنه افر تقعوا* عنی آن جماعت بیکدیگر گفتند که ویش کرده و بحال خودش بگذارید که شیطانش با زبان هندی حرف میزند و اینگونه قضایای وی بسیار است .

اما زمان زندگانی ابوعلقمه اگر چه در کتب تراجم صریحاً نگارش نیافته لکن در مطول تفتازانی قضیه غلبه صفرای او را که مذکور شد از فائق زه بخشری از جاحظ (متوفی سال ۲۵۵ هـ ق = ۸۶۹ م) نقل کرده و بنا بر این پیش از این تاریخ و از رجال اوائل قرن سوم هجرت بوده و یا در قرن دویم میزیسته است . قضیه حجامت مذکور را نیز در حواشی معجم الادبا بکتاب العین ابو عبدالرحمن خلیل سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۱۷۰ هـ ق = ۷۸۶ م) نسبت داده و بنا بر این ابوعلقمه از رجال اواسط قرن دویم هجرت میباشد . اما نام ابوعلقمه چنانچه اشاره شد در کتب تراجم مذکور نبوده و بهمین کنیه شهرت دارد لکن همان کلماتی را که بنقل جاحظ ، ابوعلقمه در حال غلبه صفرا میگفته (ما لکم تکا کاتم الخ) بنقل مطول در صحاح جوهری بعیسی بن عمر ضحوی نسبت داده که در موقع براقادان از الاغ میگفته

است. از اینجا استکشاف میشود که ابوعلی همان عیسی بن عمر نحوی است که استاد خلیل بوده و در نقل قضیه جاحظ با کنیه و جوهری با اسمش مذکور داشته اند و بعنوان ثقفی هم مرآة جمعه نمایند.  
(ص ۲۰۵ ج ۱۲ معجم الادب و اطلاعات متفرقه)

سید احمد بن علی - در باب اول (القاب) بعنوان رفای سید احمد  
مذکور است .

### ابوالعلمین

احمد بن محمد - بن قاسم بن منصور، رودباری الولادة، بغدادی

### ابوعلی

المسکن ، از اکابر و قدمای مشایخ صوفیه و از وزراء ادگان

ساله کسروی بوده و نسب با نوشیروان می رساند. روزی با مریدان جنید بغدادی صحبت داشت ، در آن اثنا پاره ای کلمات حقیقت سمات ایشان در وی مؤثر و محبت اهل طریقت در دلش جاگیر شد ، در حال، مال و منال و جمیع شئون را ترك کرد و در سلك مریدان جنید منسلک شد ، در اندک زمانی به تحصیل و تکمیل علوم شریعت و طریقت و جمیع کمالات ظاهر و باطن موفق گردید ، اصول طریقت را از جنید ، فقه را از ابوالعباس بن سربج ، ادبیات را از ثعلب ، حدیث را از ابراهیم حربی فرا گرفت ، تا تمامی کمالات ظاهری و باطنی را جامع و در فنون طریقت از کبار مشایخ صوفیه و اعلم ایشان شد ، عاقبت بمصر رفته و مرجع استفاضه اکثری از مشایخ عظام گردید و بعضی از اکابر در باره او گویند کسی را ندیدم که نسبت بهر سه علم شریعت و طریقت و حقیقت جامع تر از ابوعلی رودباری بوده باشد .

۱- ابوعلی - در اصطلاح رجالی و در باب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین و اکابر هر طبقه میباشد که بسیاری از ایشان بنا برین مربوطه بباب اول (القاب) و باب سوم (ابناء) نگارش یافته و تجدید تذکر آنها بسیار مشکل و در اینجا فقط بعضی از ایشان را که تحت عنوان دیگر مذکور نشده تذکر میدهد و چون برخی از اینها اسم خاصی غیر از ابوعلی ندارند اینک در مقام ترتیب محل و مکان و یا قید دیگر ایشان نیز رعایت خواهد شد .

و حَقِّكَ لَانظَرْتُ لَكَ سِوَاكَ      بَعَيْنٍ مَسُودَةٍ حَتَّى ارَاكَ  
 علامة اعراض الله عن العبد ان يشغله بما لا ينفعه و فضل المقال على الفعال منقصة و فضل الفعال  
 على المقال مكرمة . وفات ابوعلی بسال سیصد و بیست و دویم یا یکم هجرت واقع شد و  
 بنا بر اول جمله : برهان دین = ۴۲۲ مازة تاریخ او است .

(ص ۴۶ ض و ۹۱ ج ۱ لواقح الانوار و ۷۴۲ ج ۱ س و ۳ ج ۲ خه و غیره)

ابوعلی حائری      ذیلاً بعنوان ابوعلی محمد بن اسمعیل - مذکور است .

حسن بن محمد - انصاری ، مالقی الولادة ، با اینکه بعنوان مالقی

ابوعلی

اشاره شده باز هم بطور اجمال تذکر میدهد که از ادبا و شعرای

اندلس ، از بزرگان علمای لغت و عربیّه ، به این کسری معروف ، ولادتش در شهر مالقه  
 از بلاد اندلس بوده و از اشعار او است :

فیسوء ماتلقاه ان كنت فاضلا

و خائف بتقصان جمیع بنی النوری

و یتسرك منسیا اذا كان كاملا

الم تر ان البدر یرقب ناقصا

(ص ۷۴۲ ج ۱ س و سطر ۳۰ ص ۸۶ ت)

در سال شصت و چهارم هجرت درگذشت .

ابوعلی رودباری همان ابوعلی احمد بن محمد - مذکور فوق است .

فضل بن محمد طوسی - از اکابر عرفای قرن پنجم هجرت میباشد

ابوعلی فارمدی

که سکونتش در دیهی فارمد نام از اراضی طوس ، شیخ الشیوخ

بلاد خراسان ، کمالات صوری و معنوی وی مسلم و برامثال خود مقدم ، نزد عالم و عامی  
 مکرم ، محل رجوع علمای شریعت و طریقت و سلسله فرقه فارمدیه از سلاسل صوفیه  
 و خودش از مریدان امام قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی  
 بود . در سال چهارصد و چهل و هفتم و یا بقول صحیح هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و  
 هریک از دو کلمه : عزت = ۴۷۷ و عبادت = ۴۷۷ مازة تاریخ وفات او بوده و خواجه  
 یوسف همدانی را خلیفه خود گردانید .

(ص ۱۴۴ ج ۳ م و ۶۹ ج ۱ ف و ۵۲۷ ج ۱ و ۹ ج ۲ خه)

ابوعلی مالقی      همان ابوعلی حسن بن محمد - مذکور فوق است .

محمد بن اسماعیل - بن عبدالجبار بن سعدالدین، طبرسی<sup>۱</sup> الاصل،

ابوعلی

ابوعلی<sup>۲</sup> الکنیه، حائری المدفن والولادة، سینائی<sup>۳</sup> النسبة، از

افاضل علمای اراذل قرن سیزدهم هجرت میباشد که فقیه اصولی رجالی، از اکابر تلامذه

آقای بهبهانی و صاحب ریاض المسائل و سید محسن اعرجی (که شرح حال ایشان در

محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) اصلش از طبرستان، ولادتش در حائر حسینی

(کربلای معلی) بود، نسبش با استاد الفلاسفة شیخ ابوعلی سینا موصول میشود و از تألیفات او است:

۱- زهر الریاض در طهارت و صوم و صلوة که از ریاض المسائل استادش انتخاب کرده و

بدین اسم موسومش داشته است ۲- عقد النالی البهیه در رد اخبارین ۳- منتهی المقال فی علم

الرجال که در طهران چاپ شده است. در مستدرک گوید که این کتاب بجهت تضمن تمامی تعلیقه

استاد خود آقای بهبهانی مرجع علما بوده لکن علاوه بر عدم ذکر مجاهیل رواة و اصول و مؤلفات

رواة حاوی اغلاط بسیاری میباشد ۴- نقض نواقض الروافض که بتصدیق صاحب مستدرک در

نهایت جودت است. صاحب ترجمه بسال يك هزار و دوست و پانزدهم یا شانزدهم هجرت

در کربلای معلی وفات یافت وهم در آن خاک پاک مدفون گردید.

(منتهی المقال فوق و ۱۹ هب و ۴۰۲ مس)

ابراهیم بن یزید - در باب اول (القاب) بعنوان نخعی ابراهیم

ابوعمار

نگارش یافته است.

در اصطلاح رجالی عمران بن عطیه حارثی و بعضی دیگر است.

ابوعماره

حمزه بن حبیب - در باب اول (القاب) بعنوان زیات حمزه نگارش

ابوعماره

یافته است.

احمد بن محمد بن عاصی - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن دراج

ابوعمر

خواهد آمد.

۱- ابوعمر - در اصطلاح رجالی برد بن ابی زیاد، بشیر بن مروان کلایی، بلال بن

ریاح، عبدالله بن سعید بن حیان و غیرهم میباشد که بعضی از ایشان اسم خاصی نداشته و فقط

بهمین کنیه ابوعمر معروف و مرجع کتاب رجالیه است.

- احمد بن محمد بن عبدربه - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن عبدربه  
 مذکور است . ابو عمر
- اوزاعی عبدالرحمن - در باب اول (القاب) بعنوان اوزاعی مذکور  
 شده است . ابو عمر
- زاذان - ذیلاً بعنوان ابو عمرة زاذان مذکور است . ابو عمر
- زاهد - همان ابو عمر محمد بن عبدالواحد مذکور ذیل است . ابو عمر
- صالح بن اسحق - در باب اول (القاب) بعنوان جرمی صالح مذکور  
 شده است . ابو عمر
- عبدالعزیز بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن جماعة عبدالعزیز  
 خواهد آمد . ابو عمر
- محمد بن عبدالواحد - در باب اول بعنوان کنندی محمد بن یوسف  
 مذکور است . ابو عمر
- یوسف بن عبدالله - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن عبدالبر خواهد آمد . ابو عمر
- ابراهیم بن زید - همان ابو عمار ابراهیم مذکور فوق است . ابو عمران
- محمد بن موسی - در باب اول بعنوان سیبویه محمد بن موسی مذکور  
 شده است . ابو عمران
- موسی بن یونس - در باب اول بعنوان کمال الدین موسی بن یونس  
 مذکور است . ابو عمران

## ابوعمر و

اسحق بن مرز - یا مراد ادیب نحوی لغوی ، شیبانی القبیلة ،

کوفی الاصل ، بغدادی الاقامة ، از مشاهیر ادبا و محدثین میباشد

که در نحو و لغت و حدیث و حفظ اشعار و اخبار و وقایع عرب و جید عصر خود ، وسیع العلم ، معتمد و مقبول القول و احمد بن حنبل و ابو عیینة قاسم بن سلام و جمعی دیگر از اکابر وقت از تلامذة وی بوده و ادبیات را از وی یاد گرفته و احادیث بسیاری از وی روایت کرده اند . از آن رو که از موالی بنی شیبان بوده و مدتی هم در کوفه بتعلیم و تربیت اطفال آن قبیله اشتغال داشته به شیبانی شهرت یافته است . پسرش عمرو گوید که پدرم اشعار هشتاد و اندی از قبائل عرب را در دفاتر بسیاری جمع و تدوین کرده بود ، هر موقع که از تدوین اشعار يك قبیله فراغت مییافت بشکرانه آن ، يك قرآن بخط خودش نوشته و وقف مسجد کوفه می نمود اینک بدین وسیله هشتاد و چند قرآن بخط خودش یادگار گذاشته است . اشعار القبائل و کتاب الجیم و کتاب الحروف و خلق الانسان و غریب الحدیث و غریب القرآن و اللغات و النوادر از تألیفات او میباشد و ظاهر بعضی آنکه کتاب جیم و حروف و لغات و نوادر ، اسامی مختلفه يك کتاب هستند ، موافق نقل معتمد يك نسخه خطی از کتاب جیم در کتابخانه اسکوریا ل موجود است . وفات ابوعمر و بسال دوست و ششم یا دهم یا سیزدهم هجرت در یکصد و ده یا هیجده سالگی در بغداد واقع شد و در تمامی عمر قوایش سالم و با دست خودش مینوشته است .

(س ۱۰۱ ف و ۱۰۷ ج ۲ ع و ۶۸ ج ۱ کا و ۱۰۰ ت و ۷۴۴ ج ۱ و ۲۸۹۲ ج ۴ س و غیره)

۱- ابوعمر و - در اصطلاح رجالی ثعلبة بن عمرو ، جریر بن عبدالله ، حفص بن سلیمان ، دینار اسدی ، زاذان ، سعید بن حسن ، سعید بن یحیی ، عاصم بن حفص ، عبدالرحمن بن اسود ، عبدالله بن دکن ، عثمان بن سعید سفیر ، عثمان بن عیسی ، محمد بن سلیمان بن سوید ، محمد بن محمد بن نصر ، نعیم بن میسرة و بعضی دیگر و در اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیه گروهی بسیار از اکابر میباشد که در تحت عناوین متفرقه در باب اول و سوم از این کتاب نگارش یافته اند و بعضی را که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا بطور اجمال تذکر میدهد .

## ابوعمر و

اسمعیل بن نجید بن احمد - سلمی نیشابوری ، از اکابر عراقی قرن

چهارم هجری و از کبار اصحاب جنید بغدادی و ابو عثمان حیرری

میباشد که در سید و شصت و پنجم هجری در نیشابور درگذشت و از کلمات او است :  
 الأُنسُ بغير الله وحشة - من كرمت علیه نفضه هان علیه دینه . (ص ۲۹۹ ج ۲ م ۴)

ابوعمر و دانی عثمان بن سعید - بعنوان ابن الصیرفی در باب سیم (ابناء) خواهد آمد.

ابوعمر و زاذان زیلاً بعنوان ابوعمره زاذان مذکور است .

## ابوعمر و

زبان بن علاء بن عمار - یا عمرو یا عریان بن عبدالله بن حسن

بن حارث بن جلهم بن خزاعی بن مازن بن مالک بن عمرو ،

تمیمی مازنی قاری ، نحوی لغوی ، مکی الولادة ، بصری الإقامة ، بغدادی الوفاء ، از

اشراف و اعیان عرب و از ائمه نحو و لغت و قرائت و علم ادب میباشد که در فنون شعری

و ادبی و علوم قرآنی اعلم زمان خود و یکی از قراء سبعة مذکورین در باب اول بود ،

فرزدق و دیگران وی را ستوده اند و در تواریخ و سیر و ادبیات عربیه و اشعار و اخبار

عرب و حید عصر خودش دانند .

اصمعی گوید : هزار مسئله از وی پرسیدم و با هزار دلیل جواب شنیدم و تمامی

مسموعات خود را که ضبط کرده بود اگر مینوشت خانه اش را تا سقف پرمیکرد و از آن رو

که نوشته هایش مخلوط باخبار و اشعار زمان جاهلیت بوده در موقع سفر حج همراه بیعت

زهد و تقوی بسوزانید چنانچه از کثرت تقوی در ماه رمضان شعر نمیخوانده است . ترمذی ،

عبدالله بن مبارک ، اصمعی ، یونس ، ابو عبیده ، ابوزید انصاری و اکثر قراء و ادبا و نحاة

آن زمان از تلامذه وی بوده اند .

مخفی نمائند که همین ابوعمر و زبان نسبت به علم نحو در ردیف اشخاص طبقه سوم

بوده است چنانکه بعد از حضرت امیر المؤمنین ع که واضع و مبتکر قواعد آن علم شریف

بوده ابوالاسود دثلی نخستین کسی است که غالبی از فروع و نحویه را روی همان قواعد

چیده ، بعد از او ، عبیده بن سعدان ، میمون اقرن ، یحیی بن یعمر و دو پسر خود ابوالاسود



عطا و ابوالحارث ، خلف وی گردیدند پس ابواسحق حضرمی ، ابوعمر و عیسی بن عمر ثقفی و صاحب ترجمه ابوعمر و زبان بن علاء بصری خلف آن پنج نفر شدند بعد از ایشان نیز ابوعبدالرحمن خلیل عروسی سابق الذکر و بعضی دیگر در طبقه چهارم بوده اند. در طبقه پنجمی کسائی و سیبویه و اصمعی و دیگر اکابر وقت قرار داشتند و بعد از ایشان نیز علمای نحو و ادب بنام بصریین و کوفیین بدر فرقه منشعب و در هرزمانی خلف جانشین سلف میبودند تا آنکه نوبت به متأخرین علمای عربیه رسید ، ابن حجاج ، ابن مالک ، ابن هشام ، خالد ازهری ، محمد یا احمد بن حسن جاربردی ، رضی استرآبادی ، جلال الدین سیوطی ، عبدالرحمن جامی و دیگر اجله با بعرضه وجود گذاشته و دقائقی را که بنظر سلف نرسیده بوده بمقام تحقیق آوردند و بمفاخر متأخرین افزودند . بعد از انقراض ایشان نیز بحکم کل شیء جاوز حده انقلاب ضده رو باضمحلال و محکوم بزوال گردید (وای اگر از پس امروز شود فردائی) نگارش بعضی از قضایای دایر بهمین موضوع که بخود این ناچیز تصادف کرده است خارج از قدرت قلم بوده و جز درد و الم ثمری ندارد فان الله و انا اليه راجعون .

از جمله قرائات ابوعمر و است که حرف یای متکلم را در آیه وما لی لاعبد الذی بفتح خوانده است و گوید که با سکون خواندن آن بشکل وقف بوده و بعد از وقف ، لاعبد گفتن بمنزله ابتدای کلام میشود و نفی عبادت را میفهماند ، پرواضح است که این قضیه نهایت حدت ذهن و توجه بر معانی لطیفه است . نیز گوید آیه شریفه من اغترف غرفة را بفتح غین خوانده و در پی شاهی برای این قرائت خودم بودم تا آنکه حجاج بن یوسف امر با حضار پدرم داد من هم با پدرم به یمن فرار کردیم ، و در صحرای یمن بکسی تصادف نمودیم که این اشعار را میخواند :

اصبر النفس عند كل مهم ان في الصبر حيلة المحتال

لا تضيقن بالامور فقد تكشفت غماؤها بغیر احتیال

ربما تجزع النفوس من الاله ر له فرجة كحل العقال

پدرم چگونگی را از آنکس پرسید گفت که حجاج مرده است ، ابوعمر و بعد از این جمله گوید :

مفتوح خواندن لفظ فرجة که دلیل مفتوح خواندن لفظ عرفه هم بوده و مدتی در پی تحصیل دلیل و شاهد آن بودم بحدی سرورم نمود که زیادتراً از فرح من بر مرگ حجاج بوده است. باری موافق آنچه ضمن شرح حال بعضی از قراء قرآن مجید تحت عنوان قراء سبعه اشاره شد قرائت هر يك از ایشان چند نفر راوی داشته و راویان قرائت ابو عمرو زبان نیز بنوشته روضات، ابن الدوری و یحیی سوسی و فرموده جمع البیان عباس بن فضل و یحیی بن مبارک یزیدی و شجاع بن ابی بصیر (ابی نصر خدا) است. وفات ابو عمرو بسال یکصد و پنجاه و چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم یا نهم هجرت در کوفه و ولادتش نیز در سال هفتادم در مکه واقع شد، در اسم اصلی او بیست و یک قول است و اسامی پدرانش نیز محل خلاف میباشد، اشهر و اظهر از همه همان است که در صدر عنوان مذکور داشتیم و زبان بفتح زای مؤوز و تشدید بای ایجاد است.<sup>۴</sup>

(ص ۱۰۹ ج ۲ مه ۲۹۹ ت ۴۲ و ۴۲۱ ج ۱ کا و ۳۰ هب و ۲۱۸ ج ۱ و ۱۰۰ ج ۲ ع ۱۵۶ و ۱۱ جم و غیره)

ابو عمرو      عبد الملك بن عمیر - در باب القاب ضمن شرح حال شعبی نگارش داده ایم.

ابو عمرة      در اصطلاح رجالی ثعلبة بن عمر است.

ابو عمرة      زاذان - فارسی ، از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع بلکه از خواص ایشان بوده و همان است که آن حضرت در گوش او اسم اعظم

خواند و بیروت و میمنت آن حافظ قرآن گردید چنانچه قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایج از سعد خفاف نقل کرده که از زاذان پرسید قرائت قرآن را از که یاد گرفته ای که بدین خوبی میخوانی پس تبسم کرد و گفت مرثی من حضرت امیر المؤمنین ع است که روزی شعر میخواندم ، صوت من که بسیار خوش بوده پسنده آن حضرت شد و فرمود چرا قرآن نمیخوانی گفتم که من قرآن نخوانده ام پس مرا تزدیکی خودش خوانده و چیزی در گوشم گفت که هیچ نفهمیدم پس از آب دهان مبارک خود بدهانم انداخت ، سعد گوید همینکه زاذان کلام خود را بدینجا رسانید سوگند خورد که از همانجا رد نشده بودم تا آنکه قرآن را باهمزه و اعراش از حفظ خواندم و اصلاً حاجتی بپرمش از کسی ندارم.

و نیز سعد گوید این قضیه را بحضور مبارک حضرت باقر ع رسانیدم، بعد از تصدیق زاذان، فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع در گوش او اسم اعظم خواند، از کتاب ضیافة الاخوان آقا رضی قزوینی نقل است که اولاد زاذان بعد از او بقزوین منتقل شدند و زاذانیه قبیله ایست در قزوین که علمای بزرگ از ایشان برخاسته اند و کنیه او را بعضی ابو عمر و برخی ابو عمرو نوشته اند. (تنقیح و ص ۱۲۲ ج ۱ ن۱)

**عبدالله بن خلیل** - یا خلیل بن سعد اعرابی، از مشاهیر ادبا و شعرا، آزاد کرده جعفر بن سلیمان یا منصور، جدش سعد هم از موالی عباس بن عبدالمطلب بوده است. عبدالله در اصل از مردم ری و کاتب حسین بن طاهر و پسرش عبدالله بن حسین خزاعی از رجال دولت بنی عباس بود، شعر خوب میگفت، بنقل لغت اهتمام تمام داشت، از اشعار او است که در حق عبدالله بن حسین مذکور گفته است:

یامن یحول ان تکون صفاته	کصفات عبدالله انصت و اسمع
فلانصحتک فی المشورة والذی	حج الحجج الیه فاسمع اودع
اصدق وعف وبر و اصبر و احتمل	واصفح و کاف و دار و احلم و اشجع
والطف وین و تان و ارفق و انند	واحزم و جد و حام و احمل و اذفع
فلقد نصحتک ان قبلت نصیحتی	و هدیت للنهیج الاسد المهیج

روزی ابوالعمیث دست عبدالله بن حسین را بوسید، عبدالله از راه مطایبه گفت خشونت و درشتی شاربهای تو دست مرا بخراشید در دم گفت پنجه شیر از خارهای خارپشت متالم نمیباشد پس عبدالله پسندش کرده و بجایزه نفیسه اش مقننر نمود. ابوالعمیث تألیفاتی هم داشته و در سال دویست و چهلسم هجرت درگذشت و لفظ عمیث بفتح اول و دویم و چهارم از اسامی شیردرنده و هم اسبی است که با تیغتر راه رود.

(ص ۷۴۴ ج ۱ ص و ۷۲ ف و ۲۸۴ ج ۱ ک)

ابوعمیثه } در اصطلاح رجالی اولی رشید بن مالک و دویمی عتبه بن عبدالله  
 ابو العملیس } ابن عتبه است.

ابوالعنبس } یا محمد بن اسحق در باب اول (القاب) بعنوان صمیری نگارش  
 ابوالعنبس } یافته و اولی در اصطلاح رجالی حجر بن عنبس است .

ابوعوانه یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن زید - نیشابوری اسفراینی ، از

مشاهیر علما و محدثین شافعیه میباشد که در اصل نیشابوری بود،

بمقام طلب حدیث به یمن و مصر و شامات و حجاز و عراق عرب و عجم و اسفهان و بلاد بسیاری  
 مسافرتها کرده، از مشایخ هر دیاری احادیث بسیاری استماع نمود، کتاب مسند او نیز که به  
 مسند ابی عوانه معروف است یکی از مسانید معروفه اهل سنت میباشد. عاقبت در اسفراین  
 توطن کرده و بنشر و ترویج مذهب شافعی پرداخت و هم در سال سیصد و سیزدهم یا شانزدهم  
 هجرت در آنجا درگذشت و در قریب قبر ابواسحق اسفراینی مشهور دفن شد .

(کف و ص ۷۴۵ ج ۱ س ۴۶۸ و ج ۲ کا)

ابوعوف } در اصطلاح رجالی اولی احمد بن ابی عوف بخاری، دومی  
 ابوعون } حسن بن نصر ایرش ، سومی عتیق بن معاویه بن صامت است .  
 ابوعباس

ابوالعبس محمد بن اسحق - بعنوان صمیری در باب اول (القاب) نگارش یافته است.

ابوعیسی عبدالرحمن - در باب کتی بعنوان ابن ابی لیلی عبدالرحمن خواهد آمد.

ابوعیسی محمد بن عیسی - در باب اول بعنوان ترمذی محمد بن عیسی مذکور است.

ابوالعیناء محمد بن قاسم بن خالد بن یاسر - اهوازی الولاده، بصری الاقامه،  
 ابوعبدالله الکنیه، ابوالعیناء الشهرة، هاشمی الولاء، از مشاهیر

ادبا میباشد که نخست از مولد خود اهواز بیصره رفت ، باصمعی و ابوعیینه و ابوزید  
 انصاری و دیگر اکابر وقت تلمذ نمود تا بمقام علمی بسیار عالی رسید بحدی که در  
 اشعار و اخبار و نوادر و فنون شعری و علوم ادبی احفظ و وحید عصر خودش شمارند،  
 خودش هم فصیح و بلیغ و خوش محضر و حاضر الجواب بود و بسیاری از مطالب را با آیات  
 قرآنی جواب داده و از آنها استشهاد مینموده است

روزی متوکل عباسی بدو گفت که سعید بن عبدالملک بر تو میخندد گفت :  
 إِنَّ الَّذِينَ آجَرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ نیز کسی بدو گفت ابراهیم بن نوح  
 نصرانی از تو بددل بوده و راضی نیست گفت وَ لَنْ قَرْضَىٰ عِنَّاكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ  
 تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ . نوادر و حکایات و لطائف و نکات بسیاری از این قبیل درباره وی منقول  
 است . در چهل مالکی ناپنا شد ، از وی پرسیدند که از این عارضه ناپینائی چه زیان  
 دیدی گفت یکی سبقت سلام مردم ، دیگر آنکه گاه باشد در مقام مباحثه علمیه طرف من  
 از من اعراض میکنند ، اظهار کراهت مینمایند ، از صحبتم افسرده میگردد ، من هم بجهت  
 ناپینائی مطلع نمیشوم تا قطع کلام نمایم .

وجه تسمیه: گویند وقتی از ابوزید انصاری مصغر لفظ عین را استفسار نمود گفت  
 عیناء (بضم اول و فتح ثانی) یا ابوالعیناء و از آن بعد بابوالعیناء مشتهر گردید . سال  
 دویست و هشتاد و دویم یا سوم یا چهارم هجرت در بصره یا بغداد وفات یافت . در باب  
 ولادت حضرت امام حسن عسکری ع از کتاب کافی کلینی خبری هست که امامی مذهب ،  
 صحیح العقیده بودن ، مشمول عنایت آن بزرگوار بودن ابوالعینا از آن استظهار میشود .  
 (ص ۸۱ ج ۲ کا و ۱۸۱ ف و ۳۱ هب و ۵۸۶ ج ۱ مه و ۲۸۶ ج ۱۸ جم و غیره)

ابوالعینان محمد بن اسحق - در باب اول (القاب) بعنوان صمیری نگارش یافته است

ابوغالب تمام بن غالب - در باب اول (القاب) بعنوان ثیانی ابوغالب مذکور است .

ابو غالب زراری احمد بن محمد - بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر

بن اعین (بروزن احسن) بن سنسن (بروزن بابل) شیبانی ، از

وجوه و اعیان و ثقات محدثین امامیه ، از کبار مشایخ فرقه محققه که بسیار جلیل القدر  
 و کثیر الروایه ، نخبه و وجهه خاندان آل اعین ، از تلامذه محمد بن یعقوب کلینی و  
 عبدالله بن جعفر حمیری و نظائر ایشان بود . از ایشان روایت نموده و شیخ مفید و  
 ابن الغضائری و اکابر دیگر وقت نیز از وی روایت میکنند . ابوغالب در زمان غیبت  
 صغری با سفرای حضرت حجة الله الکبری عجل الله فرجه اختصاص و موافقتی داشته و

عرايض خود را بواسطه سفیر خاص ناحیه مقدسه بعرض حضور حضرت ظل اللہی می رسانید و بعدور جواب شاهنشاهی معتخر میگردید . کتاب اخبار تهامة و ادعية السفر و تاریخ آل اعرین و مناسک الحج صغیر و مناسک الحج کبیر از تألیفات ابو غالب میباشد .

اما زراری گفتن او که منسوب به زراره است نه بجهت انتساب او به زراره از طرف پدر بوده بلکه موافق آنچه از رساله خود او (که بنوه پسریش ابوطاهر زراری محمد بن عبدالله بن ابو غالب احمد در شرح حال آل اعرین نوشته) منقول است مادر جد عالیش حسن بن جهم دختر عبید بن زراره بن اعرین میباشد و بهمین جهت منتسب به زراره شده و زراری اش میگویند و نخست باولاد جهم معروف بوده اند . نیز موافق نقل مذکور اولین کسی که از این خانواده به زراری شهرت یافته جد ابو غالب سلیمان بن حسن است که از طرف قرین الشرف حضرت امام علی السقی ع محض کنمان و اخفای آل جهم بودن ایشان (که گویا در آن زمان مبتلای تقیه بوده اند) بهمین لقب زراری ملقب شده و بعد از سلیمان نیز توسعه یافته و نام خانوادگی ایشان گردیده است .

ابو غالب بسال سیصد و شصت و هشتم هجرت در هشتاد و سه سالگی در نجف اشرف وفات یافت ، ابن الغضائری احمد بن حسین بن عبیدالله که از تلامذه وی بوده متصدی تجویز و تکفین وی گردید . ناگفته نماند بعضی از علمای رجال لفظ زراری را به رازی تبدیل داده و بعضی دیگر نیز لفظ ابو غالب را (که کنیه مشهوری صاحب ترجمه است) کنیه جد او دانسته و از او به ابن ابی غالب تعبیر نموده اند ، لکن این هر دو فقره اشتباه محض و ناشی از غلط نسخه مدرکی و یا قات تبسع و یا جهات دیگر است و قضاوت این موضوع را موکول بکنب رجالیه و دیگر منابع مربوطه میدارد .

(ص ۱۳ ت و ۶۲۲ ج ۲ مه و کتب رجالیه)

عبد الحمید بن یحیی - در باب اول (القاب) بعنوان کاتب عبد الحمید

ابو غالب

مذکور شد .

محمد بن علی - در باب اول (القاب) بعنوان فخر الملك نگارش

ابو غالب

یافته است .

عبدالرحیم بن معروف - بن محمد قصری، از مشاهیر ادبا و شعراء،

ابوغانم

در جرجان کاتب و وزیر منوچهر بن قابوس بود که بسمت سفارت

نزد سلطان محمود سبکتکین (۳۸۷-۴۲۱ هـ ق = شفر - تکا) رفته و از اشعار او است :

تمذکر اخی ان فرق الدهر بیننا

اخا هو فی ذکراک اصبح او امسی

ولانس بعد البعد حق اخوتی

فمئلك لا ینسی و مثلی لا ینسی

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۷۴۶ ج ۱ قاموس الاعلام)

محمد بن هبة الله - در باب سوم ضمن شرح حال ابن العديم احمد بن

ابوغانم

یحیی می آید .

در اصطلاح رجالی عبدالرحمن بن جبر بن زید است .

ابوغیس

محرش بن خلیل - یا خلیل بن حبشیه خزاعی ، مردی است از

ابوغبشان

اشراف قبیله خزاعه که در حماقت و خسارت و ندامت و حسرت

بی بدل و ضرب المثل میباشد چنانچه در زمان جاهلیت پیش از قریش صاحب

و پرده دار و کلیددار کعبه بوده است . قبیله خزاعه که حجابت و کلیدداری و پرده داری

کعبه با ایشان بوده بسبب استیلاي رعاف و مرض شدید عمومی از مکه خارج و خلیل

از آن قبیله که حافظ و متصدی امورات مذکوره کعبه بود و چندین پسر داشته است مرد

و پسر خود همین ابوغبشان و دختر خود حبی را که زن قسی بن کلاب قرشی بوده وصی

و جانشین خود نمود و تصدی خدمات مذکوره کعبه را به پده این دو نفر موکول کرد .

قسی از فرصت استفاده نمود ، پسران خود را بگماشت که حجابت و سدانت جد مادریشان

خلیل را از مادر خودشان حبی درخواست نمایند حبی گفت من یتیمائی نمیتوانم چون

برادرم ابوغبشان نیز در وصایت این امر شریک من است ، قسی متعهد گردید که این

امر را از طرف ابوغبشان نیز انجام دهد تا روزی قسی و ابوغبشان هر دو در طایف تصادف

نمودند ، قسی او را مست کرد و در همان حال تمامی کلیدهای کعبه را در عوض یک خیک

شراب از وی خرید و چند نفر را نیز گواه قضیه قرار داد ، کلیدها را پسر خود عبدالدار

داده و با کمال سرعت روانه مکه نمود . عبدالدار وارد مکه شده و قریش را ندا در داد که اینک کلیدهای خانه پدرتان اسمعیل است و خدایتعالی بی زحمت و ظلم و مظلومه شما عنایت فرمود . از آن طرف ابوغبشان با يك دنيا ندامت جبران ناپذیر، از هستی بهوش آمد و ملتفت شد که شرافت بی نهایت را فدای يك ساعت مستی نموده است . بعد از آن این کار سراپا حماقت ابوغبشان با عبارات متنوعه زیبا نزد مردم بوده و میگفتند احق من ابی غبشان یا اخصر صفقة من ابی غبشان یا الھف من ابی غبشان یا اندم من ابی غبشان و سپس همه این جملهها از امثال دائره و سایر گردید و اشعار بسیاری نیز در این معنی گفته اند :

باعث خزاة بیت الله صاحبه      بزق خمر فما فازوا ولا ربحوا

اذا فخرت خزاة فی قدیم      وجدنا فخرنا شرب الخمور

وبیعا کعبه الرحمن حمقا      بزق بئس مفتخر الفخور

ابوغبشان اظلم من قصی      و اظلم من بنی فھر خزاة

فلا تلحوا قسیافی شراه      و لوموا شیخکم ان کان باعه

غبشان بفتح و ضم اول بوده و نام ابوغبشان در جای بی بنظر نرسید فقط در قاموس الاعلام محترش نوشته و پدرش را نیز در آن کتاب خلیل قید کرده (با حروف خای نقطه دار) ولی در مجمع الامثال خلیل نوشته (با حرف حای به نقطه) بروزن کمیل .

(قاموس و مرصع و ص ۷۴۶ ج ۱ ص ۱۹۴ و ۶۰۳ و ۶۸۰ مجمع الامثال)

ابوغرة      در اصطلاح رجالی اولی ابراهیم بن عبید انصاری ، دویمی

ابوالغریف      عبدالله بن خلیفة ، سومی حمید بن راشد ، حمید بن سعید ،

ابوغسان      محمد بن مطرف و موکول بدان علم شریف هستند .

ابوغسان      مالك بن اسمعیل بن زیاد - کوفی نهدی ، در کتب رجالیه مهمل الذکر

بوده و فقط در تنقیح المقال از مختصر ذهبی نقل کرده است که

بخاری از وی روایت نموده و در باره او گوید که حجّت و عابد و قانت لله است . از طبقات



ابن سعد هم نقل است که ابو غسان مالک ، صدوق ثقة و متشیع و شدید التشیع بوده و این مذهب را از استاد خود حسن بن صالح اخذ کرده است . از ابوحاتم نیز نقل است که در کوفه کسی را اتقن از مالک ندیدم چه ابو نعیم و چه غیر او در پیشانی‌ش نیز دواثر سجده بوده است . بهر حال بسال دویست و نوزدهم هجرت در کوفه درگذشت .

(تنقیح المقال و ص ۱۲۸ ج ۲ ن)

ابو الغصن دجین بن ثابت - ضمن شرح حال نصیر الدین ملا نصر الدین مذکور است .

ابو الغمر در اصطلاح رجالی جعفر بن واقد ملعون است .

ابو الغنائم عبدالرزاق بن جمال الدین - بعنوان کاشی ملا عبدالرزاق مذکور شده است .

ابو الغنائم محمد بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان خلیل محمد مذکور است .

ابو الغنائم محمد بن علی بن فارس - در باب سوم بعنوان ابن المعلم خواهد آمد .

ابو الغنائم محمد بن علی بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن الصوفی خواهد آمد .

ابو الغوث اسلم بن مهوز - ظهوی منبجی از شعرائی است که مدح آل محمد ع

بود چنانچه بحتری مرملوک را و از آیات قصیده دالیه است که

در مدح و منقبت حضرات ائمه سامراء ع گفته است :

فحسبك من هاد يشير الى هاد	اذا ما بلغت الصادقين بني الرضا
فهم اهل فضل عند وعد و ابعاد	اذا اوعدوا عفوا وان وعدوا وفوا
و ليس لهم انفقوه من انقاد	گرام اذا ما انفقوا المال انقدوا
فهل من نقاد ان علمت لأطواد	ينابيع علم الله اطواد دينه
فصلى على الخابي الهيبه والبادي	نجوم متى نجم خبا مثله بدا
عددت فثاني عشرهم خلف الهادي	هم حجج الله اثنتي عشرة
فما عظم بهولود و اكرم بهيلاد	بميسلاده الأنبياء جانت شهيرة

در قاموس گوید طُهَيْبِيَّة (بضم اول و فتح ثانی و تشدید ثالث) نام قبیله ایست و در مقام نسبت ظهوی گویند (بفتح ثانی و ضم اول) . اما منبجی منسوب است به منبج

بروزن مقتل و آن شهری است بزرگ و قدیم در ده فرسخی حلب و سه فرسخی ساحل فرات . وفات ابوالغوث در حدود سال دویست و پنجاه و اند از هجرت واقع گردید .  
(صد و قاموس ص ۳۲ هب و ۲۱۶ ج ۱۲ اعیان الشیعة)

یحیی بن ولید بن عبید - در باب القاب ضمن شرح حال پدرش  
بعنوان یحتری ابو عبادة مذکور است .

ابوالغوث

در اصطلاح رجالی منصور بن معتمر سلمی است .

ابوغیث

حسین بن منصور - در باب اول (القاب) بعنوان حلاج حسین مذکور است .

ابوالغیث

در اصطلاح رجالی داود بن حبیب کوفی است .

ابوغیلان

احمد بن علی بن محمد - [ اولی در باب سوم بعنوان ابن برهان احمد بن

ابوالفتح

احمد بن مطرف - علی و سه دیگر نیز در باب اول (القاب)

ابوالفتح

سید اسحاق - بعنوان عسقلانی و صفی الدین سید اسحاق و

ابوالفتح

اسعد بن ابی نصر - میهنی علی الترتیب نگارش یافته اند .

ابوالفتح

سهل بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان ارغیانی نگارش یافته است .

ابوالفتح

در باب اول (القاب) بعنوان شریفی ابوالفتح مذکور است .

ابوالفتح شرقه  
یا  
ابوالفتح شریفی

عبدالرحیم بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان عباسی مذکور است .

ابوالفتح

عبدالواحد بن محمد - در باب اول بعنوان آمدی عبدالواحد

ابوالفتح

مذکور است .

۱- ابوالفتح - در اصطلاح رجالی محمد بن جعفر بن محمد مراغی ، محمد بن علی کراجکی ، هلال بن ابراهیم و راقا است و شرح حال دومی بعنوان کراجکی در این کتاب مذکور است و در اصطلاح ارباب تراجم و سیرکنیه یا نام اصلی بعضی از اکابر می باشد که بنا برین مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را در اینجا اجمالاً تذکر میدهد و در هر جا که ابوالفتح نام اصلی باشد در قید منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد .

## ابوالفتح

عثمان بن جنی - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن جنی خواهد آمد .

## ابوالفتح

علی بن ابی الفضل - محمد بن حسین بن عمید قمی ادیبی است

شاعر منشی، از مشاهیر ادبا و اعظام وزرای عقلا و عقلای وزرا،

وزیر رکن الدولة حسن بن بویه و بجهت اتساب بجدّ عالیش عمید به ابن العمید موصوف و بجهت کفایت امورات شمشیر و قلم به ذوالکفایتین معروف، جلالت او مشهور و در السنه دایر و در تواریخ و سیر مذکور . بلاغت و ادبیات و عزت نفس و مناعت او زبانزد عامه بود و صاحب بن عباد با آنهمه عظمت و شهرت تاریخی که دارد او را میستود و احترامش میکرد و مردمان را بروی می خواند . باری ابوالفتح بعد از رکن الدولة مدتی در ری و اصفهان متصدی وزارت پسرش مؤید الدولة هم بود تا در سال سیصد و شصت و ششم هجرت مؤید الدولة نسبت بوی متغیر الحال شد و در زندانش کرد و شکنجه بسیارش داد. نخست میل آهنین آتشین بر یک چشمش کشید ، سپس مثله اش کرد ، بینی اش را برید، ریش او را برکند و با انواع عذاب معذبش کرد و هلاکش نمودند و شوکت خانواده آل عمید با موت او منقرض گردید و در این باب گفته اند :

آل العمید و آل برمک مالکم	قل المعین لکم و زال الناصر
کان الزمان یحبکم فبداله	ان الزمان هو الخون الغادر
مرت علی دیار بنی العمید	فالقیة العادة فی خمود
فقل للشامت الباعی رویدا	فانک لم تبشر بالخلود

از اشعار خود ابوالفتح است که در زندان گفته است :

ما بال قومی یجفونی اکابرهم	ان اطاعتهم الايام والدول
ان تقاصر عنی الحال تقطعنی	عراهم ساء ماشا او وما فعلوا
اغراهم ان هذا الدهر استکتنی	عنهم و تنطق فیہ الشاء و التأبل
قد ما رمیت فلم تبلغ سهامهم	و اخطأ الناس من مرمیه زحل

شرح حال ابوالفضل محمد بن حسین پدر ابوالفتح نیز در باب سوم بعنوان ابن العمید خواهد آمد.

(ص ۲۱۱ مجالس المؤمنین و ۱۹۱ ج ۱۴ جم و ۳۲ هب و ۶۵۱ ج ۱ س)

- ابو الفتح علی بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان بستی علی مذکور است.
- ابو الفتح محمد بن احمد ابشهی - در باب اول بعنوان شهاب الدین محمد مذکور شده است .
- ابو الفتح محمد بن احمد بن عبدالله - در باب سوم بعنوان ابن سید الناس مذکور است .
- ابو الفتح محمد بن عبدالکریم - در باب اول (القاب) بعنوان شهرستانی محمد بن ابی القاسم مذکور است .
- ابو الفتح محمد بن عبیدالله - در باب سوم بعنوان ابن النعاوینی خواهد آمد.
- ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان - در باب اول (القاب) بعنوان کراچی نگارش یافته است .
- ابو الفتح محمود بن محمد بن حسین - در باب اول بعنوان کشاجم نگارش داده ایم.
- ابو الفتح موسی بن یونس - در باب اول بعنوان کمال الدین موسی مذکور است.
- ابو الفتح ناصر بن ابی المکارم - در باب اول بعنوان مظری ناصر مذکور شده است.
- ابو الفتح ناصر بن حسین - در باب اول بعنوان دیلمی ناصر مذکور افتاده است.
- ابو الفتح نصرالله بن ابی الکریم - در باب سوم بعنوان ابن الالبیر خواهد آمد .
- ابو الفتح سید نصرالله بن سید حسین - در باب اول بعنوان مدرس سید نصرالله مذکور است .
- ابو الفتح نصرالله بن عبدالله - در باب اول بعنوان قاضی نصرالله مذکور شده است.
- ابو الفتح یحیی بن حبش - در باب اول بعنوان شیخ اشراقی نگارش داده ایم .
- ابو الفتح احمد بن محمد بن سری - در باب سوم بعنوان ابن الصلاح مذکور است.
- ابو الفتح احمد بن محمد بن محمد - در باب اول بعنوان غزالی نگارش یافته است.

اسعد بن محمود بن خلف - فقیه محدث و اعظم صوفی، شافعی المذهب،

ابوالفتوح

صوفی المشرب، منتجب الدین یا منتجب الدین اللقب، عجلی القبیلة،

ابوالفتوح الکنیة، اصفهانی الإقامة، از افاضل فقها و محدثین شافعیه و اکابر مشایخ صوفیه میباشد که با زهد و عبادت و فناعت و مناعت معروف بود، با دسترنج خود امرار معاش مینمود، برای استماع احادیث شریفه سیاحتها کرده و عاقبت در اصفهان اقامت گزید، مرجع فتوی بوده و از تألیفات او است:

۱- تنمة التتمة و توضیح اینکه کتاب ابانة در فقه شافعی تألیف شیخ ابوالقاسم عبدالرحمن

بن محمد بن محمد فورانی (متوفی بسال ۴۶۱ هـ ق = ۱۰۷۰ م) از معروفترین کتب فقهیه شافعیه بوده و ابوسعید عبدالرحمن بن مأمون شافعی نیشابوری معروف به متولی (متوفی بسال ۴۷۸ هـ ق = ۱۰۸۷ م) بعضی از فروع و نوادر و غرائب مسائل که در کتب دیگر نبوده بدان افزوده و تنمة الأبانة نامش کرده و صاحب ترجمه شیخ ابوالفتوح اسعد نیز فروعانی بدین تنمة افزوده و تنمة التتمة اش نامیده است ۲ و ۳- شرح مشکلات و جیز و وسیط غزالی هر دو در فقه شافعی. ابوالفتوح اسعد بسال شصت تمام هجرت در اصفهان در گذشته و هم در آنجا مدفون شد، قبرش تا زمان ما معروف است و اینکه بعضی آن را بشیخ ابوالفتوح رازی مفسر شیعی حسین بن علی منسوب دارند اشتباه و ناشی از وحدت کنیه مشهوری ایشان میباشد و الا مدفن ابوالفتوح رازی مذکور، در ری در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی و در صحن حضرت امامزاده حمزه و معروف بوده و در این اواخر تعمیر شده است. اما عجلی منسوب به قبيلة بنی عجل است که در خاتمه باب کنی خواهد آمد.

(ص ۱۰۱ ت و ۷۱ ج ۱ ک و ۴۴۶۱ ج ۶ س)

حسین بن علی- بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد، نیشابوری

ابوالفتوح

الاصل، رازی التوطن والشهرة، خزاعی القبیلة، ابوالفتوح

الکنیة، از اعظام علمای نامی امامیه اواسط قرن ششم هجرت میباشد با زمخشری و فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع البیان) و نظائر ایشان معاصر و عالمی است عامل

متکلم کامل فقیه ادیب فاضل واعظ مفسر مشهور، در کلمات اجله به امام سعید و ترجمان کلام الله مجید و قدوة المفسرین و نظائر اینها موصوف، جامع فضیلت حسب و شرافت نسب، بقبیله بنی خزاعه منتسب، از اولاد عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی که جلالتش آفتابی و تشیع بنی خزاعه و محبت ایشان نسبت بخاتواده عصمت از قدیم الایام معروف و معاریه میگفته است که محبت قبیله خزاعه با علی بمرتبه ایست که اگر زنانشان قادر میبودند با ما میجنگیدند تا چه رسد بمردان ایشان .

بالجملة شیخ ابوالفتوح از پدر خود و عم خود و شیخ عبدالجبار رازی و شیخ ابوعلی طوسی روایت کرده و بواسطه ایشان از شیخ الطائفة شیخ طوسی روایت مینماید . ابن شهر آشوب صاحب مناقب (متوفی سال ۵۸۸ ق تفتح) و شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی صاحب فهرست (متوفی سال ۵۸۵ ق = تفه) و بعضی از اجلای دیگر نیز از تلامذه وی بوده و از وی روایت مینمایند . پسر و خواهرزاده و پدر وجد پدر شیخ نیز از اکابر علما و مؤلفین شیعه و خانواده اش از بزرگترین خانواده های عرب هستند که در دیار عجم توطن کرده اند .

از تألیفات شیخ ابوالفتوح است :

۱- حسنیه که بزبان کنیزکی حسنیه نام معاصر هارون الرشید با زبان فارسی در رده عاقله نوشته و در ایران بطبع رسیده و یک مرتبه نیز در زمان ناصرالدین شاه در زمان سفارت میرزا محمدحسین خان مشیرالدوله در استانبول چاپ و نشر شده و اخیراً باقتضای سیاست وقت جمعش کردند . در صحت نسبت و بعضی از مزایای دیگر این کتاب بفقرة چهارم ذیل که کتاب یوحنا است مراجعه شود ۲- روح الاحباب و روح الالیاب فی شرح الشهاب که شرح کتاب شهاب نام قاضی قضای سابق الذکر است ۳- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که محل اعتماد عموم بوده و بیست مجلد مشتمل است، دو مرتبه در ایران چاپ و محل استفاده واعظ و فقیه و مفسر و ادیب و مورخ و طالب فضائل و مناقب و خواستار مطاعن و مثالب بوده و اهتمام تمام در تفسیر قرآن مجید و ابطال شبهات مخالفین

بکار برده و در وثاقت تحریر و محالوت تقریر و دقت نظر بی نظیر و انفع و اجمع کتب میباشد و موافق بعضی از اجله بعد از تعمق در مزایای مجمع البیان طبرسی که سرآمد تفاسیر است مکشوف میگردد که تلخیص همین روض الجنان است . فخر رازی نیز در اساس تفسیر کبیر خود از انوار آن اقتباس نموده و شیخ منتجب الدین تلمیذ خود ابوالفتوح این دو کتاب روح الاحباب و روض الجنان را از خود مؤلف خوانده است ۴- کتاب یوحنا که بزبان یکنفر نصرانی یوحنا نام در مسئله امامت در ردّ مذهب عامّه نوشته و بنقل روضات ، صاحب ریاض العلماء این کتاب و کتاب حسنیّه مذکور فوق را بشیخ ابوالفتوح نسبت داده و لکن ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه آنکه صاحب ریاض العلماء همینقدر گفته که کتاب حسنیّه را بشیخ ابوالفتوح نسبت میدهند نه اینکه خودش آن را بسو و منسوب داشته و تألیف او دانسته است . در ذریعه گفته است : حسنیّه رساله ایست در امامت که یکی از دختران شیعه منسوبش داشته و گویند که در آن مناظرات خود را که در عصر هارون الرشید با علمای اهل سنت کرده تدوین و تألیف داده و یک نسخه از آن در سال نهصد و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق بدست ملا ابراهیم بن ولی الله استرآبادی رسیده و آن نسخه را بیلاذ خودش برده و بخواش بعضی از انخیز محض تکثیر منفعت بقاری ترجمه اش کرده است . بعد از این بحکم پاره ای قرائن دیگر احتمال داده که ملا ابراهیم مذکور لقب ضیاء الدین داشته است .

تخارنده گویند : آنچه چاپ شده همین ترجمه است والا اصل کتاب از شیخ ابوالفتوح هم باشد باید عربی باشد چنانچه واضح است . سال وفات شیخ ابوالفتوح بدست نیامد ، از تاریخ وفات معاصرینش زمخشری و طبرسی و نظائر ایشان و دو تلمیذش ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین که مذکور شد استکشاف توان کرد که در اواسط قرن ششم میزیسته است . بفرموده بعضی از اهل تبع شیخ ابوالفتوح در سال پانصد و پنجاه و دویم هجرت بخط خودش بعضی از تلامذه خود را اجازه داده و تألیف تفسیر مزبور نیز مابین سال پانصد و دهم و پانصد و پنجاه و ششم هجرت بوده است . بهر حال بحسب وصیت خودش

در صحیح حضرت امامزاده حمزة بن موسی بن جعفر سلام الله علیهما در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی از خاک ری مدفون و رجوع بابوالفتوح اسعد مذکور فوق هم نمایند .

(س ۱۸۳ و ۳۳ و ۳۲۵ و ۴۸۷ و ۴۸۸)

یحیی بن حبش - در باب اول (القاب) بعنوان شیخ اشرافی مذکور شده است .

ابوالفتوح

محمد بن سلطان - در باب سوم بعنوان ابن حیوس محمد خواهد آمد .

ابوالفتیان

اسماعیل حقی - از عرفا در باب اول بعنوان حقی اسماعیل مذکور است .

ابوالفداء

اسماعیل حموی } همان ابوالفداء اسماعیل بن علی مذکور ذیل است  
اسماعیل دمشقی } و در وی اسماعیل بن عمر ذیل را نیز گویند .

ابوالفداء

ابوالفداء

اسماعیل بن علی - بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن

ابوالفداء

ایوب شافعی ایوبی، ملقب به عمادالدین، مکنی به ابوالفداء،

معروف به صاحب حماة، از سلاله ملوک ایوبیه حماة میباشد، در محارباتی که مابین ملک ناصر صاحب مصر و فرقه مغول بوده معاونت های بسیاری در حق ملک ناصر و مدافعه مغول نمود و بهمین جهت از طرف ملک ناصر، حکومت استقلالی دمشق و حماة و توابع آنها حسب الوعده بدو مقوض شد و بدان سبب به صاحب حماة شهرت یافت و گاهی ابوالفداء حموی و ابوالفداء دمشقی نیز گویند. از طرف ملک مزبور هم نخست به ملک صالح و اخیراً به ملک مؤید ملقب و ملک مستقل نواحی مذکوره بود. خودش شخصاً بسیار شجاع و کریم و عالم فاضل فلسفی جغرافی، در فقه و اصول عربیه و تاریخ و قنون ادبیه و طب و فلسفه، دارای بهره ای وافیه، بالخصوص در هیئت در نهایت خیرت و بسیار علم دوست بود. همواره با علما مجالست نموده و اهل علم را مقرب میداشت، در تهیه وسائل معاش و آسودگی ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، اثیرالدین ابهری بجوائز و انعامات وی متنعم و این نیات هم علاوه بر انعامات خصوصی که در مواقع تشریف بحضورش داشته به رانیه وافیه استمراری سالیانه نیز مقتخر بود. بالجمله در آداب و مکارم اخلاق طاق و



مدایحی را که شعرا در حق وی سروده اند کما و کیفاً در حق هیچ سلطانی سراغ نداده اند .  
ابوالفداء شعر نیز می گفته و از او است که در وصف اسبی گفته است :

احسن به طرفا افوت به القضاء      ان رمتسه فی مطلب او مهرب  
مثل الغزاة ما بسدت فی مشرق      الابدت انسوارها فی المغرب

از تألیفات او است :

۱- تاریخ کبیر که ذیلاً بنام المختصر مذکور است ۲- تقویم البلدان در جغرافیا که مذهب و مجدول است ، در پاریس از روی نسخ لندن چاپ فوتوگرافی شده و در اروپا نیز بنام جغرافیه ابی الفداء بطبع رسیده و با کثر السنه اروپائی ترجمه شده است ۳- الحواصی چنانچه در قاموس الاعلام گفته لکن موافق کشف الظنون و درر کاشه صاحب ترجمه کتاب حادی سنیر نام شیخ نجم الدین عبدالغفار قزربنی شافعی (متوفی بسال ۶۶۵ هـ ق = ۱۲۶۷ م) را که در فقه شافعی است نظم کرده است ۴- الطريق الرشاد الی تعریف الممالک و البلاد که بنوشته قاموس الاعلام غیر از تقویم البلدان مذکور است ۵- کتاب الموازین ۶- الکناش در طب و چندین مجلد است ۷- المختصر فی اخبار البشر که بتاریخ ابوالفداء معروف و تاریخ عمومی را تا سال هفتصد و بیست و یکم هجرت نگارش داده و شیخ عمر بن مظفر (متوفی بسال ۷۵۰ هـ ق = ۱۳۴۸ م) معروف بابن الوردی آن را ذیلی تا سال هفتصد و چهل و نهم هجرت نوشته و تمة المختصر نامش کرده و این تمة بنام اخبار الاسلام با ترجمه لاتینی در اروپا چاپ و اصل کتاب مختصر نیز بضمیمه همین تمة در مصر و استانبول بطبع رسیده و نزد اروپائیا بسیار مطلوب و محترم میباشد و بنشر و ترجمه آن اهتمام تمام دارند . ابوالفداء بسال هفتصد و سی و دویم میلادی در شصت سالگی در شهر حماة وفات یافت و ابن نباته و دیگران مرثیاتی بسیاری در حق او گفته اند . ابوالفداء کتابهای بسیاری جمع کرده بود که در حال مرض بسیاری از آنها را باهل علم بخشید و بعضی را نیز وقف جامع ابن طولون نمود . در ذریعه گوید با اینکه از شافعیه اش می شمارند لکن از چندین جا از تاریخ او در شرح حال حضرت علی بن ابیطالب ع و والد معظمش تشیع وی ظاهر بوده و بسیاری از مناقب آن حضرت را از همین کتاب استخراج کرده اند بهر حال این ابوالفداء که مورخ مشهور میباشد غیر از ابوالفدای مفسر اسماعیل بن عمر بن کثیر است که در باب سوم بعنوان ابن کثیر خواهد

آمد ، اگرچه او نیز مورخ بوده و کتاب بزرگی در تاریخ دارد لکن شهرتش با مفسر بودنش میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتاب مربوطه است .

(کف و ص ۳۳ هب و ۷۱ ج ۱ فغ و ۳۳۳ مط و ۷۴۸ ج ۱ س و ۳۷۱ ج ۱ کم و ۲۲۷ ج ۳ ذریعه)

اسماعیل بن علی- بن معالی حمصی ، از محدثین قرن هشتم عامه

### ابوالفداء

میباشد که صحیح بخاری را از ابوالعباس ابن الشحنة خوانده و

روایت میکند و بعضی از مشاهیر محدثین نیز از وی روایت مینمایند . وی در حدود هفتصد و هفتادم هجرت درگذشت .

اسماعیل بن عمر- بن کثیر قرشی در باب سوم بعنوان ابن کثیر

### ابوالفداء

خواهد آمد .

حارث بن ابی العلاء سعید- بن حمدان بن حمدون ، مکنی به

### ابوفراس حمدانی

ابوفراس ، از امرای آل حمدان و از بنی اعمام سیفالدوله و

ناصرالدوله حمدانی (که در تحت عنوان ناصرالدوله بشرح حال اجمالی ایشان اشاره نمودیم) است . آل حمدان در زمان خلافت بنی عباس در موصل و دیار ربیعه امارت و ریاست داشتند و ابوفراس از اعظام ادبا و شعرا و در علم و فضل و ادب و کرم و مجتهدت و شجاعت و شعر و بلاغت و عقل و فراست و کیاست و فطانت و حید عصر خود ، در دقت حکیمانه و عزت ملوکانه یگانه زمانه ، اشعار او در سهولت و جلالت و جودت معروف است . صاحب بن عباده گوید که فن شعر به ملکی ابتدا شده و با ملکی دیگر خاتمه یافت و همانا مراد امرء القیس و ابوفراس است .

متنبی با آن همه جلالت شعری ، فضل و کمال ابوفراس را تصدیق کرده و حامی

و طرفدار وی بود و بدعوی برابری با وی جرأت نمی نمود بلکه بخودش ترجیح میداد . سیفالدوله مذکور بسیار محترمش داشته و در تمامی غزوات خود مصاحبش میکرد و در کارهای داخلی خود خلیفه اش می نمود تا آنکه ابوفراس در یکی از غزوات روم از رانش زخمدار و اسیر خصم شد و بقسطنطنیه اش بردند و اشعار بسیاری درباره اسارت خود

گفت، بفاصله چهار سال مستخلص شده و بوطن خود عودت نمود تا بعد از وفات سیف الدولة (۳۵۶ هـ ق = سنو) بین ابوفراس و خواهرزاده اش ابوالمعالی پسر سیف الدولة اختلافی کلمه واقع شد، ابوفراس بفاصله یکسال درسی و هفت سالگی و یا کمتر از آن در حمص مقتول و سرش از بدن جدا گردید، بدنش هم چنان در روی خاک ماند تا آنکه بعضی از اعراب آمده و دفن و کفنش نمودند.

ابن خلکان گوید که مادرش سینه بعد از استماع این قضیه چشمهای خود را بر کند، یا آنکه اطمه بصورتش زد تا چشمهایش فرو ریخت چنانچه در حق مادر محمد بن ابی بکر نیز گویند که بعد از شنیدن خبر شهادت پسر، از کثرت غصه و غضب خون از پستانهایش جاری گردید. در کیفیت موت یا قتل ابوفراس و مدفن او اقوال ارباب سیر مختلف می باشد، در آثار عجم گوید قبر ابوفراس در قسطنطنیه است. پدرش سعید نیز در ماه رجب سید و بیست و سوم هجرت در زمان غیبت صغری بدست برادرزاده خود ناصر الدولة در موصل مقتول شد. اشعار ابوفراس نوعاً در حماسه و مباحث بوده و در مدایح اهل بیت عصمت ع نیز قصائد بسیاری سروده است، ابن شهر آشوب از شعرای اهل بیتش شمرده و بسیاری از اشعارش در یتیمه الدهر ثعالبی مذکور و دیوان او دو مرتبه در بیروت چاپ و از ابیات بعضی از قصائد او است:

ولاخیر فی دفع الردی بمذلة      كما ردها یوما بسوئته عمرو

این، اشاره بحیله عمرو بن عاص است که در صفین با کشف عورتین نفس خورا از حمله مرتضویه مستخلص نمود. قصیده یتیمه او که بشافیه معروف و در مناقب و مظلومیت اهل بیت رسالت ع و ظلم بنی عباس و هجو ایشان انشاکرده و نشفی نموده و حاوی پنجاه و چهار بیت است در نهایت شهرت و دارای تمام فصاحت و بلاغت بوده و از ابیات آن است:

الحق مهتضم والدين محترم  
یا للرجال انا لله منتصر  
بنوعلى رعایا فی ديارهم  
فالارض الاعلى ملائها سعة  
وفیسی آل رسول الله مقتسم  
من الطغاة وما للبدین منتقم  
والامر یملكه النسوان والخدم  
والمال الاعلى اربسابها دیم

وانته يشهد والاملاك والامم  
قلب يصارع فيه الهم والهمم

قام النبي ص لها يوم القدير لهم  
اني ابيت قليل النوم ارقني

در این اواخر شروع بسیاری بر آن نوشته شده و یک شرح آن که در ایران بنام شرح شافیه بطبع رسیده از سید ابو جعفر محمد بن امیر الحاج حسین حسینی است . شیخ ابراهیم بن یحیی عاملی که شرح حالش را در باب اول بعنوان عاملی نگارش داده ایم تمامی این قصیده را تخمیس کرده و در متن الرحمن شیخ جعفر نقدی سابق الذکر با تمام منقول و ما هم در شرح حال شیخ ابراهیم مذکور تخمیس سه بیت آن را نقل کرده ایم . گویند در عهد خلافت بنی عباس و تسلط ایشان بعد از انشای این قصیده وارد بغداد شد و بجهت تسلطی که ایشان داشته اند امر کرد که پانصد یا بیشتر شمشیردار با شمشیرهای عربان در پشت سرش صف کشیدند پس در لشکرگاه با آواز بلند همین قصیده را فرو خوانده و از دروازه دیگر بغداد خارج شد و نیز از او است :

و تكن كان السدهر عني غافل  
كما دفع السدين الغريم المماطل  
اذما بدا شيب عن الفجر ناصل  
ولا كل سيار الى المجد واصل  
واني لها فوق السماكين جاعل  
او اخرنا في المائسرات اوائل  
و ان قلت قولاً لم اجد من يقاويل

و والله ما اقصرت في طلب العلي  
تدافعني الايام عما ارومه  
خليلي شد السى على ناقتي كما  
وما كل طلاب من الناس بالغ  
وما المرء الا حيث يجعل نفسه  
اصغرنا في المكرمات اكبر  
اذا صلت صولاً لم اجد لي مساوياً

و مزمار و طنبور و عود  
لمجد او لباس او وجود

لئن خلق الانام لحب كأس  
فلم يخلق بنو حمدان الا

نیز در مقام اخوت و صداقت گویند :

وائسق منك بالوداد الصريح  
و قبيح الصديق غير قبيح

لم او اخذك بالجفاء لاني  
فجميل العدو غير جميل

(ص ۲۰۶ ت و ۳۴ هب و ۲۰۴ لس و ۴۹ عم و ۱۳۸ ج ۱ ک و ۲۴۹ ج ۲ ع و ۷۴۸ ج ۱ س و ۲۶۴ ج ۲ ف و غیره)

ابو فراس دمشقی طراد در باب اول بعنوان بدیع دمشقی مذکور است .

علی بن محمد عامری، لقب به مجد العرب، مکنی به ابو فراس،  
**ابو فراس عامری**

از شعرای عرب میباشد که در شام و عراق زیسته و ملوک عصر  
 خود را مدیحه گفته است، در اواخر به زی اترک افتاده و از او است:

فسارق تجد عوضاً عن تفرقه      فی الارض وانصب تلاقی الرشد فی النصب  
 فالاسد لولا فراق الغاب ما افتربت      والسهم لولا فراق القوس لم یصب

در هفتصد و پنجاه و سیسم هجرت در موصل در گذشت.

(ص ۴۱۶۸ ج ۶ قاموس الاعلام)

همام بن غالب - شرح حالش در باب اول بعنوان فرزوق مذکور  
**ابو فراس**

است. در روضات الجنات ضمن شرح حال ابو فراس حمدانی  
 فوق گوید که این کنیه ابو فراس در صورت نبودن قرینه منصرف بهمین ابو فراس همام است  
 و حارت حمدانی را ابو فراس گفتن از راه شکون و تفأل و یا تشبیه به همام بن غالب  
 میباشد، لکن مشهور و اقرب بصحت، عکس این است چنانچه در منتهی المقال هم گوید  
 اگرچه فرزوق را نیز بهمین کنیه ابو فراس مکنی دارند لکن معروف بدین کنیه ابو فراس  
 شاعر حمدانی است و بعد از این جمله بشرح حال ابو فراس حمدانی پرداخته است.

**ابو الفرج اصفهانی** ذیلاً بعنوان ابو الفرج علی بن حسین مذکور است.

از مشاهیر شعرای نامی ایرانی قرن پنجم هجری عهد سلطان  
**ابو الفرج رونی**  
 ابراهیم بن مسعود نهمین سلطان غزنوی (۴۴۵-۴۹۲ هـ ق =

۱- ابو الفرج - در اصطلاح رجال عثمان بن ابی زیاد، عیسی سندی، محمد بن ابی عمران  
 موسی بن علی، محمد بن علی بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد و در اصطلاح ارباب تراجم و  
 سیر نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال است که در باب اول و سوم این کتاب بسیاری  
 از ایشان را تحت عناوین منفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده ایم و بعضی دیگر از ارباب  
 این کنیه را که در آن دو موضع نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد و در هر جا که کلمه ابو الفرج  
 نام اصلی باشد در اسم پدر و یا فیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد.

نمه - تصب) و ندیم وی بود ، در اشعار ، رویهٔ عجیب خاص و سبک مخصوصی داشته و حکیم انوری هم پیرو طرز وی بود و از اشعار ابوالفرج است :

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را      ایام جوانی است زمین را و زمان را  
مرغ از طلب دانه فرو ماند که دانه      در خاک همی سبز کند روی مکان را  
بگرفت شکوفه بچمن رهگذر باغ      چونانکه ستاره بکند کاهکشان را  
تا آخر قصیده . سال وفات ابوالفرج بدست نیامد و ظاهراً تمام اصلیش نیز همین لفظ  
ابوالفرج میباشد و رونی منسوب به رونه یکی از دهات نیشابور است .  
(اطلاعات متفرقه)

ابوالفرج سنجری در باب اول (القاب) بعنوان سنجری ابوالفرج مذکور شده است .  
صاعد بن یحیی - بغدادی ، ابوالفرج یا ابوالکرم الکنیه ،  
ابوالفرج طبیب      نصرانی المذهب ، امین الدولة اللقب ، از متمیزین اطیبای اوائل  
قرن هفتم هجری عهد ناصر لدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی (۵۷۵-۶۲۲ هـ ق =  
نعمه - خکب) میباشد که به حسن معالجه و اصابت در امور طبابت معروف بود ، نخست در  
ردیف اطیبای ناصر بوده و اخیراً بهمه‌شان تقدّم یافت ، عاقبت در سال ششصد و بیستم  
هجرت مقتول گردید و تفصیل آن خارج از وضع این کتاب است .  
(ص ۲۳۲ ج ۱ مر)

ابوالفرج طبیب      ابن یعقوب بن اسحق نصرانی ، معروف به ابواللقف ، ملقب به  
امین الدولة ، از مشاهیر فلاسفه و فحول اطیبای عرب اوایل قرن  
هفتم هجرت میباشد که طب و فلسفه و فنون متداوله دیگر را نزد ابن ابی اصیبعه و دیگر  
اکابر وقت تکمیل نمود ، در فنون فلسفه مهارتی بی نهایت داشت ، مدتی در دمشق و مواضع  
دیگر مشغول طبابت بوده و در اعمال طبّی جدیست وافی مینمود و از تألیفات او است :  
۱- جامع الغرض ۲- حاشیه جند سوم قانون ابن سینا ۳- الشافی در طب که شش  
مجلد است ۴- شرح الاشارات ۵- شرح فصول بقراط ۶- شرح کلیات القانون ۷- العمدة  
فی صناعة الجراح و يك نسخه از این کتاب برقم ۲۱۸۱ در خزانهٔ بانکی فور موجود است

۸- المباحث المغربیة . در سال ششصد و هشتاد و پنجم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درگذشت و ظاهراً نام اصلیش ابوالفرج است .

(ص ۷۵۰ ج ۱ قاموس الاعلام و ۲۳۲ ج ۱ مر و غیره)

علی بن حسین - بن هشتم یا محمد بن احمد بن هشتم بن عبدالرحمن

### ابوالفرج

بن مروان بن عبدالله بن مروان حمار ، اموی مروانی النسب ،

شیعی زیدی المذهب ، ابوالفرج الکنیة ، اصفهانی الولادة والشهرة ، بغدادی المدفن والنشأة ، ادیب نحوی کاتب شاعر ماهر مورخ حافظ نسابه ، از خواص اصحاب وزیر مهابلی ، از مشاهیر ادبا و مورخین و مصنفین بلکه بتصدیق بعضی از ارباب سیر از رجال دنیا معدود ، علاوه بر تبحر و توسع وی که در ادبیات و نحو و لغت و تواریخ و سیر و انساب و غزوات و وقایع عمومی و طب و نجوم و حدیث و مانند آنها داشته اکثر اخبار و اشعار و احادیث و انساب را با سندهای آنها و اسامی قائلین و ناقلین آنها حافظ ، با اینکه اموی النسب و بنا بر مشهور از احفاد مروان حمار آخرین خلیفه اموی و با بقول ابن الندیم از نسل دهمین ایشان هشام بن عبدالملک بوده مذهب شیعی زیدی را داشته و بهمین جهت از عجائزیش می شمارند که شیعی بودن بنی امیه بسیار نادر میباشد . بعضی از تألیفات طریفة ابوالفرج را تذکر میدهد :

۱- آداب الغرباء من اهل الفضل والادب ۲- اخبار جحظة البرمکی ۳- اخبار الطفیلین ۴- اشعار الاماء والممالک ۵- اعیان الفرس ۶- الاغانی که در مصر چاپ شده و اشهر و افقع و اکمل و اجمع تألیفات ابوالفرج ، باتفاق اهل فن در موضوع خود بی نظیر بوده و در پنجاه سال تألیف شده است . صاحب بن عبان که در مسافرت های خود ده یا سی بار شتر از کتب ادبیة متنوعه به راهی خود میبرد بعد از تألیف کتاب اغانی از حمل آن کتابها مستغنی شده و میگفته است که جز کتاب اغانی با هیچیک از یکصد و هفده هزار کتاب در کتابخانه دارم انسی ندارم .

این کتاب را بعد از پایان تألیف ، اهداء حضور سیف الدولة حمدانی (که شرح

حالش را ضمن شرح حال برادرش ناصرالدوله نگارش داده‌ایم) نمود و بانعام هزاردینار (که هر دیناری معادل يك اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) نایل گردید. صاحب بن عبّاد بعد از استماع این قضیه گفت که سیف‌الدوله تفصیر کرده است و ابوالفرج شایسته اضعاف آن بود زیرا که این کتاب او مشحون میباشد از منتخبات محاسن و غرائب و محل استفاده ملوک و عالم و عابد و کاتب و منشی و ادیب و عموم طبقات مردم است و در جمع و تألیف و حسن ترتیب و نظم و نسق گوی سبق از دیگران ر بوده و عضدالدوله هم سفرأ و حضراً از خودش دور نمی نموده است اتمی کلام‌الصاحب ملخصاً . ۷- الاماء الشواعر ۸- جمهرة النسب ۹- دعوة الاطباء ۱۰- دعوة التجار ۱۱- کتاب التنزیل فی امیر المؤمنین ۱۲- کتاب الخمارین و الخمرات ۱۳- کتاب الغلمان الثمنین ۱۴- مجرد الاغانی ۱۵- مقاتل آل ابی طالب یا مقاتل الطالبیین و اخبارهم و غیر اینها . در قاموس الاعلام گوید که ابوالفرج بنام بنی‌امیه اندلس (که در آن اوان در اندلس حکومت داشته‌اند) کتابهای بسیاری تألیف و بطور نهانی بایشان فرستاده و بانعامات ایشان نایل آمده است و چند فقره کتاب ایام العرب و تعدیل و جمهره و غلمان و پنج کتاب نسب بنی تغلب و بنی شیبان و بنی عبدشمس و بنی کلاب و بنی المہالبه را نیز از همین کتابهای مرسوله باندلس شمرده است . باری وفات ابوالفرج بسال سیصد و پنجاه و ششم یا هفتم و یا در سیصد و شصت و اند از هجرت در بغداد واقع گردید .

(ص ۹۴ ج ۱۳ جم و ۴۷۸ ت و ۲۳ ج ۲ مه و ۳۶۲ ج ۱ ک و ۱۱۶ لس و ۱۶۶ ف و ۲۸۱

ج ۲ ع و ۷۲ ج ۱ قع و ۷۴۹ ج ۱ س و ۳۹۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد و غیره)

محمد بن ابی‌عمران موسی بن علی - کاتب قزوینی، از علمای

ابوالفرج قزوینی

امامیه قرن پنجم هجرت میباشد که ثقه و صحیح‌الروایه بوده

و از تألیفات او است :

۱- الرد علی الاسماعیلیه ۲- الطرائف ۳- قرب الاسناد ۴- التوجز المختصر

من الفاظ سید البشر. سال وفاتش معلوم نبوده و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ هـ قی = تن)

گوید که این شیخ را دیدم و لکن اتفاق نیفتاد که چیزی از او استماع کرده باشم .

(تنقیح‌المقال و ص ۲۵ هدیه الاحباب)



ابوالفرج ابن القف همان ابوالفرج طیب ابن یعقوب مذکور فوق است .

در اصطلاح رجالی ، احمد بن موسی بن جعفر ، محمد بن علی

ابوالفضائل

ابی الحسین بوده و شرح حال اولی در باب سوم بعنوان ابن طاوس

خواهد آمد و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر از اکابر است که بعنوان مختلفه در این کتاب نگارش داده ایم .

ابو فضالة

در اصطلاح رجالی ثابت بنانی است .

محمد بن حسن - ختلی ، از مشاهیر عرفای قرن پنجم هجری

ابوالفضل

عهد غزنویان میباشد که در خراسان مشهور ، در حدیث و تفسیر

قرآن مجید نیز بهره ور ، کراماتی بدو منسوب است . لباس متصوفه پوشیده و بسیار باهویت و کسی را قدرت حرف زدن در پیش او نبود . در سال چهارصد و پنجاه و سیّم هجرت در گذشته و کلمه جنت = ۴۵۳ مازة تاریخ وفات او است . ختلی منسوب است به ختل (بروزن مدّت) که ناحیه بزرگ کثیرالبلادی است از ترکستان .

(صد و ص ۲۷۱ ج ۲ مه و ۲۳۱ ج ۲ خه)

محمد بن حسین - یا حسن ، ابوالفضل الکنیه ، سرخسی الولادة

ابوالفضل

والوفاة والنشأة ، از کبار عرفای اواخر قرن چهارم هجری میباشد

که همواره منزوی ، با زهد و ورع و تقوی موصوف ، مرید شیخ ابونصر سراج عبدالله بن علی سابق الذکر ، پیرو مرشد عارف کامل شیخ ابوسعید ابوالخیر سابق الذکر بود . گویند هر وقتی که ابوسعید را حالت انقباض و دل گرفتگی عارض میشد با مریدان خود

۱- ابوالفضل - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم کنیه جمعی وافر از محدثین میباشد

که بکتاب رجالیه موکول است و گروهی بسیار از طبقات متفرقه ارباب کمال میباشد که جمعی از ایشان بعنوان متفرقه مربوطه بیاب اول و سوم این کتاب نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز که در آن دو باب نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد .

سر قبر ابوالفضل میرفت و آن حال انقباض مبدل بانقباض میگردد . نیز هر مریدی که نمشای گشایشی داشته و یا اندیشه حج پسرش میافتاد با مر او سر قبر ابوالفضل میرفت ، هفت بار طوافش کرده فاتحه میخواند و هرامش حاصل میشد و خود ابوسعید این بیت را مکرر مینموده است :

معدن شادی است این ، یا منبع جود و کرم      قبله ما روی یسار و قبله هر کس حرم  
وفات ابوالفضل بسال چهار صدم هجرت مطابق هزار و نهم میلادی در بلده سرخس سابق الذکر  
(در باب اول) واقع گردید . (ص ۷۲ ج ۱ ف ۳ و ۲۰ ج ۳ مه)

ضمن شرح حال برادرش ابوالفیض تحت عنوان فیضی مذکور  
ابوالفضل مورخ شده است .

در اصطلاح رجالی اقلح یا یسار صحابی آزاد کرده صفوان بن  
امه صحابی است . ابوفکیه

امیر حسن بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن الاعوج خواهد آمد . ابوالفوارس

حسین بن علی - در باب سوم بعنوان ابن الخازن خواهد آمد . ابوالفوارس

سعد بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان حیص بیص نگارش  
یافته است . ابوالفوارس

مؤرج بن عمرو - در باب اول بعنوان سدوسی مؤرج مذکور است . ابوفید

ابوالفیض } ثوبان  
یا  
فیض } در باب اول (القاب) بعنوان ذوالنون مصری مذکور  
شده است . ابوالفیض

ابن شیخ مبارک در باب اول بعنوان فیضی ابوالفیض مذکور شده است . ابوالفیض فیضی

محمد بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان زبیدی محمد بن محمد  
مذکور است . ابوالفیض

**ابوالقاسم**

اسمعیل بن علی - همان ابوالقاسم دعبلی مذکور ذیل است .

**ابوالقاسم**

بشریاسین - از کبار مشایخ عرفای اواخر قرن چهارم هجری عهد سامانیان می باشد که در مولد و منشأ خود شهر مهنه از بلاد نیشابور

مشغول ارشاد مردمان بود، شیخ ابوسعید ابوالخیر سابق الذکر از میان صحبت او بمقامات عالی رسیده است . ابوالقاسم اشعار بسیاری در توحید گفته که از آن جمله است :

من بی تو نمی قرار نتوانم کرد      احسان ترا شمار نتوانم کرد  
گر برتن من زبان شود هر موئی      یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

بسال سیصد و هشتادم هجری قمری در شهر مذکور درگذشت .

(ص ۲۶۹ ج ۲ م)

**ابوالقاسم**

سید جعفر - بن سید حسین سید جعفر کبیر خوانساری ، از اکابر علمای امامیه قرن سیزدهم هجرت می باشد که با میرزای قمی و

صاحب ریاض و نظائر ایشان معاصر بود و جد صاحب روضات الجنات و در علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و دیانت مقامی شامخ داشت ، لکن از کثرت احتیاط در دین و تحرّز از هوا و هوس نفسانی در تمامی عمر خود از امامت و ریاست و فتوی و قضاوت کناره جست ، ارفقات خود را در رفع حوائج مضطربین مصرف میداشت ، در دعا و احراز و اوراد و قلم و مرکب او نسبت بشفای امراض و بر آوردگی حاجات و اغراض اثر عجیبی

۱ - ابوالقاسم - در اصطلاح رجالی ، عبارت از جمعی بسیار و موکول بکتاب رجالیه میباشند و در اصطلاح ارباب تراجم نیز کنیه جمعی وافر از طبقات مختلفه ارباب کمال بوده و ما نیز بسیاری از ایشان را در باب اول و سوم این کتاب بمنابین متفرقه مربوطه بآن دو باب نگارش داده ایم و در اینجا بعضی از ایشان را که در آن دو باب نگارش نیافته تذکر میدهد و در هر جا که اسم اصلی صاحب این کنیه بدست نیامده و یا خود اسم اصلی نیز ابوالقاسم باشد در قیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد .

بود . وی مراتب علمیه را نزد اکابر وقت من جمله والد معظم خودش (که از اساتید میرزای قمی هم بوده) فراگرفت ، نیز از او و سید بحر العلوم و صاحب ریاض و سید شهرستانی و دیگر اجلای وقت اجازه روایت داشت ، با تألیفات ملامحسن فیض مآنوس وغالباً بکتاب وافی فیض و وسائل شیخ حرّ عاملی اعتماد می نمود، حواشی لطیفه بر بسیاری از کتب فقه و حدیث نوشته و در سال هزار و دوست و چهارم هجری قمری بر رحمت ایزدی پیوست .

(ص ۱۲۶ ت ضمن شرح حال محمدباقر مؤلف روضات)

**ابو القاسم** خلف بن عباس - زهراوی تحت عنوان زهراوی نگارش یافته است .  
**ابو القاسم دعبلی** اسمعیل بن علی - بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی ، معروف به ابو القاسم دعبلی ، برادرزاده دعبل خزاعی سابق الذکر ، از محدّثین شیعه ، مقیم واسط ، در کتب رجالیه بعضی الحال و کذاب و جعلال و مختلط الحدیث و مختل الروایة موصوف می باشد . سال وفاتش معلوم نیست و در سال دوست و هفتاد و دویم هجرت از پدر خود روایت کرده و شیخ طوسی نیز بواسطه استاد خود شیخ هلال صفار از وی روایت میکند . کتاب تاریخ الأئمة و کتاب النکاح از تألیفات او است . (کتب رجالیه و ص ۶۷ ج ۱۳ اعیان الشیعة)

**ابو القاسم** عثمان - بن خمار تاش هیتی ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب می باشد که معاشرت و اطوار و اخلاق و آداب عرفی او بنهایت مستحسن ،

لکن نسبت بو ظائف دینیّه بی مبالات بوده و از اشعار او است :

المال افضل ما ادخرت فلا تکن

فی مریة ما عشت فی تفضیله

ما صنف الناس العلوم باسرها

الا لحیلتهم علی تحصیله

در سال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت . (ص ۲۵۴ ج ۱ قاموس الاعلام)

علی بن احمد - کوفی علوی، معروف به ابوالقاسم کوفی و ابوالقاسم

ابوالقاسم

علوی، نسبت او مابین ارباب رجال و غیر محل خلاف و نظر

میباشد بعضی از سادات تقوی و از نسل امام محمد تقی عاشر شمرده و برخی از احفاد هرون بن امام موسی کاظم ع میدانند. بعقیده جمعی اصلاً سید و هاشمی نسب نبوده و خودش کذباً مدعی علویت شده است، اشتهار او با ابوالقاسم علوی نیز از اینجا میباشد. بهر حال نخست امامی مذهب و مستقیم الطریقه بوده ولی در اواخر کذاب و غالی و صاحب بدعت شد. مذهب مخمس را (که در باب اول بهمین عنوان اشاره نمودیم) اختراع کرد، نزد غالی مذهب انزائی عظیم یافت، کتب بسیاری که اغلب آنها مبنی بر غلو و فساد مذهب بوده تألیف نمود، چنانچه در حال استقامت عقیده نیز تألیف داشته است.

۱- الاستغاثة یا اغاثة یا بدع لثنه یا بدع محدثه که در کتب تراجم بهر یک از این سه اسم نیز مذکور است. این کتاب از مدارك مستدرک الوسائل بوده و در اول خاتمه آن اعتبار این کتاب و صحت انتساب آن با ابوالقاسم کوفی علوی را مبسوطاً نکارش داده است ۲- الانبیاء ۳- الاوصیاء ۴- تثبیت المعجزات المشهورة للنبی ص. شیخ عبدالوهاب معاصر سید مرتضی، تفسیری برای این کتاب نوشته که حاوی معجزات حضرت زهرا و ائمه هدی علیهم السلام بوده و آنرا عیون المعجزات نام کرده است ۵- فساد قول البراهمة ۶- معرفة وجوه الحکمة ۷- مناہج الاستدلال ۸- الوصایا.

وفات ابوالقاسم کوفی در ماه جمادی الاولی از سال سیصد و پنجاه و دویم هجری

قمری در موضع کومی نامی از توابع فسا از نواحی شیراز واقع گردید. اما قضاوت در نسب او که اشاره شد موکول بکتب مربوطه میباشد. از کتابهای او آنچه را که در حال استقامت نوشته معتبر و هر آنچه را که بعد از انحراف تألیف داده و یا مشکوک الحال باشد مردود و از درجه اعتبار ساقط است.

(ص ۳۵ هب و ۳۸۲ ت و ۳۲۲ مستدرک الوسائل و کتب رجالیه)

بفتح قاف، یزید بن قنافة طائی ملقب به هلب (بروزن کتف)

ابوقبیصه

که سرش طاس و بی موی بود، حضرت نبوی ص دست مبارک را

بسرش مسح کرده و موی بر آمد.

(ماده هلب از قاموس)

**ابوقتاده انصاری** در اصطلاح رجالی ، عبارت از عمرو بن ربیع صحابی ، نیز حارث بن ربیع خزر جی است که او نیز نخست از اصحاب حضرت رسالت ص ، از حاضرین بدر و فارس آن حضرت و بهمین جهت به فارس النبی ص معروف ، بعد از آن حضرت از اصحاب حضرت علی ع و در تمامی غزوات در رکاب آن حضرت حاضر بود . بحکومت مکه منصوب شد و هم در عهد خلافت حقه آن حضرت در کوفه در هفتاد سالگی وفات یافت ، آن حضرت بجناسه اش نماز خواند . بنوشته بعضی وفات او بسال پنجاه و چهارم هجرت در مدینه وقوع یافته است .

(ص ۳۷ هب و ۱۵۹ ج ۱ تاریخ بغداد و کتب رجالیه)

**ابوقحافه** عثمان بن عامر - بن عمرو بن کعب بن سعد بن نسیم بن مرة بن کعب قرشی تیمی ، والد ابوبکر خلیفه ، از اصحاب حضرت رسالت ص بود ، بعد از وفات ابوبکر در سال سیزدهم یا چهاردهم هجرت درگذشت .  
(قاموس و ص ۷۵۴ ج ۱ ص)

**ابوقدامة** در اصطلاح رجالی ، حبة بن جوین و محمد بن قیس اسدی است .  
**ابوقریبة** (بکسر قاف) در مرصع ابن الاثیر گویند کنیه حضرت عباس بن علی بن ابیطالب ع است که در کربلا بدرجه رفیعه شهادت نایل گردید . سبب این کنیه آنکه وقتی که عطش حضرت حسین بن علی ع غالب آمد حضرت عباس مشک خود را (که برقی قریبه گویند) برداشته و بخدمت آن حضرت آورد و سیرایش گردانید . نگارنده گویند : شرح قضیه موکول بکتاب مربوطه است و ترجمه حال مبارک سعادت منوال و میمنت مال خود حضرت عباس هم خارج از عهده این مختصرات میباشد و کتاب مستقل مبسوطی را لازم دارد .

**ابوقریصافه** } در اصطلاح رجالی ، اولی جنسدره بن خیشنه ، دویمی نز  
**ابوقریة** } بعضی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ع و امام رضا ع بوده

و اسامیشان معلوم نیست .

ابوقریش

عیسی - صیدلانی ، از اطبای مهدی سیمین خلیفه عباسی

(۱۵۸-۱۶۹ هـ ق = قنح - قسط) میباشد که در امر طبابت جز

تجارب چندی بهر مای نداشت، با وجود این، در سایه اقبال و بخت بیدار بمعالجات غریبه بسیاری موفق بوده است. وقتی بول خیزران زن مهدی را که مادر هرون الرشید بوده دیده و بمجرد معاینه بحامله بودن خیزران و پسر بودن حمل او حکم قطعی داد و بدین جهت در سلك اطبای درباری منسلك شد. اصرار وافى جرجس بن جبرئیل رئیس اطبای وقت که در کذب بودن و مخالف موازین علمی بودن حکم مذکور داشته مؤثر نیفتاد. عیسی دویمین طبیب دربار بوده تا بعد از وفات جرجس بمقام رئیس اطبائی نایل گردید. نوادر بسیاری از این قبیل، در تشخیص مرض و معالجات وی منقول است. سال وفات او مضبوط نبود و لکن در عهد خلافت هرون پنجمین خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هـ ق = قح - قصب) زنده بوده است. (ص ۱۵۶ ج ۱ مر ۷۵۵ ج ۱ ص ۲۸۰ خع)

ابوالقلوص

ابوقیراط

ابوقیس

در اصطلاح رجالى، اولی وهب بن کریب، دویمی محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر حسنی سوهی اسود بن قیس عبدی عجلی است.

ابوقیس بن صرمه

در مجمع البیان طبرسی ضمن تفسیر و سبب نزول آیه صد وهشتاد و هفتم سوره مبارکه بقره (أَجِلُّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفِئَةُ

إِلَىٰ نِسَائِكُمْ) از علی بن ابراهیم از امام صادق ع روایت کرده است که در اول اسلام، مجامعت نسوان در تمامی رمضان لیلاً و نهاراً و خوردن نیز علاوه بر روزها در شبها هم بعد از خوابیدن حرام بود، مسلمانها حق نداشتند که بعد از بیداری چیزی بخورند. با وجود این، بعضی از جوانان در شبهای رمضان مجامعت میکردند، مطعم بن جبیر پیر مرد صحابی نیز روزه دار بوده و در خانه او تهیه طعام افطار قدری دیر شد و بدان سبب پیش از افطار خوابید، بعد از بیداری گفت دیگر امشب بحکم دین مقدس اسلامی چیزی نمیتوانم بخورم که بجهت خواب حرام شده است، آن حال وی مورد رقت حضرت نبوی ص گردید و این آیه شریفه نازل شد، مجامعت زنان در شبهای رمضان و خوردن

بعد از نوم نیز تا طلوع صبح در شبهای رمضان مباح و حکم تحریم هردو فقره منسوخ گردید . در مجمع البیان بعد از این جمله گوید که عاتقه در نام این شخص (مطعم بن جبیر) که بجهت او این آیه نازل شده مابین صرمة بن ایاس و قیس بن صرمة و ابوصرمة و ابوقیس بن صرمة بچندین قول اختلاف دارند و پس از آنکه خودش صورت قضیه را بعرض نبوی ص رسانید ، عمر هم گفت یا رسول الله مثل این خطیئه ازمن نیز صادر شده و از تو اعتذار مینمایم که بعد از نماز عشا مجامعت کرده ام پس چند نفر دیگر نیز برخاسته و بهمان قرار اقرار آوردند تا این آیه نازل شد .

در کشف و تفسیر ابی السعود همین قضیه عمرو حرام بودن جماع و اکل و شرب در شب رمضان بعد از خوابیدن یا نماز عشا در صدر اسلام را نقل و در تفسیر نیشابوری و کتاب تاسخ و منسوخ نحاس نیز هردو قضیه عمرو ابوقیس را روایت کرده اند .

عامر بن جثم بن اسلت - از اعاظم شعرای جاهلیت میباشد که بشرف

### ابوقیس

ملاقات حضرت رسالت ص نیز مشرف و بروایتی متعهد گردید که

تا یکسال دیگر مذهب اسلام را قبول نماید و لکن موفق نشد ، در ظرف همان سال که سال اول هجرت بوده مرد و پسرش عقبه بن ابی قیس اسلام را قبول نمود و در رفته قادسیه بشهادت رسید و از اشعار ابوقیس است که در وصف ستاره ثریا گفته است :

وقد لاح فی الصبح الثریا کما تری  
تعنقود ملاحیة حین نورا

در جامع الشواهد گوید که این شعر از احمیة بن جلاح است که نامش افس بن هالک میباشد پس گوید که بعضی آن را بقیس بن اسلت نسبت داده است .

(جامع الشواهد و ص ۷۵۵ ج ۱ ص)

کنیه دوتن از ملوک دیالمه میباشد که در خاتمه باب کنی تحت عنوان

### ابو کالیجار

آل بویه اشاره خواهد شد و رجوع به عماد الدین الله هم بشود .

نامش جزء و بنوشته مرصع ابن الاثیر ، او همان است که مشرکین

### ابو کبشه

عرب حضرت رسالت ص را بدو نسبت داده و ابن ابی کبشهاش



گفتند ، زیرا همچنانکه ابوکبشه در بت پرستی مخالفت کرده و ستاره شعرای غبور را پرستش نمود آن حضرت نیز در بت پرستی مخالف ایشان بود و از این رو با ابوکبشه منسوبش داشته و این ابی کبشه اش میگفتند ، یا بزعم بعضی ابوکبشه جدّ جدّ مادری آن حضرت بوده و ابن ابی کبشه گفتن بجهد همین نسبت بوده است .

در قاموس اللغة گوید مشرکین عرب حضرت نبوی ص را ابن ابی کبشه گفته و آن حضرت را با ابوکبشه تشبیه میکردند و او مردی بوده است از قبيلة خزاعه که در بت پرستی با قریش مخالفت داشت ، یا آنکه ابوکبشه کنیه وهب بن عبدمناف جدّ مادری آن حضرت و یا کنیه شوهر حلیمه سعديه دایه آن حضرت بوده که پدر رضاعی آن حضرت میباشد و یا کنیه برادر شوهر حلیمه بوده که عم رضاعی آن حضرت است .

ابوالکرم صاعد بن یحیی - بعنوان ابوالفرج طبیب مذکور شد .

ابوالکرم مبارک بن فاجر - یا فاجر ، بن محمد بن یعقوب ، نحوی فاضل لغوی ، معروف به ابن الفاجر (الفاجر خا) ، مکنی به ابوالکرم ،

برادر مادری بارع بغدادی سابق الذکر میباشد که در لغت خبیر و در نحو بدیگران مقدم بود ، این علم شریف را از ابن برهان نحوی خواند ، از فاضلی ابوالطیب طبری هم استماع حدیث نمود ، اخیراً با کذب و دروغ و ادعای سماع چیزهایی که اصلاً بگوشش نخورده متهم گردید که این دعاوی کاذبه را وسیله جلب نفوس و مردم فریبی کرده است . علاوه بر آن ، خطیب تبریزی احترام طلاب را نیز که در حوزه درس برای ایشان بلند میشده است خرده گرفته و این شعر را فرو میخواند :

قصر فی العلم و ازری به من قام فی الدرس لاصحابه

شرح خطبة ادب الکاتب و المعلم فی النحو از تألیفات ابوالکرم است . وفات او بسال پانصدم هجرت واقع شد . با جیم بودن لفظ فاجر پدر او در روضات مصرّح بوده و در کشف الظنون با خای نخند نوشته است . (کف و سطر ۱۴ ص ۲۴۹ روضات الجنات)

ابوالکرم هبة الله - در باب اول بعنوان بوصیری ابوالقاسم مذکور است .

ابوالکلاب

(بضم کاف) کنیه یکی از خطبای عرب و فصحای علمای نسب از قبیله بنی تیم بن ثعلبه میباشد که ناهش و رقاء بن اشعر، بسیار معمر، از کثرت فصاحت به لسان یا ابن لسان معروف، گاهی به ابن الحمرة و ابن لسان الحمرة و ابن لسان هم موصوف، در علم انساب عرب متفرد و بی بدل بلکه ضرب المثل بود و انسب من ابن لسان یا ابن لسان یا من ابن الحمرة از امثال دایره میباشد.  
(مرصع و مجمع الامثال و غیره)

ابو کهمس

در اصطلاح رجالی قاسم بن عبید و هیشم بن عبدالله و هیشم بن عبید است.

ابولبابه

بشیر- یا یسیر یا رفاعه- بن عبدالمنذر بن زبیر بن زید، مدنی انصاری، از اولاد اوس برادر خزرج، از طایفه انصار، از اصحاب کبار و حاضرین بدر بود، یکی از ستونهای مسجد نبوی ص در مدینه بنام او منسوب و بستون توبه معروف میباشد که ابولبابه از همان ستون گرفته و توبه کرد و توبه اش قبول شد و موافق آنچه در مجمع البیان از حضرت باقر و صادق ع روایت کرده آیه بیست و هفتم و هشتم سوره انفال (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَخَّوْا اللَّهَ وَالرَّسُولَ الْخَلَّيْلَ) نازل شد. معصیت ابولبابه که از آن توبه کرده محل خلاف علمای رجال میباشد، بعضی گفته اند که تخلف از غزوه تبوک بوده و جهات دیگر نیز گفته اند. همین ستون از مواضع شریفه مسجد النبی ص بوده و نماز و دعا و جلوس و اعتکاف در پای آن از مندوبات دینیست. وفات ابولبابه بعد از قتل عثمان و یا پیش از شهادت حضرت علی ع واقع و یا تا بعد از پنجاهم هجرت در قید حیات بوده و دخترش لبابه هم زن زید بن خطاب بوده است.  
(ص ۱۴۲ مف و ۳۸ هب و ۵۸۰ ج ۱۵ عن و غیره)

ابواللحم

در اصطلاح رجالی خلف بن مالک غفاری است.

ابولؤلؤ

فیروز فارسی- ملقب به بابا شجاع الدین، غلام مغیره بن شعبه، در اصل نهاوندی بوده و اسیر رومیان شد و اخیراً مسلماناناش

اسیر آوردند . بهمین جهت بود که فیروز همین که صغار اسرای نهاوند را که در سال بیست و یکم هجرت بمدینه آوردند میدیدگریه میکرد و دست بر سر ایشان میکشید و میگفت که عمر جگر مرا خورده است، این حرف اشاره بود بآنکه خلیفه مقرر داشته بوده که فیروز روزی دو درهم برسم خراج و مالیات به بیت المال بدهد چون این مقدار بدهی به فیروز بس گران بود لذا بخود خلیفه اظهار تظلم نمود خلیفه گفت شنیده‌ام تو قدرت ساختن آسیای بادی را داری و این مقدار بدهی باوجود این صنعت، بسیار نمیباشد فیروز گفت بلی درست است، برای خلیفه هم آسیای میسازم که تا دامنه قیامت دائماً در گردش بوده و ابداً سکون نیابد و یا گفته بود که در داستانهای مشرق و مغرب سمر و زبازد باشد، این بگفت و رفت، خلیفه گفت که فیروز با این کلام تهدیدم نموده و وعده قتل داد که اگر قصاص قبل از جنایت و یا قتل بمجرد ظن و نهمت روا بودی هر آینه او را میکشتم . فیروز بعد از آن روز، اسباب قتل خلیفه را بشرحی که در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند فراهم نمود .

بعضی از اهل سیر قضیه آسیا را بدین روش نگارش داده‌اند که مغیره بن شعبه مذکور فوق با غلام خود فیروز موافق احکام اسلامی مکاتبه کرده بود که تکسب کرده و از اندوخته خود روزی دو درهم بمولایش مغیره بدهد و بقیه هرچه باشد مال خودش باشد، این مقدار بدهی به فیروز بسیار سخت بود تا آنکه وقتی مغیره تصمیم حج داد، فیروز بسیار شاد شد که در مدینه تظلم بدربار خلافت می برد و تخفیفی در بدهی مذکور میگیرد تا بعد از تشریف بحضور خلیفه و اظهار تظلم از آن قضیه، خلیفه پرسید که چه کار از دست تو بر می آید فیروز هم چندین صنعت که مقدورش بوده شمرده و از آن جمله یکی هم آسیای بادی ساختن بود، خلیفه گفت کسی که قدرت این صنایع را دارد بدهی روزانه دو درهمی بسیار نباشد، فیروز بسیار متألّم شد و با کمال یأس برگشت پس خلیفه از عقبش خواند و بنائیس یک دستگاه آسیای بادی بیت المال (دولتی) تکلیفش نمود بمنظور اینکه غلات مستخدمین و ارباب حقوق بهزینه بیت المال آرد شود و دیگر آسوده تر

باشند ، فیروز نیز از ته دل اجابت نمود ، و بہمان دستور مذکور جواب داد و بعد از آن کرد آنچه را کہ کرد .

در مجالس المؤمنین گوید اہل کاشان را عقیدت آن است کہ فیروز بعد از قتل عمر بکاشان آمد ، از خوف اعدا پنهان و متواری شد ، اہالی کاشان نیز بواسطہ صحبت خاندان رسالت تعظیمش کردہ و محافظت نمودند تا آنکہ در آنجا وفات یافتہ و در خارج شہر مدفون گردید . اما لقب بابا شجاع الدین ہم بجهت آن است کہ قاتل شخص بزرگ دینی شجاع دین است ، بابا ہم اگرچہ در لغت عجم بمعنی پدر است لکن کسی را کہ کار بزرگی کردہ باشد نیز بابا گویند .

در قاموس الاعلام گوید: ابو اؤلؤ فیروز غلام مغیرہ ، بروایتی مجوسی و بروایت دیگر نصرانی مذهب و در اصل نپاوندی بود ، نخست اسیر رومیہا شد ، اخیراً درہ وقع فتح شام اسیر مجاہدین اسلام گردید ، در اواخر ذیحجہ سال بیست و سیّم ہجرت حضرت عمر بن خطاب را بضرب خنجر بشہادت رسانید و همانا سبب این جسارت، بدعی همان دو درہم بودہ کہ از طرف خلیفہ بدو تحمیل و یا بروایتی دیگر بہرام رخنہ دار کردن غلبہ و شوکت اسلامی بتحریک اجانب بودہ است . بہر حال بعد از قتل عمر فرار کرد، ہر کسی را کہ تصادف می نمود از چپ و راست باہمان خنجر میزد، تا یک مرد انصاری عبا بر سرش انداخت، او نیز ہمین کہ دستگیر شدن خودش را دید فوراً با ہمان خنجر خودش را کشتہ و با دست خود بمجازات کردار خود رسید . نگارندہ گوید : اصل قتل عمر بہکم بعضی از تواریخ معتمدہ روز چار شنبہ بیست و ششم ذیحجہ سال بیست و سیّم ہجرت کہ چار شنبہ آخر سال عربی بودہ وقت صبح در مسجد یا در اثنای راہ در موقع رفتن بمسجد واقع گردید . (ص ۳۷ ج ۱۸۹ لس و کتب تاریخیہ)

عبد العزی - پسر عبدالمطلب و برادر پدری جناب عبد اللہ والد معظم

ابولہب

حضرت رسالت ص بود ، اورا در قرآن مجید با ہمین کنیہ ذکر

کردن (نہ با اسم مذکورش) با اینکہ کنیہ را نوعاً در مقام تجلیل و تکریم استعمال نمایند

همانا بجهت منسوب به عزّی نداشتن او است که نام یکی از پتهای زمان جاهلیت بوده و یا خود بجهت اشتهار او بهمین کنیه است که همه کس او را بواسطه آن میشناختند . اما نام مذکورش علاوه بر محذور مزبور غیر مشهور بوده و مورد توهم و اشتباه بدیگران میشد بعلاوه که همین کنیه با نتیجه کار او که آتش جهنم است انسب میباشد که شعله آتش را بعریبی لهب گویند (بروزن فلس و فرس) چنانچه مردم شیراز ابوالشر و اهل خیر را ابوالخیر و جاهل و نادان را ابوجهل گویند و در آیه شریفه نیز کلمه ابولهب را بهر دو وزن خوانده اند و اما کلمه لهب دویمی بالاتفاق بر وزن فرس است . بهر حال ابولهب نسبت بحضرت رسالت ص در بدایت حال بعد از وفات حضرت ابوطالب دوستدار بود ، در دستگیری آن حضرت فرو گذاری نداشت تا آنکه عاقبت باغوای ابوجهل و عقبه ابن ابی معط کمر عداوت بر میان بست ، علاوه بر عدم قبول اسلام مانع شدن دیگران و همه گونه آزار و اذیت آن حضرت را وظیفه خود دانست و هنگامی که آن حضرت بالای کوه صفا رفته و مردمرا صدا زد و بعد از اجتماع ، اعلان نبوت و تبلیغ رسالت نمود ابولهب جسارت کرد و گفت قَبْلَ لَكَ يَا مَارَا بَرَايِ هَمِيْن كَار دَعْوَت كَرْدَمَايِ . اذیت و آزاری که از آن منبع شقاوت و زنش با آن حضرت رسیده مشهور و در السنه دایر و سوره مبارکه قَبْت در حق ایشان نازل شده است . ابولهب در بغض و عداوت خود استمرار داشت تا در سال دویم هجرت هفت روزی بعد از غزوه بدر با مرض عدسه (که آبله ایست مهلك از جنس طاعون) مرد و لاشه اش تعفن کرد تا با تمام ذلت در خاکش کردند .

اما زن ابولهب که دختر حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و خواهر ابوسفیان و عمه معاویه و کنیه اش ام جمیل و نامش جمیله یا صخره یا عوراء بوده نیز خار و خشک جمع میکرد و سر راه آن حضرت میریخت و بهمین جهت در آیه شریفه بَارِصْفَ حَمَالَةَ الْحَطْبِ مذکور شد و یا خود حمالة الحطب گفتن او بجهت نیمه و تفتین و افساد وی بوده است که شخص همچنانی را حقال حطب (هیزم کش) گفتن متداول و همین کنایه در زبان فارسی و ترکی نیز مصطلح و معمول است گویا که آتش فتنه را شعله ور میکند . گاه است که بجهت

تأکید در این صفت خبیثه حطب را نیز با رطب (به معنی تر) موصوف دارند که در این حال گرمی آتش با دود و دخان تر بودن هیزم ممزوج و آزار و اندیشش ابلغ و اکمل میباشد، وجوه دیگری نیز هست که ذکر آنها اطناب و خارج از وضع کتاب است. بدن پلید ام‌جمیل نیز مثل ابولهب بعد از مردن تعفن کرد و سه روز در روی زمین ماند و کسی از خانواده‌اش قدرت نزدیکی نداشت تا آنکه بعضی از زنگی‌ها را اجیر کردند که در خاکش کنند. این چند شعر هم که در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع است شاهد اغوای ابوجهل و صخره بودن نام زن ابولهب میباشد:

ابالهب تبت يدك ابالهب	و صخرة بنت الحرب حمالة الحطب
خذلت تبي الله قاطع رحمه	فكنت كمن بساع السلامة بالعبط
لخوف ابی جهل فاصبحت تابعا	له وكذلك الرأس يبعه الذهب

دشمن که همیشه باد درقید هلاک	وز دست اجل باد گریبانش چاک
از جهل چو دین را دنیا بفروخت	شد تابع جاهلی سفیهی بی باک

ناگفته نماند که بنوشته بعضی از ارباب تراجم ابولهب سارق غزال کعبه میباشد که از طلا بوده است، کنیه او هم در اصل ابو عتبه بوده و ابولهب لقبش میباشد که بجهت کثرت جمال و گلناری بودن صورت و یا بجهت اهل دوزخ بودن او ملقب با بولهب بوده است.

(س ۵۵ مف و ۷۵۶ ج ۱ س و تفاسیر متفرقه)

ابواللیث سمرقندی نصر - در باب اول (القاب) بعنوان سمرقندی تصر مذکور است.

ابولیلی حسان - در باب اول بعنوان نابغه جمعی مذکور است.

ابولیلی یسار - ضمن شرح حال پسرش عبدالرحمن تحت عنوان ابن ابی لیلی از باب سیم (ابناء) نگارش خواهیم داد.

ابومالك در اصطلاح رجال، حارث بن حارث، ضحاک حصرمی، عینه بن حصن، کعب بن خاسم، محمد بن ضمرة و بعضی دیگر است.

ابومالك غیاث بن غوث - در باب اول (القاب) بعنوان اخطل غیاث مذکور است.

أبوالمثنی

در اصطلاح رجالی محمد بن حسن بن علی است

أبومجاشع

در باب اول (القاب) بعنوان ابرش ابومجاشع مذکور است

أبومجد

غانم بن وثیله - در باب اول (القاب) بعنوان مالمقی غانم مذکور است.

أبوالمجد

مجدود بن آدم - در باب اول (القاب) بعنوان سنائی مجدود نگارش یافته است .

أبوالمجد

شیخ محمد رضا - بن شیخ محمد حسین ابن حاج شیخ محمد باقر ابن صاحب حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی ، از اجلائی علمای



عکس شیخ محمد رضا اصفهانی  
«أبوالمجد» - ۲

عصر حاضر ما میباشد که فقیه اصولی حکیم متکلم ریاضی عروضی شاعر ماهر، جامع معقول و منقول و فروع و اصول بود . شرح حال سعادت منوال آن عالم ربانی موافق آنچه در نهم ربیع الثانی هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری بخط خودش نگاشته بدین طرز است که پیش از سن بلوغ نجات العباد و نحو خارجی را از سید ابراهیم قزوینی خواند، رسائل و فصول را نیز در حوزه درس والد معظم خود و شریعت اصفهانی سابق الذکر یاد گرفت. سپس در نجف در حوزه فقه و اصول استدلالی آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی سابق الذکر

حاضر شد ، پس از آنکه سید محمد فشارکی سابق الذکر (متوفی بسال ۱۳۱۶ هـ ق = غشیو) از سامره بنجف مراجعت کرد صاحب ترجمه او را بتمامی مراجع وقت ترجیح داده و منحصرأ در حوزه وی حاضر شد و بعد از وفات او دیگر حاضر هیچ درسی نگردید و فقط با افاضل وقت مشغول مذاکرات علمیّه میبود .

علم عروض و حدیث و مقداری از تفسیر کشاف و بیضاوی را نیز نزد شریعت

اصفہانی فوق خواند و تالیفات طریفه دارد :

۱- تنبیہات دلیل الانسداد و در آن موافق جد عالی خود (صاحب حاشیه) و عم عالی خود (صاحب فصول) حجیت ظن طریقی را ثابت کرده است ۲- ذخائر المجتہدین فی شرح کتاب معالم المدین فی فقہ آل طہ و یس ۳- سمط المال فی الوضوع والاستعمال ۴- السیف الصتیع لرقاب منکری علم البدیع ۵- نقد فلسفہ داروین ودحض شبهات المبطون ۶- وقایة الاذهان وغیر اینها و از این جمله ، اولی و سومی و آخری در اصفهان و پنجمی نیز در بغداد چاپ شده است و از اشعار حقائق شمار صاحب ترجمه است :

الا ان شکل المال فی الدهر منتج	و لکن شکل العلم فیہ عقیم
فمن یشتري منی جميع فضالی	فانی بانحاء العسوم علیم
فقیه اصولی ادیب محدث	طیب بصیر بانجم حکیم
وما ذا انتفاع المرء بالعلم والحجی	اذا قیل هذا مقلی و عدیم
عفتت عن الفحشاء فی زمن الصبا	علی ان شیطان الشیاب رجیم

صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و شصت و دویم هجری قمری در موطن خود اصفهان در هفتاد و پنج سالگی وفات یافت .

(مرقومه خود صاحب ترجمه و اطلاعات متفرقه)

ابوالمحارب	حنین بن سهل - در باب سوم بعنوان ابن سهل خواهد آمد .
ابوالمحاسن	سید احمد بن فضل الله - در باب اول ضمن عنوان ضیاء الدین فضل الله مذکور است .
ابوالمحاسن	حسین بن حسن - در باب اول (القاب) بعنوان جرجانی حسین ذکر شده
ابوالمحاسن	عبد الواحد بن اسمعیل - در باب اول بعنوان رویانی مذکور شده است .
ابوالمحاسن	محمد بن سعد بن محمد - نخجوانی ، مکسی به ابوالمحاسن ، از ادبا و شعرای قرن هشتم هجرت میباشد . کتاب بدره المعانی فی ترجمه المثالی که شرح لالی منشوره حضرت امیر المؤمنین ع (کلمات قصار) میباشد از آثار قلمی نظامی او است که در سال هفتصد و سی و دویم نظمش کرده و بسال هزار و دویمت



و پانزدهم در استانبول چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد .

(اطلاعات منفرقه)

ابوالمحاسن محمد بن نصرالدین - در باب سوم بعنوان ابن عتین خواهد آمد .

ابوالمحاسن مسعود بن علی - در باب اول (القاب) بعنوان فخر الزمان مذکور است .

ابوالمحاسن یوسف بن اسمعیل - در باب اول بعنوان شواء نگارش یافته است .

ابوالمحاسن یوسف بن تغری - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن تغری خواهد آمد .

ابوالمحاسن یوسف بن رافع - در باب سوم بعنوان ابن شداد خواهد آمد .

ابوالمحجل عبدالله بن شریک - عامری ، مصطاح علم رجال و موکول بدان علم است .

ابومحجن چون در السنه دایر و معرفت شرح حال اجمالی او محل رغبت بعضی از طبقات است گوئیم : بنوشته خیرات حسان از اصحاب ،

نامش غیر معلوم ، بزن شمس نامی از صحابیات انصار عاشق بود ، چون راهی بدیدار وی نداشته لاجرم در عمارتی که جنب خانه شمس بوده مزدور شد که گاه گاهی از روزنه های آن عمارت دلداری دیدار کرده باشد و هر وقتی که باین مرام نایل میشده این شعر را میخوانده است :

و نقد نظرت الی شمس و دونهما حرج من الرحمن غیر قلیل

عاقبت این شعر بگوش شوهر شمس رسید و به عمر شکایت برد ، عمر نیز ابومحجن را تبعید کرد . ابومحجن در هر دو دوره جاهلیت و اسلام بکرم و شجاعت معروف و در شرب خمر اصرار داشت ، عمر او را چند بار حد شرب خمر زد ولی سودی نداشت و رشادتی که در جنگ قادسیه از او بظهور آمده مشهور است . سعد بن وقاص بعد از آن جلادت و مردانگی او را نواخته و توبه اش داد و در خارج یکی از دهات تویسرکان مزارعی است که گویند قبر ابومحجن میباشد و دیوان ابومحجن با شرح ابوهلال عسکری در لیدن و

قاهره چاپ شده است .

در تاریخ حشری گوید : نام ابومحجن ، قدامه بن حصین نمیمی است که از کبار اصحاب ، کثرت شجاعت او درالسنه دایر ، در اکثر غزوات اسلامی حاضر و ملازم رکاب حضرت ابوتراب ع بود . در غزوه قادسیه که در سال پانزدهم هجرت واقع و سعد وقاص سر لشکری اسلام را داشت و رستم نامی نیز از طرف یزدجرد ، سردار کفار و به فیل سفیدی سوار و با سی و پنج فیل دیگر در مقابل لشکر اسلام صف کشیده بود ، ابومحجن در آن موقع بجهت تهمت شرب خمر در کوشک سعد محبوبس و از محبس بمحاربه طرفین که در حوالی همان کوشک بوده نظاره میکرد ، همینکه غلبه کفار را مشاهده نمود غیرت اسلامیت بروی غالب آمد ، از کنیز سعد که آنجا بوده درخواست نمود که بند از وی برداشته و اسبی و سلاحی بدو بدهد تا بمیدان رفته و کفار را منهزم ساخته باز بحالت محبوبوسی برگردد ، کنیز گفت از عقل دور است که محبوبس ، بعد از رهائی ، باز باراده خود برگشته و برفتن زیر بند تن در دهد (چو مرغ از قفس رفت نتوان گرفت) ابومحجن قسم یاد کرد که برگردد مگر آنکه کشته شود پس کنیز بند از وی برداشته و اسب و شمشیری بدو داد ، آن غیرتمند نیز نقابی بر روی کشیده و بمیدان رفت ، چندی از سرداران کفار را کشت ، بهمین جهت اسلامیان نیز قوی دل گشته و بیکباره حمله برده و ایشان را منهزم ساختند . ابومحجن فوراً برگشته و بند را بخود مرتب ساخت تا بعد از انجام فتح ، سعد بکنیز خود حکایت میکرد که شخصی از غیب ظاهر و کفار را شکست داد ، اسبش نیز مثل اسب من بود پس کنیز صورت قضیه را نقل نمود ، سعد هم در دم بند از ازاومحجن برداشته و اعتذار نمود ، او نیز در مرتبه دویمی جنگ قادسیه بشهادت رسید . محجن عصائی را گویند که سرش چو گان باشد و حضرت رسالت ص بعد از فتح مکه چو چوگان را که در دست قدامه بوده گرفته و بتها را شکسته و چو ب را بامیر المؤمنین ع داد که بقیه بتها را بدان چوب بزیر انداخته و بشکند و قدامه بسبب همان عصا از طرف قربن الشرف حضرت رسالت ص ملقب با بومحجن گردید انتهى کلام الحشری ملخصاً

از حشری است که با اینهمه ، گوید که قبر ابومحجن در کنار آب شور از محله سرخاب تبریز ظاهر و معین است بلی اشتباه اسمی ممکن است .

(تاریخ حشری و ص ۱۱۶ ج ۲ خیرات حسان)

ابومحدوده } اوس ، یا سمرة بن معین ، یا معیر قرشی جمحی یا جمجمی ،  
یا } مؤذن حضرت رسالت ص میباشد که در شدت صوت و بعد مسافت  
ابومحدوره

آن ضرب المثل بود ، عمر بن خطاب بدو میگفته بلك نداری که در اذان پوست شکمت منشق و پاره گردد ؟ پسرش سلیمان نیز بعد از غزوه حنین بشرف اسلام مشرف و بامر حضرت رسالت ص باذان گفتن در مکه معظمه موظف شد ، همان منصب دینی تا زمان ابن قتیبه (متوفی سال ۲۷۰ هـ ق = ۸۷۰ م) در خانواده اش باقی و اولاد او مؤذن مسجد الحرام بوده اند . در سال پنجاه و نهم هجرت در گذشت و وفات خود سمره بدست نیامد .

مخفی نماید اولین کسی که برای آن حضرت اذان گفته بلال بن رباح آزاد کرده ابوبکر است که در مدینه و مسافرتها مؤذن آن حضرت بوده و ابن ام مکتوم و ابومحدوره نیز مؤذن آن حضرت بوده اند بشرحیکه در کتب مربوطه نگارش داده اند . ابومحدوره در اصطلاح رجالی ، مابین اوس و اویس و سلمة و سلیمان و سمرة و عمرو مرتد و پدرش نیز مابین لوزان و معیر و معین (هر دو بوزن منبر) مرتد و مرجع ، کتب رجالیه و کتب مربوطه باصحاب است .

خلف بن حیان - هلالی بصری ، از مشاهیر شعرا و اهل لغت میباشد

ابومحرز

که فناوی و اقوال او محل استشهاد عاقله بود ، بجهت سرخی

رویش باقب احمر شهرت داشت و موافق آنچه در روضات از بغية الوعاة سیوطی نقل کرده راوی ثقه و علامه وقت خود بعفیده بعضی معلم اصمعی بوده است . اخفش گوید که کسی را سراغ ندارم که نسبت بفنون شعری دانایتر از اصمعی و خلف احمر باشد . ابوالطیب گوید که علم و شعر در هیچ سینه ای جمع نشده چنانچه در سینه ابن درید و خلف احمر جمع و ازدحام کرده است کتاب جبال العرب و دیوان شعری از آثار قلمی او است و در حدود یکصد و هشتادم هجری قمری در گذشت .

(کف و ص ۲۷۰ روضات الجنات)

ابو محفوظ

معروف بن فیروز در باب اول بعنوان کرخی معروف مذکور شده است .

ابو محلم

محمد بن هشام - در باب سوم بعنوان ابن هشام محمد بن هشام خواهد آمد .

ابو محمد تبریزی

از مورخین اوائل قرن ششم هجرت میباشد، تاریخ طبری مشهور را که از بدو خلقت تا سال سیصد و نهم هجرت بنام تاریخ الامم والملوک بقید تحریر آورده از عربی بفارسی ترجمه نموده و وقایع مابین طبری (متوفی بسال ۳۱۰ ق = شی) و زمان خود را نیز بدان افزوده است و در پانصد و دوازدهم هجری قمری درگذشت و ظاهراً نامش هم ابو محمد است .

(کف و ص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو محمد

عبدالله بن احمد - خازن اصفهانی، از مشاهیر ادبا و شرای عهد

دیالمه و از منسوبین صاحب بن عباد (متوفی بسال ۳۸۵ ق = شقه)

با ابوبکر خوارزمی (متوفی بسال ۳۸۳ ق = شفق) نیز مراسلاتی داشت ، اشعارش سلس اللفظ و لطیف المعنی بوده و از او است :

لا یحسن الشعر ما لم یسرق له  
انظر تجد صور الاشعار واحده  
حر الکلام و تستخدم له الفکر  
و انما لمعان تعشق الصور

سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابو محمد

عبدالله بن محمد - زوزنی ، از مشاهیر ادبا و شرای اوائل قرن

پنجم خراسان بوده و از اشعار او است :

لما رایت الزمان تکا  
کسل رئیس به ملال  
و لیس فی الصحبة انتفاع  
و کسل رأس به صداع

۱- ابو محمد - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم، کتبه جمعی نامحصور ، طبقه اولی موکول بعلم رجال و بسیاری از اکابر طبقه دومی نیز در باب اول و سوم این کتاب (القاب و ابناء) بعنوان متفرقه مر بوطه بان دو باب نگارش یافته است و بعضی از ایشان را که در آن دو باب ذکر نشده بطور اجمال در اینجا تذکر میدهد .

لزمت بیتی وصنت عرضا به عن الذلّة امتناع

درسال چهارصد و سی و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۲۵۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

لوط بن یحیی - بن سعید بن مخنف بن سلیم (سالم خا) بن حارث

ابومخنف

بن عوف بن ثعلبة بن سعد بن مناة، ازدی القبیلة، عامدی البطن

والشعبة، کوفی البلدة، ابومخنف الکنیة، از وجوه و اعیان شیعه و اکابر و معتمدین

محدثین و مورّخین امامیه و از اصحاب حضرت صادق ع بود، از آن حضرت روایت کرده

بلکه در حضور مبارک آن سرور تلمذ نموده و کتابهای بسیاری در تواریخ و سیر و ملاحم

و مغازی تألیف داده است .

بعضی از اهل فن گویند که واقدی و مدائنی و ابومخنف که هر سه از اکابر مورّخین

هستند در فتوح شام شریک و مساوی بوده و لکن واقدی نسبت بتواریخ حجاز، مدائنی

نسبت بهند و فارس و خراسان، ابومخنف هم نسبت باخبار و فتوحات بدیگران تقدّم

داشته اند . از تألیفات ابومخنف است :

۱- خطبة الزهراء ۳ تا ۹- السقیفة و الفسارات و فتوح الاسلام و فتوح خراسان و

فتوح الشام و فتوح العراق و کتاب الجمل و کتاب صفین و کتاب النهروان ۱۱ تا ۱۵- مقتل

الحسن ع و مقتل الحسین ع و مقتل عثمان و مقتل علی ع و مقتل محمد بن ابی بکر و غیر اینها

که بسیار و ذکر آنها اطّاب و مجرد تسوید اوراق است . وفات او درسال یکصد و پنجاه

و هفتم هجرت واقع، جدّش مخنف بن سلیم از اصحاب کبار، در وقعه جمل نیز در رکاب

مبارک حضرت علی ع حاضر، علمدار قبیله ازد بوده و درسال سی و ششم در همان وقعه

بشهادت رسید .

ناگفته نماند مقتل الحسین، از تألیفات ابومخنف اشهر آنها، درالسنه دایره، در

ایران چاپ و بمناسبت نام مؤلف به مقتل ابومخنف معروف است . بعضی از اهل عصر

گفته است که افسوس کتاب مقتل الحسین ابومخنف بتمادی ایّام مفقود و بدست ما نرسیده

و اما این مقننی که در دست میباشد و در آخر عاشر بحار چاپ شده و با ابومخنف بیچاره

نسبت میدهند از وی نبوده و معلوم نیست که از کیست . ابو جعفر طبری در کتاب تاریخ خود بسیاری از مقتل ابومخنف را نقل کرده که بعد از مقایسه با این مقتل معروف منتسب یا ابومخنف معلوم میگردد که ابدأ ربطی بهمندیکر ندارند و در نتیجه گوید پس این مقتل معروف بنام ابی مخنف اعتبار نداشته و بمتفردات او اعتمادی نیست . انتهى منحصراً و نگارنده گوید که قضاوت در امثال این قضیه در صورتیکه ضرورتی دینی ایجاب کند محتاج بتتبع زاید میباشد .

ابو مدرک در اصطلاح رجالی عمارة بن عمارة صحابی و منیب از دی صحابی است .

شعیب بن حسن - یا حسین مغربی انصاری اندلسی ، معروف به

ابومدین مغربی ، از اکابر عرفای اواخر قرن ششم هجری اندلس

میباشد که پیرو مرشد محیی الدین ابن العربی ، در توحید و توکل سرآمد مشایخ وقت ، در کلمات اهل فن به شیخ المشایخ موصوف ، کتاب انس الوحید و نزهة المرید فی التوحید تألیف او است و با شرح شهاب الدین احمد بن عبدالقادر در مصر چاپ شده است . بالجمله بسیار صالح و متقی ، کراماتی بدو منسوب ، علاوه بر فنون طریقت و عرفان در فقه مالکی و دیگر علوم متداوله نیز صاحب یدی طولی بود . وفات او در سال پانصد و هشتاد و نهم یا نودم یا نود و چهارم هجری قمری واقع شد و بنا بر دویمی جمله معدن نوریقین = ۵۹۰ ماده تاریخ وفات او است .

ابومدینه  
ابومرثد

سالم بن احمد - (در باب اول) بعنوان منتخب سالم نگارش یافته است .

جعفر بن احمد - در باب سوم (ابناء) بعنوان ابن الغاسلة خواهد آمد .

عبدالمک بن ابی العلاء - زهر بن عبدالمک بن محمد بن مروان

بن زهر ، از مشاهیر اطبای قرن ششم اندلس میباشد که تمامی

اقسام طب را نزد پدرش تکمیل نمود ، در ترتیب ادویة مفردة و مرکبه و تشخیص مرض

و معالجهٔ بیماران مهارت بی‌نهایت داشت ، آوازهٔ حذاقت وی عالم‌گیر ، در بلاد بعیده منتشر ، نوادر و غرائبی در این باب منقول و بنام اغذیه و تذکره و تیسیر و غیره مصنفانی دارد که در تمامی ممالک متمدنه متداول و ترجمهٔ آنها پس از وفات او تا زمان اختراع اصول جدید قرنها در مدارس اوروپا تدریس می‌شد و طرز معالجات او دستورالعمل‌اطبای اوروپا بوده است .

وفات او بسال پانصد و پنجاه و نهم هجری قمری درنود و چهار سالگی در اشبیلیه واقع و شرح حال پدرش هم در باب سوم بعنوان ابن زهر زهر خواهد آمد .  
(ص ۷۶۰ ج ۱ س ۱ و ۶۳ ج ۱ مر)

ابو مروان      عبدالملک بن سراج - در باب سوم بعنوان ابن السراج خواهد آمد.

ابو مروان      عمرو بن عبیده - بعنوان ابو عثمان عمرو مذکور شد .

ابو المرفف      نصر بن منصور - در باب اول (القبای) بعنوان نمیری نگارش داده ایم .

ابو مریم      در اصطلاح رجالی ، بکر بن حبیب بجلی ، عبدالغفار بن قاسم بن قیس ، نذیر غسانی شامی و بعضی دیگر است .

ابو المساکین      جعفر بن ابیطالب - برادر والا کهر حضرت امیر المؤمنین ع است که از کثرت احسان فقرا و رأفتی که دربارهٔ ایشان داشته از طرف

قرین الشرف حضرت رسالت ص بدین لقب مفتخر شد ، بعد از آن توسعه یافت و هر کسی را که دوستدار مساکین و فقرا بوده و وظائف لازمهٔ احسان و اکرام ایشان را معمول دارد نیز ابوالمساکین گویند . اگر چه مزایای حال سعادت منوال این بزرگوار بالاتر از قدرت این قلم شکسته است لکن محض از راه تیغین بطور اجمال زینت بخش این اوراق میگردد ؛  
کنیهٔ اصلی جناب جعفر ابو عبدالله ، خَلِيفًا و خَلِيفًا شبيه‌ترین مردم به حضرت رسالت ص بود ، اندکی بعد از اسلام حضرت علی ع بشرف اسلام مشرف و اوسی و دویمین کسی است که دین مقدس اسلامی را پذیرفته است . سن و سال آن بزرگوار ده سال از حضرت

علی ع بیشتر میباشد چنانچه برادر دیگرشان عقیل نیز ده سال از جعفر، برادر سیمی شان طالب نیز ده سال از عقیل بزرگتر بوده اند .

جعفر از مهاجرین حبشه هم بود ، در سال هفتم هجرت روز فتح خیبر از حبشه مراجعت کرد ، حضرت رسالت ص تا دوازده قدم استقبالش نموده و معانقه کرده و فرمود: مادری بایهما انا اشد فرحا بفتح خیبر ام بقدم جعفر. در سال هفتم یا هشتم هجرت در چهل و یک سالگی در غزوه موته بعد از مقاتله بسیار هردو دست مبارکش مقطوع و اخیراً بشهادت رسید ، هفتاد و چند یا هشتاد و چند جراحت شمشیر و نیزه در بدن شریفش دیدند که تماماً در طرف پیشین بدن بوده اند. حضرت رسالت ص فرمودند که خداوند عالم عوض دو دست ، دو بال بجعفر عنایت فرمود که بواسطه آنها در بهشت طیران میکند و بهمین جهت جناب جعفر را طیار و ذوالجناحین و بجهت مهاجرت حبشه که مذکور شد ذوالهجرتین نیز گویند (هجرت حبشه و هجرت مدینه) . اما موته که حرف دومش واو (بروزن روزه) و یا با همزه روی واو (بروزن کهنه) میباشد بنوشته مرصع دیهی است از قراء بلقا در حدود شام که قبر جناب جعفر و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در آنجا بوده و روی هر قبری يك بناى مستقلی است . (اطلاعات متفرقه)

ابوالستهیل	} در اصطلاح رجالی ، اولی حماد بن ابی العطار طائی ، سلمه کوفی ، کمیت بن زید اسدی و بعضی دیگر و اشهر از همه کمیت میباشد که بعنوان اسدی دریاب اول نگارش داده ایم . دومی عبدالله تهیدی ، سیمی عقبه بن عمرو و موسی بن صالح همدانی
ابومسروق	
ابومسعود	
ابومسکین	

کوفی ، چهارمی زیاد بن صدقه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتاب رجالیه است

ابومسلم خراسانی	} زیلا اولی بعنوان ابومسلم عبدالرحمن ، دومی نیز بعنوان ابومسلم خولانی
ابومسلم خولانی	

ابومسلم عبدالله بن ثوب مذکور هستند .

عبدالرحمن بن مسلم - یا عثمان یا ابراهیم بن عثمان بن یسار ، خراسانی الولاده ، از مشاهیر و شجعان مسلمین خراسان میباشد

ابومسلم



که در ادبیات و دیگر علوم متداوله مشار بالبنان و از خرد سالی نسبت باهل بیت رسالت ص محبت مفرط بی نهایت و بالعکس نسبت به بنی مروان بغض و خصومت بی پایان در دل داشت، اینک نخست با نقبای خراسان ملاقات کرد و با بعضی از ایشان مسافرت بیت الله الحرام نمود، در این اثنا بمناسبت رابطه دوستی که با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس داشته است با پسرش ابراهیم بن محمد ملاقات نمود و پیمان ترفیع ابراهیم بمقام خلافت بین ایشان منعقد و مدتی در خدمت وی بود، اخیراً بسمت نقابت خراسان بوطن خود برگشته و مردم را به بیعت وی دعوت نمود تا در نتیجه جسارت فوق العاده که با فصاحت و قوه نطق و بیان توأم بوده خراسان را مسخر کرد و گروه انبوهی بسر وی گرد آمدند. همین که مروان حمار آخرین خلیفه اموی مستحضر گردید ابراهیم را در سال یکصد و بیست و نهم هجرت (بشرحی که در محل خود مذکور است) بقتل آورد پس ابو مسلم، بنام ابوالعباس عبدالله سفاح برادر ابراهیم مذکور خطبه خواند و با ششصد هزار لشکر بشام حمله ور شد و بعد از محاربات بسیاری در سال یکصد و سی و دویم هجرت مروان حمار را مقتول، بنی امیه را بکلی منقرض، مردم را بیعت سفاح مذکور که در کوفه اعلان خلافت داده بود دعوت و در حقیقت مؤسس و بانی دولت عباسیه بوده است.

بعد از تشکیل این دولت چند سالی در زمان خلافت سفاح حکومت خراسان بدو مفوض بود، بعد از وفات سفاح در سال یکصد و سی و ششم هجرت که نوبت خلافت بپیرادرش ابو جعفر منصور رسید بعضی از قضایای ابو مسلم تولید شبهه در دل منصور کرد و قتل او را تصمیم داد تا بنا بر مشهور بسال یکصد و سی و هفتم و یا بقول بعضی در سی و ششم و بعضی دیگر در چهارم هجرت در مراجعت از سفر مکه در شهر رومیه المدائن (که از جمله مداین کسری و در ساحل دجله نزدیکی انبار در هفت فرسخی بغداد است) با مکر و حیله بقتلش آورد و بحکم عادت روزگار، گرفتار جزای سنقاری اش نمود فاعتبر. ابو مسلم نیز خبر قتل خود را از يك نفر نصرانی دوست ساله که با اصول مخصوصه از آینه خبر میداده شنیده و خودش نیز از کتب ملاحم استنباط کرده بود که او کشنده يك دولت و زنده کننده

دولتی دیگر خواهد شد و عاقبت خودش نیز در روم بقتل خواهد رسید .

از ربیع الا برار زمخشری نقل است که ابو مسلم در عرفات می گفته است : اللهم انی نائب الیک مما لا اظنک ان تغفر لی . بدو گفتند مگر آموزش یک نفر چندان بزرگ است که مقدور خداوندی نمیشد گفت من لباس ظلمی یافته ام که در تمامی دوره خلافت بنی عباس در بر مردم بوده و در هر ظلمی مورد لعن مردمان خواهم شد کسی که این جماعت نامحدود خصم وی باشند چگونه قابل مغفرت خواهد بود علاوه که در دوره نفوذ و اقتدار خود ششصد هزار تن را بطور قتل صبری کشته ام (قتل صبری آن است که دست و پای کسی را بسته و بکشند ، یا آنکه کسی او را گرفته و دیگری بکشد ، یا اینکه آن مقدار زندانش کنند تا بمیرد) .

نسب ابو مسلم و عربی و عجمی تژاد بودن وی بین ارباب سیر محل خلاف و نظر ، موافق نوشته بعضی نام اصلی عجمی او پیش از قبول اسلام بهزاد و نام اصلی پدرش هم بنیاد هرمز بود ، بعد از تشریف باسلام نام خودش را بعبد الرحمن و پدرش را نیز بمسلم یا عثمان یا ابراهیم تبدیل دادند (چنانچه اشاره نمودیم) خودش هم علاوه بر عربی تژاد بودن مدعی سیادت و هاشمیت بود ، محض اینکه در انظار عامه در عداد خانواده عباسیه باشد خود را از اولاد سلیط بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدال مطلب معرفی میکرد . بعضی دیگر ، از اکرادش دانند و ابودلامه سابق الذکر در این اشعار خود بدان اشعار کرده و بعضی ابو مسلم به ابو مجرم اش مخاطب داشته و گوید :

ابا مجرم ما غیر الله نعمة  
 افی دولة المنصور حاولت عنده  
 علی عبده حتی یغیره العبد  
 الا ان اهل الغدر آباءک الکره

بهر حال مردی بوده دورانیش و با تمکین و وقار و بساکفایت و با ناعوس و غیرت ، در ادبیات و اشعار هر دو زبان عربی و فارسی دارای فصاحت و بلاغت و طلاق ، در انجام مرام خود همتی سرشار داشته و از هیچگونه خونریزی پروا نمیکرد و بهمین جهت بسفاکی و خونریزی شهرت یافته است . در اثر فکر صائب خود یگانه سبب زوال شوکت بنی امیه و تشکیل دولت عباسیه بود (که مذکور شد) ، از کثرت وقار و متانت از استماع

فتوحات عظیمه اثر فرح و انبساطی در وی ظاهر نگشت ، در شدائد و بلا یا هم اندوه و هلال را بردل خود راه نداد ، اصلاً حالش تغییر نکرد ، در غیر موقع مقتضی خنده نمی کرد ، نیز سالی زیاده بر یکبار با زن هم بستر نشده و میگفته است که هجامت نسوان جنون است و سالی يك جنون در حق انسان کافی است ، از کثرت غیرتیکه در باره خانواده اش داشته کسی داخل قصر او نمیشد حتی اسبی را که شب زفاف ، عروسی بر آن سوار بوده کشته و زینش را هم سوختند که مردی دیگر بر آن سوار نشود و بقضیه نامه سراپا جسارت ابومسلم که بحضرت صادق ع نوشته است در ضمن شرح حال ابوهریره عجللی اشاره خواهد شد .

تا گفته نماید : ابن الندیم در کتاب فهرست خود گوید از جماعه عقائدیکه بعد از اسلام در بلاد خراسان حادث شد یکی هم مسلمیه است که اصحاب و اتباع همین ابومسلم بوده و باعامت وحی و مرزوق بودن وی و ظهور او در وقتیکه خودشان میدانند معتقد بودند ، بعد از قتل او بنواحی عالم متفرق و یکی از ایشان که اسحق نام داشته بیاد ترکستان (ماوراءالنهر) رفت ، مردم را بیعت ابومسلم دعوت کرده و میگفته است که خود ابومسلم در جبال ری محبوبس است (چنانچه محمد بن حنفیه بزعم کیسانیه در کوه رضوی است) و اسحق مزبور را هم اسحق ترک گفتن بهمین جهت اقامت در ترکستان میباشد و الا در اصل ترک نبوده بلکه بزعم بعضی عرب علوی نسب ، از اولاد یحیی بن زید بن علی است که از بنی امیه فرار کرده تا بترکستان رسیده و بمرام کتمان امر خود اظهار مذهب مسلمیه مینموده است و بزعم بعضی اسحق مذکور در اصل ترکی نژاد بوده و ابومسلم را هم پیغمبر مرسل از طرف زردشت میدانسته است که مردم را بطرف او بسمت پیغمبری وی دعوت میکرد و زردشت را هم زنده میدانسته است .

(ص ۲۰۷ ج ۱۰ تاریخ بغداد و ۹ ج ۱ فع و ۳۰۳ ج ۱ کا و ۴۸۳ ف و ۷۶۰ ج ۱ ص)

عبدالله بن ثوب - خولانی ، یکی از زهاد ثمانیه میباشد که اسامیشان

ابومسلم

بطور اجمال تحت همین عنوان از باب القاب مذکور و هم در

آنجا اشاره نمودیم که از اشیای آن هشت نفر بوده است . بالجمله او نزد امامیه مردود و مطرود و فاجر و مرائی و مصاحب معاویه بوده و مردم را بمحاربه علی ع می شورانیده است و هم از آن حضرت درخواست نمود که مهاجر و انصار را بروی تسلیم نماید که همه ایشان را بخون عثمان بقتل رساند، آن حضرت توقف کرد پس ابومسلم گفت : الآن طاب الضراب . اخیراً بقریه داری از دیهات شام مهاجرت کرد و بسال شصت و دویم هجرت درهما نجا در گذشت . بعضی از عامه بجلالت همین ابومسلم معتقد بوده و گویند که وی عابد زاهد و از اکابر تابعین بود ، در حال حیات حضرت رسالت ص در یمن بشرف اسلام مشرف ، از طرف اسود عنسی که در آن اوان مدعی نبوت بوده مورد شکنجه و از یمن تبعید شد . بعد از وفات آن حضرت وارد مدینه و مشمول الطاف خلیفه ثانی گردید و کراماتی هم بدو منسوب دارند ، چنانچه بعضی از ایشان گویند (والعهدة علیه) اسود عنسی بعد از دعوی نبوت ابومسلم را احضار کرد و صحت نبوت خود را از وی استفسار نمود گفت نمی شنوم اسود گفت آیا رسالت محمد بن عبدالله را شهادت داری گفت بلی بلی اسود حکم کرد که در میان آتش افروخته اش انداختند لکن آتش در وی اثر نکرد و بدون هیچگونه گزند و آسیبی بمدینه آمد و بعد از وفات حضرت رسالت ص وارد شد . عمر پرسید که این مرد کجائی است و از کیست گفت از اهل یمن هستم باز پرسید حال آن کسی که اسود کذاب در آتشش انداخت چطور شد گفت من همان شخصم عمر باور نداشته و استیعاد نمود و بخدایش قسم داد او نیز قسم یاد کرد ، عمر در برش کشیده و گریه گلوگیرش نمود ، در میان خود و ابوبکرش نشاند و گفت حمد خدائی را میکنم که آن مقدار از اجل امام داد که مانند حضرت ابراهیم ع را در ائت مرحومه محمدی دیدم .

نام ابومسلم زاهد بنا بر مشهور عبدالله بن ثوب و بقول بعضی از علمای رجال اهلبان بن صیفی غفاری بوده و ظاهر بعضی دیگر آنکه اهلبان غیر از عبدالله مذکور و هردو از زهاد و کنیه هردو هم ابومسلم بوده است . تحقیق مراتب در صورت لزوم موکول بکتب مربوطه بوده و وجه نسبت هر یک از خولانی و غفاری در محل خود از این کتاب نگارش یافته است .  
(ص ۲۹ هب و ۷۶۱ ج ۱ س و کتب رجالیه)

- } یا **ابو مسلم فراء**  
**ابو مسلم هراء**  
 در باب اول (القاب) بعنوان فراء معاذ نگارش داده ایم .
- ابو مسور**  
 در اصطلاح رجالی فضیل بن یسار نهدی است .
- ابو مصعب**  
 عبدالله بن عبدالعزیز - در باب اول بعنوان بگری عبدالله مذکور است .
- ابو المضا**  
 محمد بن علی - بن حسن بن محمد بن ابی المضاء، بعلبکی، در دمشق از ابوبکر خطیب و ابوالحسن بن ابی الحدید و دیگر اکابر استماع کرد، در سال پانصد و نهم هجرت درگذشت .
- بعلبک** بروزن بد نظر شهری است قدیم در سه منزلی دمشق شام و یا بمقیاس دیگر در هشتاد کیلومتری شمال غربی دمشق و هشتاد و پنج کیلومتری جنوب شرقی طرابلس شام، مرکز ناحیه است وسیع موسوم بهمین اسم، دارای قصرهای مرمری و ابنیه عظیمه قدیمه و نهر خوشگوار رأس العین نامی بی نظیر از وسط آن جاری است. گویند که این شهر مهریته بلیقیس بوده و قصر سلیمان بن داود هم که بر ستونهای مرمری تأسیس یافته در آنجا است. این شهر در قدیم بسیار بزرگ بود، معبد بزرگی مخصوص بعبادت بت بعل نامی که معبود قوم بونس بوده است داشته و یک هیکل بزرگی نوی آن معبد بوده است. (صد و ص ۷۸ ج ۱ نی و ۱۳۲۳ ج ۲ س و غیره)
- ابو المضارب**  
 در اصطلاح رجالی کنیه محمد بن مضارب است .
- ابو مضر**  
 محمود بن جریر - در باب اول (القاب) بعنوان فرید العصر مذکور شده است .
- ابو المطاع**  
 ذوالقرنین بن حمدان - ضمن عنوان ناصرالدوله حسن مذکور شده است .
- ابو المطرب**  
 رجوع بابوالمطرب احمد مذکور ذیل نمایند .
- ابو مطرف**  
 در اصطلاح رجالی عبدالله بن شخیر عامری است .
- ابوالمطرف**  
 سلیمان بن صره - در باب اول (القاب) بعنوان امیرالتوابعین نگارش یافته است .

- عبدالرحمن بن محمد - در باب اول بعنوان نغمی عبدالرحمن مذکور است .  
 ابوالمطرف
- در اصطلاح رجالی عطیة بن نجیح رازی است .  
 ابوالمظهر
- در اصطلاح رجالی سید عبدالکریم بن احمد و محمد بن احمد  
 نعیمی است .  
 ابوالمظفر
- احمد بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان خوانی احمد مذکور  
 شده است .  
 ابوالمظفر
- اسامة بن مرشد - در باب سوم بعنوان ابن منقذ خواهد آمد .  
 ابوالمظفر
- جهانشاه - در باب اول (القاب) بعنوان حقیقی نگارش داده ایم .  
 ابوالمظفر
- حیان بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان ترمذی حیان مذکور  
 شده است .  
 ابوالمظفر
- شاه عالم - در باب اول بعنوان آفتاب نگارش یافته است .  
 ابوالمظفر
- عبدالکریم بن احمد - در باب ثانی بعنوان ابن طاوس عبدالکریم میآید .  
 ابوالمظفر
- محمد بن آدم بن کمال - نحوی هروی، از پیشوایان نحو و معانی  
 و علوم ادبیّه و استادی است کامل ، در استخراج معانی و شرح  
 ابیات و امثال عرب با کابر عصر خود مقدم ، از تلامذۀ ابوبکر خوارزمی و ابوالعلاء ساعد  
 و بعضی از اجلاّی دیگر ، صدرنشین مسند تدریس نحو و صرف و تفسیر بود . با اینکه  
 احادیث بسیاری استماع کرده بوده و بواسطۀ اشتغال فنون دیگر بنقل و روایت آنها  
 پرداخته است و در اصول عقائد ، طریقت عدلیّه را هیبیموده و شرح اصلاح المنطق  
 ابن السکیت و شرح امثال ابو عبید و شرح حماسه و شرح دیوان متنبی از تألیفات او است .  
 وی در سال چهارصد و چهاردهم هجری قمری درگذشت .  
 (ص ۴ بنیة الوعاة)
- محمد بن احمد - در باب اول بعنوان ابیوردی محمد بن احمد مذکور است .  
 ابوالمظفر

- ابوالمظفر منصور بن سلیم - در باب اول بعنوان اسکندری ذکر شده است.
- ابوالمظفر یحیی بن هبیره - در باب سیم بعنوان ابن هبیره خواهد آمد.
- ابوالمظفر یوسف بن قیز اوغلی - در باب اول بعنوان سبط ابن الجوزی مذکور شده است.
- ابومعاذ در اصطلاح رجالی اسرائیل بن عباد مکی، اعین رازی، ایوب بن علاق طائی تیهانی، راشد ازدی، زهیر بن رستم، سلیمان بن ارقم، عبدان بن محمد جویمی و بعضی دیگر است.
- ابومعاذ بن بردعقیلی بعنوان بشار در باب اول (القاب) نگارش داده ایم.

۱

- ابوالمعالی احمد بن علی - در باب سوم بعنوان ابن الانباری خواهد آمد.
- ابوالمعالی احمد بن هبة الله - بعنوان موفق الدین در باب اول (القاب) مذکور شده است.
- ابوالمعالی سید اسمعیل - بن حسن بن محمد حسینی نقیب تیشابوری، فاضلی است ثقه از معاصرین شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ق = ۱۰۷۰ م) و از تألیفات او است.
- ۱- انساب آل ابیطالب یا انساب الطالبیه ۲- شجون الاحادیث ۳- زهرة الحکایات و سال وفاتش بدست نیامد. (ذریعه و ص ۲۸۱ ج ۱۲ عن)
- ابوالمعالی رازی که نامش هم ابوالمعالی است در باب اول بعنوان دهخدا نگارش یافته است.

۱- ابوالمعالی - در اصطلاح رجالی محمد بن حسین بن محمد میباشد و بعضی از اکابر دیگر را که در اصطلاح از باب سیر دایر است بترتیب اسامیشان و یا بترتیب محل و مکان و قیود دیگر تذکر میدهد.

ابوالمعالی سعد بن علی وراق - در باب اول بعنوان لال الکتب نگارش یافته است.

مرعشی - از افاضل قرن یازدهم هجری میباشد که عالم فاضل  
ابوالمعالی شوشتری  
شاعر بوده و از تألیفات او است :

۱- انموزج العلم ۲- تفسیر سورة توحید ۳- رساله عدالت و علاوه بر اینها دیوان مرتبی

هم داشته و از اشعار او است :

صحرای فراق سوگنماک است اینجا است که بیشه خود پلنگ است

در سال هزار و چهل و ششم هجری قمری در بنکاله هند وفات یافت و ظاهراً نام اصلیش  
هم ابوالمعالی است .

عبدالمک بن عبدالله - جوینی، در باب اول بعنوان امام الحرمین  
مذکور است .

ابوالمعالی

عبد الوهاب - بعنوان زنجانی عبد الوهاب در باب اول مذکور است.

ابوالمعالی

کرباسی ، محمد بن حاج محمد ابراهیم - کرباسی سابق الذکر از

ابوالمعالی

فحول علمای امامیه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد

که عالمی است فاضل متبحر دقیق الفکر کثیر التبّع محتاط و متقی، فقیه اصولی رجالی،  
تألیفات متنوعه بسیاری دارد که حاکی از مراتب سامیه علمیه وی میباشد :

۱- الاستخارات که در سال هزار و سیصد و شانزدهم هجری بضمیمه قرآن مجید چاپ

شده است ۲- الاستشفاء بالتوبه الحسینیه که با چندین رساله متفرقه خود مؤلف چاپ شده است

۳- الاستیجاریه در استیجار عبادات ۴- الاسرافیه ۵- تعارض الاستصحاب و اصله الصحه

۶- تعارض الاستصحابین ۷- تعارض الید والاستصحاب ۸- الجبر والتفویض ۹- حجیه

المتظنه ۱۰- سند الصحیفه الکامله ۱۱- شرح الخطبه الدمشقیه ۱۲- شرح کفایه سبزواری

در فقه ۱۳- نقد مشیخه الصدوق فی الفقیه والشیخ فی التهذیب والاستبصار و غیر اینها .

در شرح حال هر یک از ابن الغضائری ، ابوبکر حضرمی ، آقا حسین خوانساری ، حفص

ابن غیاث ، حماد بن عثمان ، سلیمان بن داود ، شیخ بهائی ، علی بن سندی ، قاسم بن

محمد ، محمد بن سنان ، محمد بن فضل ، محمد بن قیس ، نجاشی و جمعی وافر دیگر



از اکابر محدثین و طبقات دیگر کتابی مستقل تألیف داده و در سال هزار و سیصد و پانزدهم هجرت وفات یافت

(ذریعه و ص ۴۰ هب و ۲۲۵ ج ۸ عن و غیره)

ابو المعالی

مجیرالدین - در باب اول بعنوان مجیرالدین ابوالمعالی مذکور است.

ابو المعالی

محمد بن اسحق - در باب اول بعنوان صدرالدین قونیوی مذکور است.

ابو المعالی

محمد بن حسن - در باب اول بعنوان بهاءالدین محمد بن حسن مذکور شده است .

ابو المعالی

محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان خطیب دمشقی ذکر شده است .

ابو المعالی

محمد بن علی - در باب سوم بعنوان ابن زکی الدین خواهد آمد .

ابو المعالی

نحاس - اصفهانی ، از شعرای ایرانی عهد سلاجقه ایران میباشد که بسیار فاضل و فصیح و خوش بیان ، در حسن خط نیز سرآمد

معاصرین و از مشاهیر خطاطان بشمار میرفت ، علاوه بر خطوط متداولی در خط سیاق و استیقا نیز ماهر بود ، مدتی البارسلان و سلطان ملکشاه و سلطان برکیاروق و سلطان محمد دویمین و سومین و چهارمین و پنجمین سلطان سلجوقی (۴۵۵-۴۹۸ هـ ق = تنه - تصح) را خدمت نمود ، چون کمالات او مسموع مستظهر بالله بیست و هشتمین خلیفه عباسی (۴۸۷-۵۱۲ هـ ق = تفز - ثیب) گردید احضارش کرده و با انواع اشفاقا تش بنواخت تا بمسند وزارتش برنشاند و از اشعار نحاس است :

هوا بطبع لطیف تو نسبتی دارد  
از این سبب مدد جان خلاق گشت هوا  
هوا است دشمنی تو و ذین شود بیپشت  
هر آنکه نهی کند نفس خویش را ز هوا

در سال پانصد و نهم یا دوازدهم هجرت درگذشت .

(ص ۷۸ ج ۱ مع و ۱۲۷ پیدایش خط و خطاطان)

ابو المعالی

نصرالله - بن محمد بن عبدالحمید (الحمید خدا) ملقب به حمیدالدین ، مکنی به ابوالمعالی ، از ادبا و شعرای قرن ششم

هجری میباشد که ترجمه عربی کتاب کلیله و دمنه معروف را (بشرحی که در ترجمه حال ابن مقفع خواهد آمد) باز با امر سلطان بهرام شاه سیزدهمین سلطان غزنوی (۵۲۲-۵۴۴ ق = تکمیل تمد) بشر فارسی ترجمه کرد، همین ترجمه است که تا زمان ما باقی و دایر و یکلیله و دمنه معروف و بارها بطبع رسیده است. از آن رو که حاوی بسیاری از الفاظ مغلقه میباشد ملاحظه کاشفی سابق الذکر هم همین ترجمه را به عبارات فارسی ساده بنام امیر احمد سهیلی از امرای سلطان حسین میرزا با یقرا تجدید و مهذب نموده و به انوار سهیلی موسومش داشته که آن هم مشهور و بارها چاپ شده است. ملاعلی بن صالح رومی (متوفی بسال ۹۵۰ ق = ظن) انوار سهیلی را با انشای لطیف ترکی ترجمه نموده و همایون نامه اش نامیده است، ملایحیی افندی و ملاعثمان زاده (متوفی بسال ۱۱۳۶ ق = عتقو) همین همایون نامه را ملخص نموده اند. وفات ابوالمعالی نصرالله، بنوشته کشف الظنون بسال پانصد و دوازدهم بوده است لکن این تاریخ با تاریخ مذکور فوق سلطان بهرام شاه غزنوی که ترجمه ابوالمعالی با مر وی شده منافات داشته و شاید این امر سلطان مذکور پیش از سلطنت وی بوده است.

ابومعاریه  
 ابومعبد  
 در اصطلاح رجال اولی جاهمه بن عباس بن هرداس، درهم،  
 اعمار بن خباب بجللی و دویمی هم زید بن ربیع و مقداد بن اسود  
 است و ابومعبد صحابی هم که نامش عبدالله بن عکیم است در باب چهارم ضمن شرح حال  
 زینس اممعبد خواهد آمد.

ابومعتب  
 حسین بن منصور - در باب اول بعنوان خلاج مذکور است.

ابومعتمر  
 ابومعدان  
 در اصطلاح رجال اولی حامد بن عمیر همدانی و دویمی صفره  
 صحابی است.

ابوالمعز  
 سید محمد بن سیدههدی - در باب اول بعنوان قزوینی سید محمد  
 ذکر شده است.

ابومعسر  
 در اصطلاح رجال نجیح سندی مدنی است.

جعفر بن محمد بن عمر - باخی الولادة ، قاضي الشهرة ، حكيم  
ابومعشر بلخي منجم معروف كه نخست در بغداد از اصحاب حديث و مبغض

فلسفه و حكمت و علوم عقليه بود ، تعصبهاي بسياري در اين باب بكار ميبرد و روي  
اين اصل با حكيم مشهور فيلسوف العرب ابويوسف يعقوب بن اسحق كندی سابق الذكر  
كدورت بي نهايت داشت ، اعتراضات بسياري بدو وارد مي آورد ، همواره در تشنيع و  
بدگوئي او اهتمام تمام بكار مي برد و مردعرا بروي ميشورانيد تا آنكه كسي بتحريرك نهاني  
كندی پيش او رفته و محسنات و رياضيات و فلسفه و علوم عقليه را در نظر وي جلوه گر  
ساخت بحدتي كه او نيز بعد از سن چهل و هفت سالگي بتحصيل رياضيات و حساب و  
هندسه پرداخت و اخيراً با حرص قوي بتحصيل و تكميل نجوم و احكام نجومی و علوم  
عقلیه كه از جنس معلومات كندی بوده اشتغال يافت بدین وسیله تعرض وی از كندی قطع شد.  
ابومعشر در اثر آن حرص قوي و همت فتور ناپذير ، در تمامی شعب حكمت خصوصاً  
در رياضيات و نجوم و هيئت داراي بصيرتي فوق العاده و استاد كل وقت و سر آمد اهل  
فن و منجم مخصوص خليفه وقت عباسی شد ، نوادر بسياري در اصابت استخراجات نجومی  
وي منقول و احكام عجيبه صادقه بدو منسوب میباشد .

در وفیات الاعيان گوید وقتی يكي از مقصران دولتي از بيم جرم خویش وسياست  
شاه وقت متواری شد ، چون از اصابت استخراجات نجومی ابومعشر آگاهی داشت محض  
اینكه جای او را از روی قواعد نجومی پیدا نکرده باشد بدین روش تدبير نمود كه در  
توی طشتی ، خون بسياري بریزد و هاوئی از طلا در میان آن خون بنهد ، خودش بالای  
آن هاوون جای گیرد و اینچنین کرد ، جاسوسان سلطان جدی وافی بكار برده و نشانی از  
وی نیافتند ، ناچار ابومعشر را احضار نمود و بجهت اطمينانی كه باصابت احكام وی داشته  
از قواعد علمی او استمداد کرد و تعیین محل اختفای آن مقصر را از وی خواست . آن  
دانشمند بعد از اعمال قواعد مربوطه بهمین مقصد ، متحیر و ساکت ماند ، در جواب  
استفسار از سبب آن ، اظهار داشت كه امری بس عجيب مشاهده میکنم و آن مقصر فراری

را بالای کوهی از طلا می بینم که در وسط دریای خون بوده و یک شهر مسینه نیز بدان دریا احاطه دارد و در تمامی عالم، مکانی بدین صفت سراغ نداریم پس حسب الامر سلطانی تجدید نظر کرد و باز همان حکم را تأیید نمود. سلطان از همه جا ناامید شد و فرمان داد جارچیان جار کشیدند که خود آن مقصر و آن کسی که پناهش داده در امان هستند، چون مقصر ندای امان شنید با دل آسوده نزد سلطان رفت و آن حيله و چاره جوئی را بعرض رسانید پس آن حيلت وی و حسن اصابت و حکم ابومعشر مورد تحسین گردید. احمد رفعت همین قضیه را بطور خلاصه نقل کرده و هم گوید: وقتی انگشتری قیمتی از پادشاه باخ مفقود شد و حل این عقده را از ابومعشر درخواست نمود آن حکیم گفت که خدایش اخذ کرده است، این حکم بحسب ظاهر جالب خنده و مسخره گردید و به جهاش منتسب داشتند تا آنکه در میان اوراق قرآن مجیدش پیدا کردند و مهارت آن حکیم بیش از پیش مورد تحسین گردید.

در عهد مستعین بالله دوازدهمین خلیفه عباسی (۲۳۸-۲۵۲ هـ ق = ریح- رجب) پیش از وقت وقوع امری حکم کرد و مطابق واقع هم آمد لکن این معنی اخبار قبل از وقوع ناپسند خلیفه شد و محکم بتأذیانهاش نمود اینک همواره می گفته آصَبْتُ فَعَوَّيْتُ حکم صواب را که پادشاه چنین باشد در حکم خطا چه مکافات خواهم دید. علی الجملة نظیر قضیه اولی را بخواجه نصیر طوسی هم نسبت داده اند که در قبال حيله این حاجب در هنگام فتح بغداد بوده و باشخاص دیگر نیز منسوب میباشد که موافق نقل معتمد در فلك السعادة شاهزاده دانشمند اعتضاد السلطنه بتفصیل آنها پرداخته است.

ابومعشر تألیفاتی در نجوم و ریاضی دارد که بسیاری از آنها در کتابخانه های اروپا موجود است:

- ۱- اثبات علم النجوم ۲- الاختیارات علی منازل القمر ۳- اقتران التحسین فی برج سرطان ۴- بغية الطالب فی معرفة الضمیر للمطلوب والطالب والمغلوب والغالب که در مصر چاپ شده است ۵- تحاویل سنی العالم ۶- تحاویل سنی الوالید ۷- تفسیر المنامات من النجوم ۸- زیج القرائات ۹- زیج الهزرات ۱۰- طبایع البلدان ۱۱- الکلد خداه ۱۲- المدخل

الصغير ۱۳- المدخل الكبير ۱۴- هیئت الفلك واختلاف طلوعه ۱۵- الهیلاج و غیر اینها .  
وفات ابومعشر در بیست و هشتم رمضان دو بیست و هفتاد و دویم هجری قمری بعثت صرع  
در شهر واسط واقع شد . جمعی بتشیع وی رفته و ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه نیز که  
بذکر تألیفات وی پرداخته تأیید همین مطالب است .

(س ۳۶۰ ج ۱ م و ۱۲۱ ج ۱ ک و ۷۷ ج ۱ ق و ۱۵۹ ت و ۴۰ هب و ۳۲۸

ج ۱ مر و ۷۶۲ ج ۱ س و ۳۸۶ ف و متفرقات ذریعه و غیره)

در اصطلاح رجالی اسماعیل بن کثیر کوفی و سعید بن خثیم هلالی  
و بعضی دیگر است .

ابومعمر

اسمعیل - در باب اول (القاب) بعنوان بدرالدین اسمعیل مذکور است .

ابوالمعمر

جمیل بن معمر - در باب اول بعنوان ذوالقلبین نگارش یافته است .

ابومعمر

سالم بن عبدالله - معروف به غولچه از اکابر فقهای شافعیه میباشد

ابومعمر

که در علوم متنوعه مقتدا بوده و در حق او گفته اند که مثل او از

جسر بغداد نگذشته است و کتاب اللمع فی رد اهل البدع در مسائل اصول اعتقاد و موارد اختلاف

اهل سنت با اهل اعتزال و الحاد از او است و در سال چهارصد و سی و پنجم هجرت در گذشت .

(س ۱۶۵ ج ۳ طبقات الشافعیة)

یحیی بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن طباطبا خواهد آمد .

ابومعمر

میمون بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان نسفی میمون ذکر

ابوالمعین

شده است .

ناصر خسرو - در باب اول بهمین عنوان ناصر خسرو نگارش یافته است .

ابومعین

حسین بن منصور - در باب اول (القاب) بعنوان حلاج حسین مذکور است .

ابومغیث

در اصطلاح رجالی حارث بن مسلم قرشی و سماک بن حرب و

ابومغیره

بعضی دیگر است .

در اصطلاح رجالی هبة الله بن حسن بن بابویه و بعضی دیگر است .

ابوالمفاخر

- عبد الغفور - در باب اول (القاب) بعنوان قاج الدین کردی نگارش یافته است .

ابو المفاخر
- در اصطلاح رجال قیس بن رمانه و محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن بهلول شیبانی و نصر بن مزاحم عطار منقری و بعضی دیگر بوده و ما نیز محمد مذکور را بعنوان شیبانی و نصر را نیز بعنوان منقری در باب اول (القاب) نگارش داده ایم .

ابو المفضل
- در اصطلاح رجال ثابت حداد و ثابت بن هرمز فارسی و رجاء بن حیات است .

ابو المقدم
- احمد بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان علاء الدولة نگارش یافته است .

ابو المکارم
- اسعد بن خطیر - در باب سوم بعنوان ابن مماتی خواهد آمد .

ابو المکارم
- حمزة بن علی - در باب سوم بعنوان ابن زهره خواهد آمد .

ابو المکارم
- علی اکبر - در باب اول (القاب) بعنوان صدر الاسلام نگارش یافته است .

ابو المکارم
- محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان شمس الدین نگارش یافته است .

ابو المکارم
- محمد بن عبدالملک - ضمن شرح حال ابن العدیم احمد خواهد آمد .

ابو المکارم
- محمد بن مصطفی - در باب اول بعنوان دده محمد مذکور است .

ابو المکارم
- هبة الله بن علی - در باب اول بعنوان بوصیری ابو القاسم مذکور است .

ابو المکارم
- در اصطلاح رجال محمد بن حمزة حسینی است .

ابو المکرم
- در اصطلاح رجال احمد بن عمر بن کیمه است .

ابو الملک
- جرول بن اوس - در باب اول (القاب) بعنوان حطیبه نگارش یافته است .

ابو ملیکه

در اصطلاح رجالی ابی بن کعب بن قیس نجاری، جارود بن منذر  
**ابو المنذر**  
 کندی، جفیر بن حکم عبدی، زهیر بن محمد، هشام بن محمد  
 بن سائب و بعضی دیگر است. ابی مزبور از کبار اصحاب و از کتاب وحی حضرت رسالت ص  
 بود، در عهد خلافت عمر یا عثمان وفات یافت و همان است که روایت فضائل سور قرآنی  
 در کتب تفاسیر بدو منسوب و بزعم بعضی از علمای رجال تمامی آن روایات بی اصل و از  
 موضوعات و مجعولات خود ابی است. در تنقیح المقال هم اصل مجعول بودن روایات  
 مذکوره را مسلم داشته و گوید جاعل آنها بعد از زمان ابی بوده و خود آن جاعل نیز بجعل  
 آنها و نسبت دروغی بابی دادن اقرار آورده که بغرض ترغیب مردم بتلاوت قرآن بوده  
 و الا خود ابی جاعل آنها نبوده است و تحقیق این مراتب خارج از وضع کتاب است.

**ابو المنذر** عبدالله بن حسان - در ضمن شرح حال خزالی محمد اشاره نموده ایم.

**ابو المنذر** هشام بن محمد - در باب اول بعنوان کلبی هشام مذکور است.

**ابو منصور** احمد بن علی بن ابیطالب - در باب اول بعنوان طبرسی مذکور است.

**ابو منصور** اسمعیل بن عبدالمجید - در باب اول بعنوان ظافر عبیدی مذکور است.

**ابو منصور بخاری** همان ابو منصور حسن بن نوح مذکور ذیل است.

**ابو منصور بغدادی** عبدالقادر - ذیلاً بعنوان ابو منصور عبدالقادر مذکور است.

**ابو منصور** حسن بن زین الدین - بعنوان صاحب معالم در باب اول مذکور است.

**ابو منصور** حسن بن نوح - بخاری قهری، از مشاهیر و متبحرین طبای  
 اسلامی میباشد که در هر دو قسمت علمی و عملی طب مهارتی

بسیار داشت، در اصول و فروع آن علم شریف آشنا، یگانه زمان، نزد ملوک سامانیان

۱- ابو منصور - در اصطلاح رجالی ظفر بن حمدون و منصور بن حارم و بعضی دیگر است.

بسیار محترم بود . بنام *علل العلل و غنا در طب و مجموعه کبیر در ادویه مفرده و معالجات منصوری* و غیره تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد . بنوشته نامه دانشوران شیخ ابوعلی سینای (متوفی بسال ۴۲۷ هـ ق = تکثر) از وی درس خوانده و یا بنوشته قاموس الاعلام برعکس این بوده و ابو منصور در اواخر عمر ابوعلی از او درس خوانده است .

(کف و ص ۲۶۹۵ ج ۵ س ۳۸۶ ج ۱ مه)

ابو منصور حسن بن یوسف - در باب اول بعنوان علامه حلی نگارش یافته است.

ابو منصور حسین بن محمد - در باب اول بعنوان مرعشی حسین نگارش یافته است.

ابو منصور رشیدالدین - در باب اول بعنوان رشیدالدین ابوالمصور مذکور است .

ابو منصور رسوخته از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد که باخواجده عبدالله

انصاری معاصر و در شمار اهل حال معدود بود، گویند (والعهدة علیهم)

وقتی با تشرف و اسوخت و از این جهت به سوخته مشتهر گردید و مشخص دیگری بدست نیامد.

(ص ۸۸ ج ۴ مه)

ابو منصور ظافر بن قاسم بن منصور - حاداد جزایمی اسکندرانی، از مشاهیر

شعرای قرن ششم هجری عرب میباشد که دیوان شعری هم داشته

است . حافظ ابوطاهر سلفی و دیگر اکابر وقت از وی روایت نموده و از اشعار او میباشد

که در خصوص سندلی منسوجی گفته است :

انظر بعینک فی بدیع صنایعی و عجیب ترکیبی و حکمة صنایعی

فکأنسی کفا محب شبکت یوم الفراق اصابعا باصابع

در پانصد و بیست و نهم یا چهل و ششم هجرت درگذشت .

(ص ۲۶۳ ج ۱ کا ۲۷۵ ج ۱۲ جم)

ابو منصور عبدالرحمن بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن عساکر عبدالرحمن

میآید.

عبدالقادر - یا عبدالقاهر بن طاهر بن محمد شافعی ، بغدادی

ابو منصور

الولادة والنشأة ، فقیه اصولی ادیب نحوی متکلم جلیل القدر



از مشاهیر ادبا و فقهای شافعیته میباشد که در فقه و اصول و کلام و ادبیات و حساب و فرائض متبحر، در اکثر فنون متداوله متمیز بود. با مصاحبت پدر از مولد و منشأ خود بغداد بنیسا بهور رحلت کرده و در آنجا توطن نمود، فقه را از ابواسحق اسفراینی فرا گرفت، بعد از وفات ابواسحق بجای او در مسجد عقیل از هفده علم تدریس کرد، بطلبه علوم دینیته محبت مفرط داشت، در رعایت حال ایشان اهتمام تمام بکار می برد، ناصر مروزی و زین الاسلام قشیری و دیگر اجله از تلامذه او بودند و از تألیفات او است:

- ۱- الایمان و اصوله ۳- بلوغ المندی فی اصول الیهدی در اصول فقه ۳- تأویل متشابه
- ۴- الاخبار ۴- التحصیل در اصول فقه ۵- تفسیر القرآن ۶- تفضیل الفقیر الصابر علی الغنی الشاعر
- ۷- التکملة در حساب ۸- فضال الحکرامیه ۹- معیار النظر ۱۰- الملل والنحل ۱۱- نفی خلق القرآن و غیر اینها و شعر خوب نیز میگفته و از او است:

شبابی و شبیبی دلیلا رحیلی  
فسمعا لئذاک وذا من دلیل  
وقدمات من کان لی من عدیل  
و حسی دلیلا رحیل العدیل

وفات او بسال چهارصد و بیست و نهم هجری قمری در اسفراین واقع شد و در جنب استاد خود ابواسحق مدفون گردید .

ابومنصور	عبدالملک بن محمد - در باب اول بعنوان ثعلابی عبدالملک مذکور است.
ابومنصور	علی بن احمد - در باب اول (القاب) بعنوان اسدی علی نگارش یافته است .
ابومنصور	علی بن حسن - در باب اول (القاب) بعنوان سردر نگارش یافته است .
ابومنصور	قطران - در باب اول بعنوان قطران نگارش یافته است .
ابومنصور	محمد بن احمد - بن ازهر در باب اول بعنوان ازهری ابومنصور مذکور است .
ابومنصور	محمد بن احمد - بلخی در باب اول بعنوان دقیقی نگارش یافته است .
ابومنصور	محمد بن اسعد - در باب اول بعنوان حفده نگارش یافته است .
ابومنصور	محمد بن علی - در باب اول بعنوان عتایی نگارش یافته است .

محمد بن محمد حنفی - در باب اول بعنوان ماکریدی مذکور است .	ابو منصور
مظفر بن ابوالحسن - در باب اول بعنوان عبادی مظفر ذکر شده است .	ابو منصور
موهوب بن احمد - در باب سوم بعنوان ابن الجوائقی خواهد آمد .	ابو منصور
نزار بن سعد - در باب اول بعنوان عزیز بالله نگارش یافته است .	ابو منصور
هبة الله بن حامد - در باب اول بعنوان عمیدالترکسا مذکور است .	ابو منصور
عبدالوهاب - در باب اول بعنوان شعرانی عبدالوهاب مذکور است .	ابوالمواهب

جابر بن حیان - در باب اول (القاب) بعنوان کیمیاوی جابر ذکر شده است .

سلیمان بن محمد - در باب اول بعنوان حامض سلیمان مذکور است .

عبدالله بن قیس - در باب اول بعنوان اشعری ابوموسی ذکر شده است .

علی بن موسی - در باب سوم بعنوان ابن طاوس علی خواهد آمد .

عیسی بن عبدالعزیز - در باب اول (القاب) بعنوان جزولی عیسی مذکور شده است .

هرون بن موسی - در باب اول بعنوان اعور نحوی مذکور است .

محمد بن محمد - بجلی القبيلة ، جزری البلدة عنتری التخلص والشهرة ، ادیب طبیب فیلسوف حکیم شاعر ماهر از اعظام فلاسفه

و حکما و مشاهیر اطبا و ادبای اوائل قرن ششم هجرت میباشد که بکثرت فضائل و

۱- ابوموسی - در اصطلاح رجالی ابراهیم بن محمد کوفی ، ابراهیم بن نصر ، حمدویه

بن نصر ، عبدالله بن قیس اشعری ، عمر بن یزید بن ذبیان ، عیسی بن احمد ، عیسی بن مهران و بعضی دیگر است .

اطلاع علوم حکمیّه و فنون ادبیّه و صنایع طبیّیه نزد اکابر عصر خود معروف و مسلم کل بود ، بعضی از ارباب سیر زیاده از حدّش ستوده و او را در فن حکمت کمتر از هیچ کدام از اکابر حکمایش شمارند . آن فیلاسوف یگانه را اشعار فصیح بلیغی که شاهد صدق این مدّعا میباشد بسیار است ، در بدایت حال نزد عنتره بن عیسی که از اجلای فقها بوده تلمذ نموده و احادیث او را مینگاشت . اینک محض پاس حقوق استادی ، خود را بدو منتسب داشته و به عنتری معرفی میکرد چنانچه جزری گفتن او نیز (که منسوب به جزیره است) بجهت آن است که در اواخر عمر ، در زمان عمادالدین زنگی سرسلسله اتابکان موصل و حلب (۵۲۱-۵۴۰ هـ ق = ۱۱۲۶-۱۱۳۵ م) در شهر جزیره میزیسته است .

صاحب ترجمه نخست در بغداد بوظائف طبابت مشغول بود ، معالجات عجیبه و تدابیر غریبه در امزجه بیماران از وی بظهور آمد تا بعد از چهل سالگی ، معالجه را ترک کرد ، از معاشرت مردمان دورو در جزیره متوطن گردید ، اوقات خود را بتدریس کتب طبّ و حکمت مصروف داشت و بتألیفات متنوعه بسیاری موفق آمد :

- ۱- اقرا بادین یا قرا بادین کبیر ۲- تذکار الفضلاء الحکماء و نزهة الحیة الدنیا
- ۳- رساله حرکة العالیم ۴- رساله الشعری الیمنیة الی الشعری الشامیة ۵- رساله العشق الالهی والطبیعی ۶- رساله الفرق ما بین الدهر والزمان و الکفر و الایمان ۷- دیوان اشعار
- ۸- النور المجتبی من روض الندماء کلمات حکمت آمیز وی بسیار و از اشعار حکیمه او است :

من ازم الصمت اکتسی هیبة

تخفی عن الناس مساویمه

انسان من عقل فی قلبه

و قلب من یجهل فی فیه

احفظ بنی وصیتی و اعمل بها

فالتب مجموع بنص کلامی

قدم علی طب المریض عنایة

فی حفظ قوته مع الایام

بأشبه یحفظ صحه موجوده

والضد فیه شفاء کل سقام

قلل نکاحک ما استطعت فإنه

ماء الحیة تراق فی الارحام

واجعل طعامک کل یوم مرة

واحذر طعامک قبل هضم طعام

لا تحقر المرض الیسیر فإنه

کالنار تصبغ وهی ذات ضرام

لا تهجرن القبیء شهرک انما

کیموسه سبب الی الاسقام

ان الحمی عون الطبیعة مسعدا

شافی بن الاسقام والآلام

لا تشر بن بعقوب اكل عاجلا  
 وخذ الدواء اذا الطبيعة كدرت  
 والطب جملته اذا حقيقته  
 لاتأكلن بعقوب شرب عدام  
 بالاحتلام وكثرة الاحلام  
 حل و عقد طبيعة الاجسام

بعضی از ارباب تراجم همین قصیده هفده بیتی را به ابن بطلان آتی الترجمة نسبت داده‌اند  
 ولكن در نامه دانشوران از مورخ خزر جی نقل کرده که این قصیده از همین ابوالمؤید صاحب  
 ترجمه بوده و در کتاب نورالمجتبی از که فوقاً ذکر شد مسطور است. سال وفات او بدست نیامد.  
 (ص ۱۶۵ ج ۲ مه و ۳۲۲۴ ج ۵ ص)

محمد بن محمود - در باب اول بعنوان خطیب خوارزمی محمد  
 مذکور است .

ابوالمؤید

موفق بن احمد - در باب اول بعنوان اخطب خوارزمی نگارش یافته است.

ابوالمؤید

مهلّب بن ابی صفره - بعنوان ابوسعید مهلب مذکور شد .

ابوالمهالبة

در اصطلاح رجالی اولی عمر بن شرحبیل و دویمی جابان

ابومیسرة

ابومیمون

عبدالمجید - یازدهمین خلیفه فاطمی است و در باب اول (القاب)  
 ضمن عنوان فاطمیون نگارش یافته است .

ابوالمیمون

در اصطلاح رجالی اولی حسن بن عطیة و دویمی سماعة بن  
 مهران است .

ابوناب

ابوتاشرة

محمد بن عمار بن محمد بن احمد - نحوی مالکی ، ملقب به  
 شمس الدین ، از افاضل اواسط قرن نهم هجرت میباشد که از تلامذة

ابوناصر

تنوخی و تاج بن فصیح ، دارای فنون متنوعه و محبوب صلحا و بسیار نیکو محضر بوده و در  
 سال هشتصد و سوم هجرت تدریس مدرسه مسلمیه عصر بدو مقوض و از تألیفات او است :  
 ۱- الفیه الحدیث ۲- جلاب الموائد که شرح تسهیل است ۳- العمدة که شرح مغنی

ابن هشام و هشت مجلد است و در سال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(سطر ۳۰ ص ۴۵۶ روضات الجنات)

صاحب ترجمه در سال هشتصد و شصت و پنجم هجری قمری وفات یافت و جمله سر خدا - ۸۶۵  
 ماده تاریخ وفات او است . (س ۱۰۴ ج ۲ فتح و ۵۷۶ خه)

حسن بن علی - منجم قمی، از منجمین قرن چهارم هجری میباشد

ابو نصر

و از تألیفات او است کتاب البارع فی احکام النجوم والطوائع یا

البارع المدخل الی احکام النجوم که حاوی پنج مقدمه و شصت و چهار مقاله بوده و از  
 کتابهای فارسی قدیم است . بعضی استظهار کرده که تألیف آن در حدود سیصد و بیست و  
 هفتم هجرت بوده است و سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد .

(کف و ص ۸ ج ۳ ذریعه)

محمد بن احمد - یا اسحق در باب اول بعنوان کنندی محمد نگارش

ابوالنضر

یافته است .

محمد بن عبدالعبار - در باب اول بعنوان عتبی محمد مذکور است .

ابوالنضر

محمد بن مسعود - در باب اول بعنوان عیاشی محمد ذکر شده است .

ابوالنضر

عمرو بن عبدالملک - از مشاهیر شعرای بصره میباشد که بوزرای

ابوالنضر

براهکه منتسب بوده و با نعمات بسیاری از ایشان تایل گردیده

است و اشعار بسیاری در مدح ایشان سروده که از آن جمله است :

وجدت نسیم الجود من آل برمک

اذا كنت من بغداد منقطع الثری

(ص ۷۶۵ ج ۱ قاموس الاعلام)

سال وفات او بدست نیامد .

عبدالعزیز بن منصور - در باب اول (القاب) بعنوان سجدی حکیم

ابونظر

مذکور است .

در اصطلاح رجالی حارث بن حصیره و حفص ابوالنعمان است .

ابوالنعمان

### ابونعیم (بروزن کمیل)

ابونعیم

احمد بن عبدالله - یا عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن

مهران اصفهانی ، از اکابر و اعلام محدثین ، از اعظم ثقات حفاظ

و مرجع استفادة اجلای ایشان میباشد که به حافظ اصفهانی معروف ، در کلمات بعضی از

اجله به حافظ دنیا موصوف و از اجداد مجلسی بود . فقه و تصوف را با حدیث توأم ساخت ،

بزعم روضات و کشف الغمة و ابن شهر آشوب و بعضی دیگر بلکه مشهور هم هست که

عامی المذهب و از اهل سنت و جماعت بوده است . لکن بفرموده شیخ بهائی و میر محمد حسین

خاتون آبادی و بعضی دیگر از اجله ، شیعی المذهب بلکه بفرموده مجلسی از خلصین

شیعه بوده و تشیع او را بواسطه پدران خود اباعنجد از خودش نقل کرده بلی از شدت

تقیه که در زمان او بوده تشیع خود را از مخالفین مذهب کتمان مینموده است (واهل

البیت ادری بما فی البیت) . قضاوت در این باب را موکول بمراجعة تألیفات خودش میداریم

۱- اربعین در حالات حضرت مهدی آل محمد ع عجل الله فرجه و در کشف الغمة از آن روایت

میکند ۲- تاریخ اصفهان که در چاپخانه بریل از شهر لیدن بنام اخبار اصفهان در دو مجلد چاپ

شده است ۳- حرمة المساجد ۴- حلیة الاولیاء در حدیث که در مصر چاپ شده و از بهترین کتابها

است ۵- دلائل النبوة که در حیدرآباد هند چاپ شده است ۶- ذکر المهدی ع و نبوته و حقیقة

مخرجه و نبوته چنانچه بنقل معتمد در طرائف سید رضی الدین بن طاووس همین کتاب را با بونعیم

نسبت داده و ظاهر آن است که همان اربعین مذکور فوق میباشد ۷- طب النبوی ص ۸- الطبقات

۹- الفتن ۱۰- الفوائد ۱۱- ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین ع ۱۲- مختصر الاستیعاب

۱۳- المستخرج علی البخاری ۱۴- المستخرج علی مسلم ۱۵- معرفة الصحابة ۱۶- منقبة

المطهرین و مرتبة (رتبة خدا) الطیبین و غیرها ، ولادت ابونعیم در اوائل غیبت کبری بسال

سیصد و سی و چهارم یا ششم و وفاتش نیز بسال چهارصد و دویم یا سوم یا سیام یا سی

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

و پنجم و یا چهل و چهارم هجرت در اصفهان واقع شد و در قبرستان آب پنخشان نام آن بلده

۱- ابونعیم - در اصطلاح رجالی احمد بن عبدالله اصفهانی مذکور ذیل ، ربیع بن عبدالله بن

عبدالله بن جارود ، فضل بن دکین ، محمد بن احمد بن محمد همدانی ، نصر بن عمام و بعضی دیگر است .

مدفون گردید و در نخبه المقال گوید :

ابونعیم حافظ قد صفا  
 عام و بعد الشاپ = ۳۳۳ عمره کفی = ۱۱۰  
 سال بانصد و هفدهم هجرت دانستن تاریخ وفات او اشتباه و قضاوت هو کول بمدارک مر بوطه است.  
 (کف و ص ۷۵ ت و ۲۷ ج ۱ کا و ۷۰ ج ۲ مه و ۶۶ ج ۱ س و ۷ ج ۳ طبقات الشافیه و ۵۶ ج ۱ لر و غیره)

ابونعیم اصفهانی همان ابونعیم احمد بن عبدالله - مذکور فوق است .

ابونعیم عبدالملک بن محمد در باب اول بعنوان جرجانی عبدالملک مذکور شده است.

علی بن حمزه - بصری الاصل و الاقامة، ادیب لغوی از اعیان فضلی

ابونعیم

او آخر قرن چهارم هجرت میباشد که در معرفت صحیح و سقیم لغت

با بصیرت بود، باصمعی و ابن درید و ابن الاعرابی و دیگر اکابر لغویین اعتراضات بسیاری

داشت، دزهریک از ایمان ابوطالب و رد اصلاح المنطق ابن سکیت و رد مقصور و مندود

ابن ولاد بغدادی و نوادر شیبانی و فصیح ثعلب و کتاب الحیوان جاحظ و غیر اینها تألیفی داشته

و در سال سیصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۴۸۰ ت و ۲۰۸ ج ۱۳ جم و ۱۸۱ ج ۲ مه)

فضل بن دکین - یا عمرو بن حماد بن زهیر، کوفی تمیمی، از مشاهیر

ابونعیم

علمای قدمای محدثین شیعه میباشد که حافظ و متقن ، روایات

او در نهایت اتقان و اعتبار و محل وثوق و اعتماد فریقین و از کبار مشایخ مسلم و بخاری

بود ، بلکه تمامی اصحاب صحاح سته نیز با روایات او احتجاج مینمایند . مشایخ

روایات او بیشتر از صد نفر بود . گویند روزی پسر فضل گریه کنان نزد وی آمد و در سبب

گریدش اظهار داشت که مردم باو شیعه میگویند پس فضل بدین دوشعر تمثل نمود:

وما زال تمنئیک حتی کانی  
 برجع (بر دخت) جواب السائلی عنک اعجم

لاسلم من قول الشوابة و تسلمی  
 سلامت و ماحی من الناس یسلم

ناگفته نماند که کنیه فضل بن دکین در تمامی مدارک موجوده نزد این نگارنده ابونعیم

است و فقط در فهرست ابن الندیم ابن ابی نعیم مذکورش داشته و یک تفسیر قرآن هم بدو

نسبت داده است . وفات یا قتل ابونعیم بسال دویست و دهم یا هیجدهم یا نوزدهم هجرت در کوفه واقع گردید .

(س ۲۲۹ مف و ۷۵ ت و ۱۵۹ ج ۱ و ۱۲۰ ج ۲ نی و ۲۴۰ ج ۴ ذریعه)

### ابونعیم

نافع بن عبدالرحمن - در باب اول ضمن عنوان قراء سبعه نگارش دادیم .

### ابونواس

حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح - حکمی الولاء ، بصری یا

اهوازی الولاده والنشأة ، بغدادی الاقامة ، ابوعلی الکنیه ، ابونواس

الشهره ، از مبرزین ادبا و شعرای اواخر قرن دوم هجری میباشد که در بدیهه گوئی

شعر و لطافت اشعار درغایت اشتها ، در ردیف امرأ القیس معدود و بتصدیق جاحظ در

لغت اعلام مردم بود . اسمعیل بن نوبخت گوید کسی را ندیدم که احفظ و اوسع العلم از

ابونواس باشد . گویند روزی ابوالعناهیة سابق الذکر بدو گفت روزی چند بیت نظم میکنی

گفت یکی یا دو بیت و گاهست ترکیب یک بیت متعسر میشود و در روز دیگر اصلاحش

میکنم ، ابوالعناهیة گفت من روزی صد یا دویست بیت (یا بروایتی هر شبی هزار بیت)

نظم میکنم ابونواس گفت اگر مثل این شعر تو باشد : یا عتب مالی و لك - یا لیتنی ثم ارك

پس من روزی هزار یا دوهزار بیت نظم میکنم و اگر مثل این شعر من باشد :

من كف ذات حرفی زی ذی ذکر      لها معبان لوطی و زناء

تو قدرت نظم آن را نداری بلکه در تمامی عمر خود نظیر آن را نگفته‌ای .

ابونواس از محبین خلص خانواده عصمت و مداحین اهل بیت طهارت بود و قصائد

بسیاری در مناقب حضرت رضا ع انشا کرده است . روزی آن بزرگوار را ملاقات کرده

و بعض رسائید که یا ابن رسول الله ص چند بیتی درباره شما گفته‌ام دوست دارم که باستماع

آنها مفتخرم فرمائید و بعد از صدور اذن این اشعار را فرو خواند :

مظهرون نقیسات ثیابهم      تتلى الصلوة عليهم اینما ذکروا

من ثم یکن علویا حین تنسبه      فماله فی قدیم الدهر مفتخر

فانتم الملا الاعلی و عندکم      عنم الکتاب وما جائت به السور

آن حضرت فرمود کسی بدین ابیات سبقت نکرده خدا جزای خیرت بدهد پس بغلام خود



فرمود چیزی از نفقات و هزینه ما همراه داری گفت سبب دینار (که هر دیناری معادل طلای مسکوک هیجده نخودی ایرانی است) آن حضرت همه آن را با يك قاطر سواری با بنو نواس عنایت فرمود .

نیز وقتی که مأمون عباسی آن حضرت را ولیعهد کرد و خطبه و سکه بنام نامی آن حضرت مقرر گردید تمامی شعرای وقت اشعار طریفه در این موضوع گفته و بصله و انعامات مأمونی لایل گردیدند لکن ابونواس شعری نگفته بود تا روزی مأمون از روی عتاب بدو گفت تو که مقام علی الرضا ع را بهتر از دیگران میدانی و شاعر زمان خود هستی بچه بهانه مدحش نگفتی ؟ ابونواس بالبدیهة این اشعار را انشا نمود :

قيل لی انت اوحدا للناس طرا	اذ تسوهت بالكلام البدیه
لك من جسوهرا الكلام بدیع	یشر الادر فی یدی مجتنبه
فعلی ما تركت مدح ابن موسی	والخصال التي تجمعن فیه
قلت لا استطيع مدح امام	كان جبریل خادما لایبه
قصرت السن الفصاحة عنه	و لهذا القریض لایحتویه

مأمون دهان او را پراز مروارید کرد و یا بعد از تحسین ، با اشعار تمامی شعرا ترجیحش داد و معادل مجموع صلۀ همه ایشان را بدو عنایت فرمود . گویند (والعهدة علیهم) ابونواس بشرب خمر و تغزل بعلمان معروف و اولین کسی بوده که در این دو موضوع افراط نموده و داعنۀ تغزل را توسعه داده است .

در روایات از حسین بن ضحاک نقل کرده که روزی ابونواس وارد خرابه ای شد ، پیر مردی را با جوانکی در آنجا دید ، پیر مرد را مخاطب داشته و گفت : *ما هذیه التمامیل التي أنتم لها عاكفون* پیر گفت : *فرجید أن فأكل منها وقطمین قلوبنا و فعلنم أن قد صدقتنا و تكون علیها من الشاهدین* ابونواس گفت : *كلوا منها و أطعموا البائس الفقیر* پس آن جوان گفت : *لن قنأوا البیر حتی كنفقوا* میما تجبون بعضی از این گونه قضایا درباره ابونواس بسیار است اینك جمعی او را طعن و قدح کرده اند .

در مجالس المؤمنین هم با آن همه شیعه تراشیش که معروف است او را از مخالفین

شمرده ، در روضات نیز در ردیف مخالفینش مذکور داشته و لکن در منتهی المقال گوید حکایات دایره بر مذقت او بسیار و لکن هیچ کدام مستند بناقل موثق و یا کتاب معتدی نیست و او از خلمین مجسین و مذاحین اهل بیت ع بوده است . بهتر آن است که ما هم قضاوت در این موضوع را بعهده کتب مربوطه محول داشته و بگذاریم و بگذاریم .

پسر ابونواس از اهل دمشق و از لشکریان مروان حمار آخرین ملوک بنی امیه بود ، بسمت سرحداری باهواز رفت ، زنی حلبان نامی را در آنجا بعقد ازدواج آورده ، ابونواس و ابومعان و چند پسر دیگر از وی بوجود آمدند ، حلبان ابونواس را بعطاری تسلیم نمود که مشغول تکسب باشد تا روزی ابواسامه و البه بن حباب او را دید و آثار فطانت در او تفتن کرده و گفت حیف است این آثار را که در تو هیبتم ضایع کرده باشی و زود باشد که شعر خوب میگوئی بهتر آن است که مصاحب من گردی تا تربیت کرده باشم . ابونواس گفت تو کیستی ؟ بعد از شناسائی گفت که والله من هم جوای تو هستم ، عازم بودم که محض ملاقات تو بکوفه روم ، از معلومات بهره ور بوده و اشعارت را شنیده باشم . ابونواس بمصاحبت وی بیخدادت رفت و از خردسالی بشعر گفتن آغاز نمود ، ده نوع شعر گفته و غرائب لغت را از ابوزید انصاری و وقایع و ایام عرب را از ابو عبیده معمر بن مثنی اخذ و در نحو سیبویه مطالعاتی وافی کرد . ابو عبیده میگفته که ابونواس در شعرای متأخرین مثل امرء القیس است در متقدمین . دیوان ابونواس در هند و مصر و بیروت چاپ گردید و چنانچه اشاره شد اشعارش بده نوع مشتمل و همه آنها در نهایت جودت میباشد مخفی نماید که اشعار ابونواس مرتب و مدون نبوده و بعد از زمان از جمعی از ادبا و فضلا هر یکی موافق رویه مخصوصی تدوین کرده اینک نسخ دواوین ابونواس نوناً با یکدیگر مغایر هستند و دیوان چاپی مذکور تدوین علی بن حمزه اصفهانی است که تمامی اشعار او را بترتیب حروف قوافی تدوین نموده است .

وجه شهرت به ابونواس دو زلف او بوده که در دوشهایش حرکت میکرد است و نواس (بضم نون) بمعنی حرکت میباشد . اما حکمی گفتن او بجهت آن است که جدش

از موالی جراح بن عبدالله حکمی والی خراسان بود و او هم از قبیلۀ بنی حکم از قبائل یمن میباشد که اولاد حکم بن سعید هستند . ولادت ابونواس در سال یکصد و ششم یا نهم یا چهل و یکم یا پنجم در بصره یا اهواز ، وفاتش هم در یکصد و نود و پنجم یا ششم یا هشتم یا نهم یا دویست تمام هجرت در بغداد واقع شد و در مقبرۀ شوئیزیه و یا در تلی معروف به تل یهود در کنار نهر عیسی بخاک رفت ، ترکاش عبارت از دویست دینار (که هر دیناری معادل یک اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی است) و دوتا انگشتر بود که نقش نگین یکی از آنها شهادتین و دیگری هم این شعر بوده است :

تعاظمتی ذنبی فلما قرنته      بعفوك ربی كان عفوك اعظما

بعد از وفاتش این اشعار را نیز زیر بالش او دیدند :

يارب ان عظمت ذنوبي كثرة	فلقد علمت بان عفوك اعظم
ان كان لا يرجوك الا محسن	فمن الذي يدعو ويرجو المجرم
ادعوك رب كما امرت تضرعا	فاذا رددت يدي فمن ذا يرجم
مالي اليك وسيلة الا لرجا	وجميل عفوك ثم اني مسلم
يامن عليه توكلت وكفايتي	اغفر لي الزلات اني آثم

نیز از کشکول شیخ بهائی نقل شده که بعد از مردن ابونواس در خواب از وی پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت بهمین دو شعر که پیش از وفات گفته بودم مرا بیامرزد :

من انا عند الله حتى اذا      اذنبت لا يغفر لي ذنبي  
العفو يرجي من بني آدم      فكيف لا ارجوه من ربي

نیز در حسن ظنّ با لطف و رحمت کامله و رأفت شامله پروردگاری گوید :

تكثر ما استظمت من الخطايا	فانك بالغ ربنا عفورا
سبعصران وردت عليه عفوا	و تلقى سيدها ملكا كبيرا
تعش ندامة كفيك مما	تركت بخسافة النار السرورا

مانند اینها بسیار است .

(ص ۲۷ و ۲۱۱ ت و ۱۴۷ ج ۱ ک و ۶۲ ج ۲ ع و ۲۶۱ ج ۱ ن و ۴۳۶ ج ۷)

تاریخ بغداد و ۴۴۵ هر و ۴۲ هب و غیره)

سهل بن یعقوب بن اسحق - مکنی به ابوالسری، ملقب به ابونواس،

ابونواس

در سامره خادم حضرت امام علی النقی ع بود ، بسیار مزاح بود

و مطایبه نمود و بجهت تقیه ، تشیع خود را بهمین طریق مطایبه اظهار میکرد که جان خود را حفظ کرده باشد. آن حضرت هر وقتی که ابونواس گفتن او را از کسی شنیدی فرمودی که تو ابونواس حق هستی و ابونواس سابق، ابونواس باطل و ضالالت بود. نگارنده گوید : این خبر هم قول قاضی نورالله و بعضی دیگر را که ابونواس مذکور فوق (حسن بن هانی) را از مخالفین شمرده و طعن و قدحش نمایند تأیید مینماید .

(تنقیح المقال)

ابونواس باطل } چنانچه فوقاً اشاره شد اولی ابونواس حسن و دومی ابونواس  
ابونواس حق } سهل مذکورین فوق است .

خواججه عثمان - هارونی نیشابوری ، از اکابر عرفای اوائل قرن

ابوالنور

هفتم هجرت میباشد که جامع علوم شریعت و طریقت و حافظ قرآن

و مستجاب الدعوة بود ، هفتاد سال از عمر خود را با تمام ریاضت گذرانید، چنانچه بتوشه خزینه الاصفیاء (والعهده علیه) در تمامی این مدت آب و طعام سیر نخورد ، هر روز يك قرآن ختم میکرد ، اینك هیچ وقتی دعای او از درگاه معبود برحق رد نمیشد و با وجود این بسماع نیز ذوق و شوق تمام داشته است . کراماتی هم از قبیل دو ساعت توی آتش سالم ماندن و مسلوب العلم شدن علمائی که با وی بمقام مجادله آمده بوده اند و نظائر اینها بدو منسوب است . در پنجم شوال ششصد و هفدهم هجری قمری در نود و يك سالگی وفات یافت و جمله قطب وقت = ۶۱۷ مازة تاریخ او میباشد و هارونی گفتن او بجهت سکونت او در موضعی هارون نام از توابع نیشابور بوده است .

(ص ۲۵۳ ج ۱ خه)

از موالی و آزاد شدگان حضرت علی ع و پسر تجاشی ملك حبشه

ابونیزر

میباشد که مسالین بسوی او مهاجرت کرده بودند . آن حضرت

او را اسیر تاجری از ایشان دید و خرید و محض مکافات بمآحسن کردن نیک رفتاری

نجاشی که دربارهٔ مسلمین معمول داشته بوده آزادش گردانید تا بعد از وفات نجاشی امورات حبشه مختل و هرج و مرج شد ، جمعی را نزد ابونیزر فرستادند که او را بجای پدرش نشاندند و تاجش بر سر کنند ، حکمران و پادشاه خود شانش شناخته و اصلاً تمرّد ننمایند لکن او قبول نکرد و گفت بعد از نعمت اسلام که خداوند موفّق بدان کرده دیگر طالب سلطنت نمیباشم .

مخفی نمادند که ابونیزر بسیار بلندبالا و زیباترین مردم محسوب میشد و رنگی بشراهش هم مثل رنگ اهل حبشه نبود ، بلکه عربی نژاد بودن وی از قیافه اش هویدا و هر کسی او را دیدی عربی بودنش را متقطّن شدی . نیز موافق نوشتهٔ مرصد و معجم البلدان عین ابی نیزر که موضعی است در حجاز از موقوفات حضرت علی ع و نزدیکی جبل رضوی است منسوب بدین ابونیزر میباشد . (صد و ص ۸۶۶ ج ۱ ص ۴۸۷ و ج ۱۶ عن)

ابو وائل در اصطلاح رجالی شقیق بن سلمه و عمره بن زبیر است .

ابو الوائق در باب اول (القاب) بعنوان عنبری ابو الوائق نگارش داده ایم .

ابو وائله در باب اول بعنوان قاضی ایاس نگارش یافته است .

ابو و تیل مردی است از عرب که نخست بی چیز و پست مرتبه بود ولی اخیراً

بجهت رطب خوردن شترهای او ترقی کرده و ثروت نایل و

بمقامی بس عالی رسید و در ترقی و عزّت بعد از ذلّت ضرب المثل گردید .

(مرصع ابن الاثیر)

ابو الوجاهة شیخ عبدالرحمن- در باب اول بعنوان مرشدی مذکور شده است .

ابو وداعة در اصطلاح رجالی اولی حارث بن صبیره سهمی ، دویمی

ابو وداك شقیق بن سلمه یا خیر بن نوح ، سومی خدام بن ودیعه انصاری

ابو ودیعه اوسی و شرح حالشان موكول بدان علم شریف است .

ابو الوفاء ابراهیم بن علی- در باب اول (القاب) بعنوان برهان الدین مذکور است .

- عبدالجبار - در باب اول (القاب) بعنوان مفید عبدالجبار ذکر شده است . **ابوالوفاء**
- علی بن محمد بن عقیل - در باب سوم بعنوان ابن عقیل خواهد آمد . **ابوالوفاء**
- میشر بن فاتک - در باب سوم بعنوان ابن فاتک خواهد آمد . **ابوالوفاء**
- محمد بن عمر - عرضی حلبی ، از علمای قرن یازدهم هجری حلب میباشد که شاعر ماهر و مفتی و واعظ آن بلده بوده و از آثار قلمی او است : **ابوالوفاء**
- ۱- قصیده لامیه که نظیره لامیه العجم طفرائی بوده و مطلع آن این است :  
جلالة الفضل تشفی زلة الرجل      وذلة الجهل توهی صولة البطل
- اشعار دیگرش نیز بسیار است : ۳- معادن الذهب فی الاعیان الذین تشرفت بهم حلب (فی الاعیان المشرقة بهم حلب خا) . در سال هزار و هفتاد و یکم هجرت در گذشت .  
(کف و ص ۷۶۷ ج ۱ س)
- محمد بن محمد بن یحیی - در باب اول (القاب) بعنوان بوزجانی مذکور است . **ابوالوفاء**
- { در اصطلاح رجالی اولی عنتره بن عبدالرحمن و جراح بن } **ابو وکیع**  
{ نمیح ، دومی حفص بن سالم و حفص بن یونس است . } **ابو و لاد**
- ابن امیر شاه محمود شیرازی حسنی ، از علمای امامیه اوائل عهد صفویه بود ، از اجلائی سادات شیراز ، فقیه فاضل و متولی روضه مقدسه **ابوالولی**
- رضویه بود ، اخیراً معزول و متولی اوقاف غزائیه گردید ، عاقبت تولیت بقعه شاه صفی بدو مفوض شد و در زمان شاه عباس اول (۹۹۴-۱۰۳۷ هـ ق = خلاصه غلز) بصدارت نایل و شیخ بهائی هم در نامه‌ای که بدو نوشته مراسم تجلیل و تبجیل بی نهایت بکار برد ، سید حسین کرکی از تلامذه شیخ بهائی (که شرح حالش را در باب القاب بعنوان مجتهد سید حسین نگارش داده ایم) از وی روایت کرده و او نیز بواسطه پدر خود از شیخ ابراهیم قطیفی سابق الذکر روایت مینماید . سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالولی است .  
(مطر ۱۷ ص ۶۳۲ ت و ۱۶۶ ج ۱ فی)

ابو الولید	احمد بن عبدالله - در باب سوم بعنوان ابن زیدون خواهد آمد .
ابو الولید	احمد بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن الشحنة خواهد آمد .
ابو الولید	حسان بن ثابت - در باب اول بهمین عنوان حسان بن ثابت مذکور است .
ابو الولید	حسن بن محمد - در باب اول (القاب) بعنوان در بندی حسن مذکور شده است .
ابو الولید	سلیمان بن خلف - در باب اول بعنوان باجی ابو الولید ذکر شده است .
ابو الولید	عبدالله بن محمد - در باب سوم بعنوان ابن الفرضی خواهد آمد .
ابو الولید	عبدالمک - در باب سوم بعنوان ابن جریح خواهد آمد .
ابو الولید	محمد بن احمد - در باب سوم بعنوان ابن رشد خواهد آمد .
ابو الولید	مسلم بن ولید - در باب اول (القاب) بعنوان صریح الغوانی ذکر شده است .
ابو الولید	هشام بن احمد - در باب سوم بعنوان ابن وقشی خواهد آمد .
ابو وهب	در اصطلاح رجالی حارث بن حصین و منبه صحابی است .
ابو وهب	جندح - یا سلیمان در باب اول (القاب) بعنوان امرؤ القیس مذکور است
ابو الهادی	میرزا جعفر - در باب اول بعنوان قزوینی میرزا جعفر نگارش یافته است .
ابو هارون	در اصطلاح رجالی ابراهیم بن علاو عمارة بن جویریة و بعضی دیگر است

۱- ابو الولید - در اصطلاح رجالی ، اسمعیل بن کثیر ، بشر بن جعفر جعفی ، حسن بن زیاد ، میقل ، ذریح بن محمد ، رفاعة بن عمرو ، عمر بن عاصم ازدی و بعضی دیگر است .

ابوهاشم اسمعیل بن محمد در باب اول بعنوان سید حمیری نگارش یافته است.  
 داود بن قاسم - بن اسحق بن عبدالله بن جعفر طیار ابن ایطالب ،  
 ابوهاشم عالم عابد زاهد عاقل متقی کثیر الروایة ، بجهت اتساب بجدّ  
 امجدش جناب جعفر به ابوهاشم جعفری مشهور ، فیض حضور پنج امام معصوم علیهم السلام  
 را از حضرت رضا ع تا حضرت ولی عصر عجل الله فرجه درک کرده و نزد ایشان محترم و  
 موثق و محل اعتماد بوده و از ایشان روایت نموده است . بالخصوص در امامت حضرت  
 امام علی النقی ع روایات بسیاری از وی منقول میباشد و خودش گوید هر وقتیکه شرفیاب  
 حضور مبارک عسکریین ع شدم دلیل متقنی بر امامت ایشان دیدم . در اوائل غیبت صغری  
 از سفرای مسلم السفارة ناحیه مقدسه هم بوده است و در سال دویست و شصت و یکم هجرت  
 عازم جنت گردید . (کتب رجالیه و ص ۴۳ هب)

صوفی ، توفی ، شامی الولادة والنشأة ، از اکابر عرفای اوائل قرن  
 ابوهاشم دویم هجرت میباشد که در اواخر بنی امیه و اوائل بنی عباس برآمد  
 و تقوی معروف ، مرجع استفادة بسیاری از اعلام و نخستین کسی است که در دوره اسلام  
 به صوفی مشهور گردیده است بلکه بنوشته بعضی ، اولین مخترع علم تصوف میباشد .  
 سفیان ثوری سابق الذکر (متوفی سال ۱۶۰ ق = قس) درباره وی اعتقادی کامل داشته  
 و گوید که ابوهاشم حافظ شریعت و طریقت بود ، هادام که او را ندیدم معنی صوفی را  
 ندانستم که چه بوده است . سال وفات ابوهاشم بدست نیامد .

(سطر ۵ ص ۳۴۲ ت و ۱۵۸ ج ۳ و ۷۲۹ ج ۲ مه)

ابوهاشم عبدالسلام بن محمد - در باب اول بعنوان جیالی نگارش یافته است .

۱- ابوهاشم - در اصطلاح رجالی جعفر بن محمد بن ابراهیم و داود بن قاسم بن  
 اسحق و بعضی دیگر است .



عبدالله بن محمد بن حنفیه - ملقب به اکبر ، مکنی به ابو هاشم

ابو هاشم

موافق نقل از مناقب ابن شهر آشوب از علمای تابعین ، ثقه و

جلیل القدر بود ، زهری و عمرو بن دینار از وی روایت کرده و در سال نود و هشتم یا نهم هجرت در گذشت . از عمدة الطالب نقل است که ابو هاشم امام کیسانیه بوده و بیعت امامت از وی به بنی عباس منتقل گردید . ابن خلکان گوید ابو هاشم مذکور عظیم القدر بود ، معتقدین امامت محمد بن حنفیه بعد از وفات او با امامت همین ابو هاشم معتقد بوده اند ، او هم در سال نود و هشتم هجرت وفات یافت و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را وصی خود کرد و گفت صاحب این امر (امامت) توئی یعنی در نسل تو خواهد بود و کتابهای خود را نیز بدو تسلیم نموده و شیعه را از همین قضیه بیاگاهانید اینک محمد بن علی نیز در حین وفات خود پسر خود ابراهیم معروف به امام را بوصایت معرفی کرد و در آن اوان ابو مسلم خراسانی از خراسان نشأت یافته و مردم را به بیعت ابراهیم مذکور دعوت نمود و ابراهیم بهمین جهت مشتهر به امام گردید ، همین قضیه بموجب اخطار نصر بن سيار که در آن موقع از طرف مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه حکومت خراسان را داشته مسموع مروان مذکور شد ، ابراهیم را احضار و زندانی نمود ، ابراهیم هم پس از قطع بمرگ خود برادرش عبدالله سفاح را وصی کرد و خودش بقاصلة دوماه در زندان مرد و یا مقتول گردید و موفق بخلافت نشد تا سفاح ، اولین خلیفه عباسی گردید .

تغارینده گوید : پرواضح است که این اخبار را ابو هاشم از خلافت بنی عباس که ابن خلکان

توشته و از طبری نیز نقل شده مأخوذ از پدرش محمد بن حنفیه میباشد که او نیز از والد بزرگوار خود مخزن علم الهی حضرت ولی اللہی اخذ نموده است چنانچه آنحضرت در خطبه زوراء و بعضی از خطب دیگر نهج البلاغه ظهور دوات عباسیه و آمدن لشکر ترک را با لسان مبارک حقایق ترجمان ، بهر صه بیان آورده اند . بنا بنقل معتمد ، ابن ابی الحدید از ابو جعفر نقیب استفسار نمود که بنی امیه از چه راه دانستند که خلافتشان به بنی عباس منتقل میشود و اولین خلیفه عباسی هم عبدالله نامی خواهد بود گفت اصل همه این قضایا

محمد بن حنفیه و پسرش ابوهاشم است چنانچه محمد بعد از وفات حضرت علی ع نزد حسین رفته و خواستار ارث پدری گردید فرمودند، خود میدانی که پدرت درهم و دیناری نداشته محمد نیز تصدیق کرد و گفت غرض من ارث مالی نیست بلکه ارث علمی میباشد، پس صحیفه‌ای را که حاوی دولت بنی عباس بوده بدو عنایت فرمودند و اگر برزیده از آن معطلش میکردند هلاک میشد (یعنی بجهت عدم ظرفیت)

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت يك روزه‌ای

از عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس عم سفاخ هم نقل است وقتی که برادرزاده‌اش ابراهیم امام، از طرف مروان زندانی گردید و ما فراری شدیم همان صحیفه را که ابوهاشم بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس داده بوده و پدران ما هم آن را صحیفه دولت میگفتند در صندوقچه مسی گذاشته و در بعضی از نواحی شام زیر درختهای زیتون دفن کردیم تا پس از آنکه خلافت ما مسلم گردید همان موضع دفن صحیفه را هر چه کاویدیم و کندیم پیدا نشد پس از روی ناچاری يك جریب زمین مربع را تا بحدی که آب برسد حفر نمودند باز هم چیزی بدست نیامد. نیز ابو جعفر نقیب گوید که امر خلافت بنی عباس را محمد بن حنفیه مشروحاً بعبدالله بن عباس خبر داده بود و خود حضرت علی ع تفصیل قضیه را بعبدالله بیان فرموده و فقط با رمز و اشاره فهمانده بودند مثل ابو الاملاک گفتن عبدالله و مانند آن و اما ابن حنفیه پرده از روی کار برداشته بوده است.

(ص ۱۶۹ ج ۱ فی و ۲۸ ج ۲ کا وغیره)

عنوی - از اکابر سادات فضا میباشد که بحسب فاخر و نسب عالی

ابوهاشم

معروف، با صاحب بن عبید اسمعیل (متوفی بسال ۳۸۵ هـ ق = شغه)

معاصر و مراسم صداقت و یگانگی بین ایشان دایر بود، هر یکی مرد دیگری را میستودند.

وقتی صاحب بیمار بود و بعد از صحت و بهبودی، ابوهاشم مریض شد پس صاحب این

قطعه را بدو فرستاد:

ترفق بنفس المکرمات قليلا

ابوهاشم مالی اراک علیلا

لترفع عن قلب النبي ص حزازة  
فلو كان من بعد النبيين معجز

وتدفع عن صدر الوصي غليلا  
تكنت على صدق النبي دليلا

ابوهاشم در جواب نوشت :

دعوت اله الناس شهرا محرما  
الى بدني او مهجتي فاستجاب لي  
فشكرا لربي حين حول سقمه  
و اسئل ربي ان يسديم علاته

ليصرف سقمي صاحب المتفضل  
فها انا مولانا من السقم منتلي  
السي و عافاه ببراء معجل  
فليس سواه مفرع لبني علي

صاحب نیز بعد از قرائت ، اشعار ذیل را انشا کرده و بدو فرستاد :

ابوهاشم لم ارض هاتيك دعوة  
فلاعيش لي حتى تدوم مسلما  
فان نزلت يوما بجسمك علة  
فنادبها في الحال غير مؤخر

و ان صدرت عن مخلص معطول  
و صرف الليالي عن فناءك بمعزل  
و حاشاك منها يا علاء بني علي  
الى جسم اسمعيل دون تحول

سال وفات ابوهاشم و مشخصات دیگرش بدست نیامد .

(ملل و ص ۱۶۸ ج ۱ فی وسط آخر ص ۱۰۷ ت)

علی بن منصور - در باب اول (القاب) بعنوان ظاهر عبیدی نگارش یافته است .

ابوهاشم

{ در اصطلاح رجال اولی نباش بن زرارة تمیمی صحابی و دویعی  
مغیره بن عبدالسلام است

ابوهالة  
ابوهبيرة

ابن میرزا ابوالعالی محمد بن حاج محمد ابراهیم کرباسی الشهرة ،  
اصفهانى الولادة والوفاة والنشأة، نجفی التحصیل، کمال الدین اللقب،

ابوالهدی

از اکابر علمای معاصر ، عالمی است عامل فاضل کامل ادیب بارع فقیه اصولی رجالی عابد زاهد متقی در زهد و ورع و تقوی بی بدل و ضرب المثل ، در تجلی صفات فاضله و تخلی از اوصاف نازل طاق ، دارای مکارم اخلاق و بعضی از مکاشفات و امور غریبه بدو منسوب است .

خلاصه ادوار زندگانی سعادت منوال آن منبع کمال بطور اجمال موافق آنچه در دیباچه تألیف منیفش سماء المقال بقلم سعادت رقم فرزند ارجمندش آقای میرزا محمد



عکس آقای میرزا ابوالمهدی کرباسی - ۳

کلباسی نگارش یافته بدین شرح است : عمده تحصیلات علمی را در اصفهان نزد والد معظم خود خانم داد، بمرام ادامه تحصیلات علمیّه بنجف مشرف و در حوزه درس استدلالی فقهی و اصولی آخوند ملاکاظم خراسانی وسید محمدکاظم یزدی سابق الذکر حاضر و بمقام علمی بس عالی نایل گردیده و گوی سبق از دیگران ر بود، پس بوطن مألوف خود مراجعت نموده و حوزه درس فقه و اصول و رجال او مرجع افاضل رجال شد، بالخصوص تبخیر رجالی او کالشمس فی رابعه النهار واضح

و آشکار و مورد تصدیق اکابر بود . از سیدحسن صدر و میرزا محمد هاشم خوانساری چهارموقی سابق الذکر و حاج ملاعلی محمد نجف آبادی اجازه روایتی داشته و خودش نیز از مشایخ اجازه آقای سید شهاب الدین نجفی نزیل قم (آقای نجفی) وسیدحسن خراسانی و شیخ عبدالحسین گروسی بوده و برای هر یک از ایشان اجازه مبسوطی نوشته است . از تألیفات او است :

- ۱- البدر التمام والبحر الطنظام در شرح حال والد ماجد و جد امجد مذکورین خود که بضمیمه رسائل اصولیه والد ماجدش چاپ شده است ۲- حاشیه کفایة الاصول استاد معظم خود آخوند خراسانی مذکور ۳- الدر الثمین فی جملة من المصنفات والمصنفین ۴- زلات الاقدام در اشاره باشتباهات رجالی بعضی از اهل علم ۵- سماء المقال فی تحقیق علم الرجال که در سال هزار و سیصد و هفتاد و دویم هجری قمری در بلده طیبه قم چاپ و موشح بتقریظی میباشد که آقای سید صدرالدین صدر نزیل قم از مراجع و زعمای وقت با قلم میمنت شیم خود بر آن نوشته است ۶- الفوائد الرجالیة که حاوی سی فائده مهم دایر به رجال و درایه میباشد .

علاوه بر اینها حواشی بسیاری ببعضی از کتب فقهی و اصولی و رجالی نگاشته است . صاحب ترجمه در ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت در اصفهان برحمت ایندی نایل شد و در مقبره مخصوص این خانواده از تخت یولاد آن بلده جنب

والد معظم خود مدفون گردید و ظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالهدی بوده و همانا تعرض بشرح حال او محض توهم کنیه بودن و بعضی از دواعی دیگر میباشد و الاً خارج از موضوع این کتاب و شرح حال اجمالی هر يك از والد و جد مذکورین او را بعنوان ابوالمعالی و کرباسی از این کتاب نگارش داده ایم .

ابوالهدیل در اصطلاح رجالی بکر بن عبدالله و سیف بن عبدالرحمن و بعضی دیگر است .

ابوالهدیل - بن جذیمه بن عمرو بن جنحور بن جندب ، محدث فقیه حنفی ، که گاهی بجهت انتساب بجد یازدهمینش

عنبر به عنبری موصوفش دارند از جمله اصحاب حدیث میباشد که اخیراً مسلك ابوحنیفه را متوده و در احکام دینیّه با استحسان و رأی و قیاس عمل میکرده است .

گویند شخصی شراب خورده و مترّد بوده است که زن خود را طلاق داده یانه اینک حکم شرعی قضیه را از ابوحنیفه و سفیان ثوری و شریک بن عبدالله علی الترتیب استفسار نمود ، اولی گفت مادام که قطع بطلاق نداری زوجیت باقی و تردید بی اثر است ، و بعضی امر بر رجوع احتیاطی نمود که اگر در واقع طلاق هست بواسطه رجوع لغو شود و زوجیت بحال اولی برگردد و الاً زوجیت اولیه بحال خود باقی و آن رجوع بی اثر و بی ضرر است ، سومی گفت نخست طلاقش داده و بعد از آن رجوع کند که آن رجوع نیز بی اثر نباشد . در مرتبه چهارم مسئله را از همین زفر پرسیده و سه جوابهای مذکوره را نیز اظهار داشت پس زفر خندیده و گفت مثل اینها بدان ماند که آب ناودان بجامه کسی بر خورد و در طهارت و نجاست آن شك داشته باشد پس بقول ابوحنیفه مادامیکه قطع بنجاست نکرده پاک و نمازش صحیح است ، بقوای ثوری باید احتیاطاً بشوید که اگر در واقع نجس بوده پاک باشد و الاً آن شستن امری است زاید و بی ضرر ، بزعم سومی نخست باید بدان جامه شاشیده و بعد از آن تطهیر نماید . باری اوصاف آن است که این تمثیل زفر عیناً مطابق ممثل بوده و دقت نظر بخرج داده است . وفات زفر بسال صد و پنجاه و

هشتم هجرت درجه اول و دو سالگی واقع و پدرش هذیل والی اصفهان بوده است .

(ص ۲۰۸ ج ۱ تاریخ ابن خلکان)

### ابوالهذیل

محمد بن هذیل - بن عبدالله بن مکحول ، بصری الیلته، عیدی

الولاء ، معروف به علاف، از موالی عبدالقیس و از اکابر علمای

متکلمین معتزله بصره بلکه امام و استاد ایشان بود ، در تشیید عبائی مذهب اعتزال و

تأسیس اصول و قواعد آن مقالات بسیاری داشت ، در مناظره وجدل بی بدل بود، میلاس

نامی از علمای یهود ، او را با چند نفر دیگر جمع کرده و بنای مباحثه مذهبی گذاشت،

تا بعد از مذاکرات بسیاری علاف غالب و فایق آمد و میلاس ملزم بقبول دین مقدس اسلامی

شد ، علاف نیز بهمین جهت کتاب میلاس نامی تألیف داد . يك فقره مناظره علی بن

اسمعیل میثمی نیز که در مسئله امامت با علاف داشته تحت عنوان میثمی علی مذکور افتاد،

در اواخر عمر نابینا و ناشنوا گردید ولی باز هم از مناظره دست بردار نبود تا بسال دویست

و بیست و ششم یا هفتم یا سی و پنجم هجرت در سامره درگذشت .

(ص ۴۳ هب و ۶۹۷ ت و ۵۴ ج ۲ کا و ۳۱۷۳ ج ۴ ص)

ابوهریره ابار } ظاهراً همان ابوهریره عجلی مذکور ذیل است و رجوع بدانجا  
ابوهریره بزاز } نمایند .

چنانچه تحت عنوان هریره از باب اول اشاره نمودیم نامش

### ابوهریره راوندی

عبدالله و مؤسس و سرسلسله هریره بوده و مذهب هریره

و راوندیه بدو منسوب است .

از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص میباشد که نام او محل

### ابوهریره صحابی

خلاف و مابین عبدالله و عبدالرحمن بن صخر و غیره مرود و

تاسی و چند قول نقل کرده اند و این درجه اختلاف اسمی از مختصات وی بوده و درباره

هیچ يك از طبقات متنوعه این درجه از اختلاف را سراغ نداریم . حال او هم مثل نام

او محل خلاف و جدال علمای رجال است ، از حیاة الحیوان دمیری نقل است که شطرنج

بازی ابوهریره مشهور و هم دروغگوترین مردم بحضرت رسول ص بود، بهمین جهت از

طرف خلیفه ثانی محکوم بتأدیب و تازیانه شد و از نقل حدیثش قدغن فرمود . عایشه نیز روایات او را رد کرده و متهم بجعل حدیثش میداشت .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که معاویه جمعی از صحابه و قومی از تابعین را که ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز از آن جمله بودند برای جعل اخبار کاذبه در قدح و طعن حضرت علی ع و تبری از آن حضرت نامزد و معین نمود و حق العمل کافی و وافی برای ایشان تخصیص داد، ایشان نیز موافق دلخواه معاویه معمول میداشتند و مانند اینها . در قاموس الاعلام گوید : نام اصلی جاهلیستی او عبدقیس ، نام اسلامی او عبدالرحمن ، پدرش صخر و در سال غزوه خیبر بشرف اسلام مشرف شد ، هم در همان غزوه حاضر و افقر اصحاب بود ، کسب و تجارت و ثروت و مشغولیتی نداشت ، اینک غالباً ملازم حضور حضرت نبوی ص بود ، بهمین جهت و بجهت دارا بودن قوه حافظه زیاد باستماع و حفظ و روایت احادیث شریفه بسیاری موفق آمد ، به حفظ صحابه معروف بود و بقرموده بخاری زیاده بر هشتصد نفر از اصحاب و تابعین از ابوهریره نقل حدیث مینمایند .

وجه تسمیه ابوهریره آنکه وی بسیار گریه دوست بوده بعدی که يك مرتبه در موقع تشرف به حضور حضرت نبوی ص بجهت گریه‌های دردامن یا آستین داشت پس آن حضرت او را به خطاب ابوهریره مخاطب داشت اینک از آن بیعت لقب مشهوری وی شد و اسم اصلی او بکلی متروک گردید ، هریره با صیغه مصغر عربی بمعنی گریه کوچک است . وفات ابوهریره بسال پنجاه و هفتم یا نهم هجرت در هفتاد و هشت سالگی در مدینه واقع گردید .

(ص ۲۲ ج ۱ الر و ۱۲۱ ج ۲ خه و ۴۳ هب و ۸۰ ج ۱ فع و ۷۶۷ ج ۱ س)

عجاج - در باب اول ضمن شرح حال پسرش تحت عنوان روه

ابوهریره

مذکور شده است .

از مشاهیر متقین شعرای اهل بیت عصمت ع و مداح حضرت

ابوهریره عجلی

صادق ع بوده و آن حضرت اشعار او را می‌شود ، بعد از وفات

آن حضرت در همان موقعی که نعش مبارک را به بقیع نقل میدادند در مقام توجیح و تألم این مرثیه را گفته است :

اقول و قدرا حوا به يملونه  
 اندرون ماذا تحملون الى الثرى  
 غداة (حتى الحاثون) فوق ضريحه  
 ايا صادق ابن الصادق الية  
 لحقا بكم ذوالعرش اقم في الثرى  
 نجوم هي اثني عشرة كن سيقا  
 على كاهل من حاملينه و عاتق  
 ثيراثوى من راس علباء (علياء خا) شاهق  
 ترايا و اولى كان فوق انفارق  
 يا بائك الاطهار حلفة صادق  
 فقال تعالى الله رب المشارق  
 ائسى الله فى علم من الله سابق

همین اشعار که با بوهریره عجلای منسوب است بنقل اعیان الشیعه در مقتضب الاثر ابن عیاش و همچنین غیر از بیت آخری را نیز در مناقب ابن شهر آشوب به ابوهریره ابار نسبت داده اند . از اینجا استکشاف توان نمود که ابوهریره عجلای همان ابوهریره ابار است که بعضی به عجلای اش موصوف و دیگری به ابارش متصف داشته اند بلکه یکی بودن آنها مصرح ببعضی از اجله است چنانچه در اعیان الشیعه از طبیعه نقل کرده که ابوهریره ابار عجلای شاعر عابد و متقی بوده و حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام را ملاقات نمود و در سال یکصد و پنجاهم هجرت وفات یافت . در مناقب ابن شهر آشوب نیز از بعضی تواریخ نقل کرده که نامه ابومسلم خراسانی وقت شب بحضرت صادق ع رسید آن حضرت بعد از خواندن آن ، روی چراتش گذاشته و بسوزانید ایلجی گمان کرد که سوزاندن آن بجهت کنمان اسرار مندرجه در آن بوده پس خواستار جواب گردید آن حضرت فرمودند جواب همان است که دیدی پس ابوهریره ابار از اصحاب آن حضرت در این موضوع گفت :

ولما دعا الداعون مولای ثم یکن  
 و لما دعوه بالکتاب اجابهم  
 وما کان مولای کمشری ضاللة  
 و لکنه لله فى الارض حجة  
 لیثنی علیهم عزمه بصواب  
 بحرق الکتاب دین رد جواب  
 ولا ملبا منها الردى بثواب  
 دلیل الی خیر و حسن مآب

چنانچه اشاره نمودیم حضرت صادق ع شعر ابوهریره را می ستوده است . از معالم العلماء نقل است که ابوهریره عجلای از مجاهرین شعرای اهل بیت بود ، بروایت ابوه



صادق ع فرمود کسی هست که شعر ابوهریره را برای ما بخواند، در خلاصه علامه هم از عقیقی نقل کرده که آن حضرت ابوهریره بزاز را برحمت یاد فرمود .

نگارنده گوید : ظاهر آن است که ابوهریره بزاز نیز همان ابوهریره عجللی بود که گاهی به بزاز نیز موصوفش دارند و در نتیجه گوئیم ابوهریره ای که از اصحاب حضرت صادق و مداح اهل بیت و اشعارش نیز ممدوح و مورد تحسین آن حضرت بوده ظاهراً يك نفر است و بس که در کلمات روات و ارباب تراجم به عجللی معروف و گاهی به ابار متصف و گاهی به بزاز موصوف میباشد . بهر حال در هیچ کدام از مواضعی که ابوهریره بزاز یا ابار یا عجللی را بهمین عنوان کنیه نگارش داده اند تصریحی بنام وی نشده است . بسط زاید محض اطناب و خروج از وضع کتاب بوده و مخول بکتاب مبسوطه میباشد .

(قب و عن مس ۴۳ هب و ۱۷۴ ج ۱ تی و کتب رجالیه)

ابوهفان } در اصطلاح رجال اولی عبدالله بن احمد بن حرب بن مهزم و  
ابوهلال } دومی نیز عامر مزنی است .

حسن بن عبدالله = بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهرا ن عسکری ،  
ابوهلال

از ادبای نامی قرن چهارم هجرت میباشد که ادیب نحوی لغوی شاعر ماهر ، فقیه فاضل ، از تلامذه حسن بن عبدالله بن سعید عسکری سابق الذکر و خواهرزاده او بوده و محض احتراز از ذلت طمع و دنائت ، بزازی میکرد مثل میوه فروشی معاصرش ابوالفرج و آواء و روفوگری معاصر دیگرش سری رقاء و نظائر ایشان . از اشعار طریقه ابوهلال است که در عدم مساعدت زمان وشکوه از نامالایمات اینای روزگار گوید :

جنوسی فی سوق ابيع و اشتری  
ولا خیر فی قوم تذل کرامهم  
و یهجوهم عنی رثاثة کسوتی  
دلیل علی ان الانام قروء  
و یعظم فیهم تذللهم و یسود  
هجاء قبیحا ما علیه مزید

اذا کان مالی مال من یلقط العجم  
فاین انتفاعی بالاصالة والحجی  
ومن ذالذی فی الناس یبصر حالتی  
وحالی فیکم حال من حاک او حجم  
وما ربحت کفی من العلم والحکم  
فلا یلعن القرطاس والحبر والقلم

این گونه اشعار طریقه‌اش بسیار و از تألیفات او است :

۱- الاوائل وموافق كشف الظنون ابو هلال نخستین کسی است که در این موضوع تألیف کتاب نموده و لکن چنانچه در شرح حال هشام بن محمد کلبی (متوفی بسال ۲۰۴ هـ ق = ۸۱۵) اشاره نمودیم او هم کتابی در خصوص اوائل تألیف داده است ۲- التفضیل بین بلاغة العرب والعجم که در استانبول ضمن يك مجموعه چاپ شده است ۳- جمهرة الامثال که در بیثی مستفلا و در مصر نیز در حاشیه مجمع الامثال میدانی بطبع رسیده است ۴- کتاب الدرهم والدينار ۵- ما تلحن فيه الخاصة ۶- المحاسن في تفسير القرآن وغير اینها .

وفات ابو هلال در اواخر سال سیصد و نود و پنجم هجرت و یا بعد از آن سال بوده است و از تألیف کتاب اوائل مذکور فوق در دهم شعبان همین سال قراغت یافته و نسبت عسکری به عسکر مکرم از ناحیه اهواز است .

(کف و ص ۱۳۲۷ مط و ۲۸۳ ج ۲ ع و ۴۴ هب و ۲۵۸ ج ۸ جم)

غصین بن براق احدب مغنی ، مکنسی به ابو هلال، از شعرای  
ابو هلال مدینسی  
اعراب قرن سوم هجرت میباشد که با دعبل خزاعی سابق الذکر  
(متوفی بسال ۲۴۵ هـ ق = ۸۵۹) معاصر بود، در زمان او بغداد آمده و از اشعار او است:

فلو ان مایی بالحصی فلق الحصی	و بالریح لم یوجد لهن هبوب
ولو اننی استغفر الله کما	ذکرتک لم تکتب علی ذنوب
ولو ان انقاسی اصابت بحرھا	حدیدنا اذن ظل الحدید یدوب

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۲۲ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابو هلقام	در اصطلاح رجالی اولی تلب بن ابی سفیان یقظان بن ثعلبیه
ابو همام	صحابی ، دویمی اسمعیل بن همام بن عبدالرحمن ، سومی قسم
ابو همدان	بن بهرام قوسی هیت ، چهارمی هم بر بن عبدالله داری و عبدالله
ابو هند	بن سعید مدنی است .
ابوالهندام	رجوع به ابوالهندام نمایند .

عامر بن عبدالرحمن - حمیری ، مکنسی به ابوالهول، از شعرای  
ابوالهول

اوائل عهد خلافت عباسیه میباشد که بسیار بدزبان و هرزه‌درای  
بود، مردمان بسیاری را هجو کرده و فضل بن یحیی وزیر برمکی (متوفی بسال ۲۰۳ هـ ق =

رج) را نیز در ایام جوانیش هجوها گفته است تا آنکه نوبت خلافت به هرون الرشید رسید و برمکی‌ها بمقام صدارت و وزارت نایل و فضل هم بحکومت خراسان منصوب گردید روزی فضل امر باحضر شعرا داد ، ابوالهول هم در آن جمله حاضر بود ، فضل از وی پرسید که من و پدرم را بچه نظر میبینی گفت اشعار مرا گوش بده و بعد از آن هر چه اراده داری بکن پس چند شعر فرو خواند که از آن جمله است :

وما لي الي الفضل بن يحيى بن خالد	من الجرم ما يبخى علي به الحق
سوى اننى جلوت شعري بذكره	وما حل بي فى ذاك قتل ولا جلد
فبت راضيا لا يبتغى منك غيره	ورايك فى ما كنت عود تنابعد

فضل از وی راضی شد و یا نعم ده هزار درهمش مقتخر گردانید. سال وفات ابوالهول بدست پیامد.  
(ص ۲۴۱۴ ج ۴ ص و ۲۳۷ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

در اصطلاح رجالی حصین بن عامر کلبی، خالد بن عبدالرحمن عطار، مالك بن تيهان میباشد و شرح حال مالك را زیلا مینگاریم.

ابوالهیثم

خالد بن عبدالله بن یزید - بجزلی قسری، مکنی به ابوالهیثم و ابو یزید،

ابوالهیثم

از فصیحای خطبای عرب میباشد که بسیار سخی و کثیر العطا و از

طرف هشام بن عبدالملك دهمین خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ هـ ق = قه - قکه) امیر کوفه و عراقین بوده و اعرابی دوشعر در حق او گفته است :

نزلت نعم حتى كأنك لم تكن	سمعت من الاشياء شيئاً سوى نعم
وانك لرت لاحتى كأنك لم تكن	سمعت بها فى سائف الدهر والامم

یا نعم ده هزار درهم نایل گردید و شعرای وقت مدایع بسیاری در حق او گفته و بصلات بی شماری نایل گردیده‌اند. در سال صد و بیستم هجرت از امارت معزول شد تا در زیقعه ۳ سال بیست و پنجم یا محرم بیست و ششم هجرت (بشرحی که ضمن شرح حال ابو پرده عامر مذکور داشتیم) بقتل رسید .

ناگفته نماند ابوالفرج اصفهانی گوید : که خالد از اولاد کاهنی شق نام بوده و ابن خلکان گوید شق هم خالدزاده کاهنی دیگر سطح نام است که ظهور حضرت خاتم ص

را پیش از وقت خبر داده بود ، قصه او در تعبیر خوابی که در این موضوع بوده مشهور و این دو خاله زاده از اعاجیب دنیا بوده اند چنانچه سطح جدی بوده بی اعضا و جوارح ، روی او در سینه اش بوده و سر و گردن نداشت ، قادر بر نشستن نبوده مگر در حال غضب که منتفخ و دمیده شده و می نشست . اما شق هم بشکل يك نیمه انسانی بوده و فقط يك پا و يك چشم داشته است ، هر دو بحکم کفایت از بعضی قضایای آینده خبر میدادند و هر دو در يك روز متولد و ششصد سال زندگانی کرده اند .

تغارنده گوید : قضیه شق و سطح و تعبیر خواب سیف بن ذی یزن که مشعر بظهور نور مبارک حضرت رسالت ص و زوال ملك و شوکت او بوده از بسیاری از کتب متداوله منقول و در جلد عیسی ناسخ التواریخ مبسوطاً نگارش داده است .  
(ص ۱۸۶ ج ۱ کا و غیره)

مالك بن مخلد - کوفی قطوانی ، محدث معروف از مشایخ بخاری  
ابوالهیثم  
بوده و در صحیح بخاری از او روایت مینماید . بنوشته بعضی ، اظهار تشیع کرده بلکه غلو و افراط داشته و بتقل معتمد ابوداود سجستانی هم که یکی از اصحاب سته اهل سنت و جماعت است گوید که خالد بن مخلد صدوق بوده لکن تشیع میکرده است بلکه همه ایشان با علم بمذهب او با احادیث او احتجاج مینمایند . وی در پانزدهم محرم سال دویست و سیزدهم در عهد مأمون درگذشت و در کتب رجال شیعه اسمی از وی ندیدم .  
(ص ۱۰۱ ج ۲ انی و غیره)

مالك بن تیهان - انصاری اوسی ، از اکابر اصحاب حضرت رسالت ص  
ابوالهیثم  
و حضرت امیر المؤمنین ع و حاضرین بدر و احد و سفین و مشاهد دیگر میباشد ، موافق آنچه در عنوان سابقین و اثنی عشر از باب اول اشاره نمودیم یکی از سابقین بوده و هم یکی از دوازده تن میباشد که در مسئله خلافت از در اعتراض وارد و بابو بکر پند و نصیحت کردند لکن مؤثر نیفتاد . اخبار و آثار دینی بسیاری مشعر بر جلالت و کثرت خلوص و ارادت او وارد است و این اشعار که بخلاف حقه حضرت